



وزارت آموزش و پرورش

توانا بود هر که دانا بود



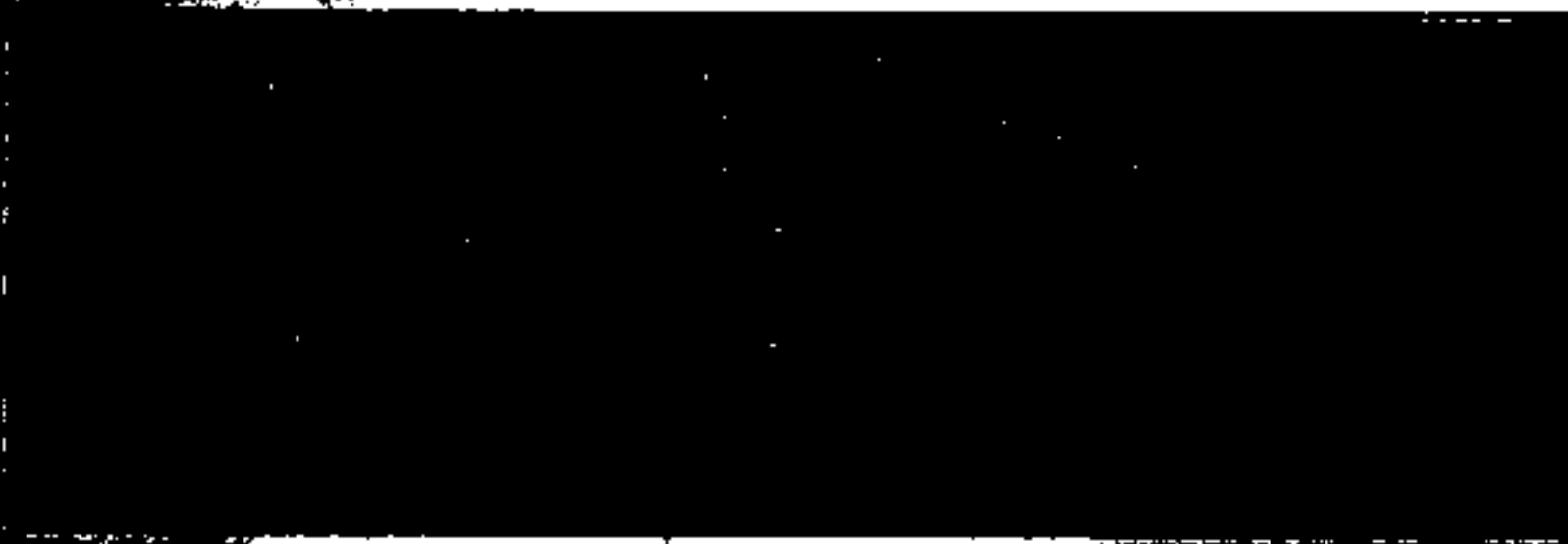
2185

فارسی

چهارم دبستان

۱۳۵۲

سازمان کتابهای درسی ایران

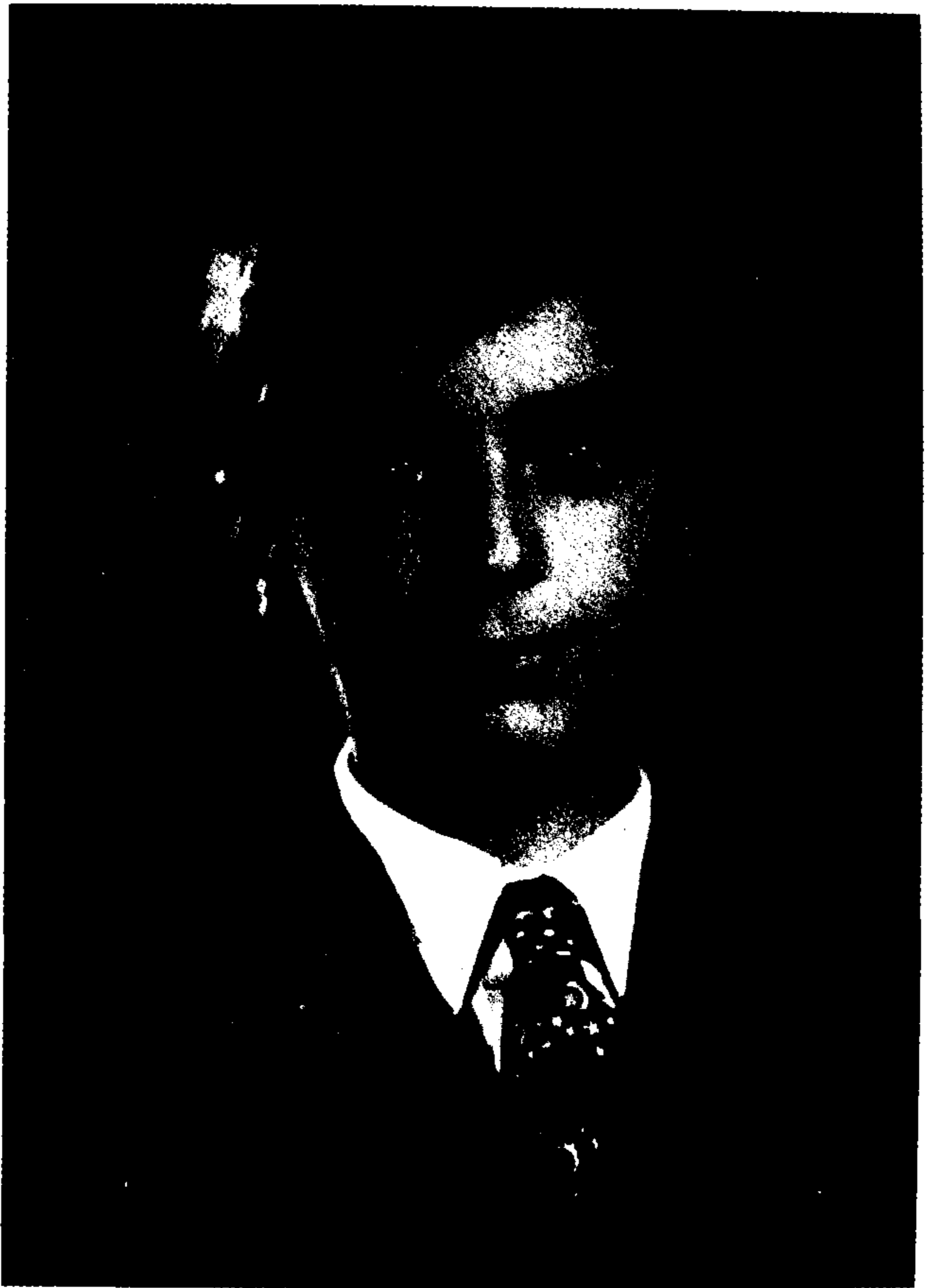


60274



Marfat.com





Marfat.com



در سال ۱۳۲۶ به فرمان شاهنشاه آریامهر، سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی تشکیل یافت و اساسنامه آن به اجرا گذارده شد. طبق بند «ب» از سومین ماده این اساسنامه کمک به فرهنگ و مساعدت به دانش آموزان و دانشجویان مستعد کشور از جمله مقاصد سازمان بشمار آمد.

برای اینکه بتوان به فرهنگ کشور کمکی مهم و مؤثر معمول داشت، به پیروی از علاقه و توجه شاهنشاه آریامهر به تعمیم تعلیمات ابتدایی و با سواد شدن مردم و به ابتکار والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی نیابت ریاست عالی، سازمان شاهنشاهی تصمیم گرفت که کتابهای دوره ابتدایی را در نظام نوین آموزش و پرورش بطریقی مرغوب و مطلوب چاپ کند تا میان دانش آموزان سراسر کشور توزیع گردد.

اینک پس از مذاکره با وزارت آموزش و پرورش برای سال تحصیلی جاری همه کتب پنج ساله ابتدایی و روش تدریسیهای مربوط که از طرف آن وزارت تألیف و تهیه شده با کمک سازمان طبع و برای توزیع در دبستانهای سراسر کشور به اختیار وزارت آموزش و پرورش گذارده شده است. بدین طریق به امر مبارک شاهنشاه آریامهر در راه خدمت به فرهنگ کشور قدمی بسیار بزرگ برداشته شده که تاکنون نظیری نداشته است و مسلماً تأثیر شگفت آن از نظر ارباب بصیرت پوشیده نخواهد بود. سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی طی چندسالی که از ایجاد آن می گذرد تأسیساتی در کشور بوجود آورده و اقداماتی معمول داشته است که مهمترین آنها فهرست وار ذکر می شود:

- ۱ - آموزشگاه عالی پرستاری اشرف پهلوی - تهران.
- ۲ - آموزشگاه حرفه ای رضا پهلوی - تهران.
- ۳ - دویست و پنجاه و پنج درمانگاه در نقاط مختلف بخصوص روستاهای دور افتاده سراسر کشور که در آنها درمان و دارو برای همه رایگان است.
- ۴ - سه بیمارستان بزرگ: بیمارستان رضا پهلوی (تجربیش) - بیمارستان فرح پهلوی (رامسر) - بیمارستان نکونی (قم).
- ۵ - آموزشگاه بهیاری فرح پهلوی - رامسر.
- ۶ - آموزشگاه بهیاری رضا پهلوی - تجربیش.
- ۷ - بخش پرتوشناسی (عکسبرداری) - در محل بیمارستان رضا پهلوی - تجربیش.
- ۸ - بخش درمان کچلی - در محل بیمارستان رضا پهلوی - تجربیش.
- ۹ - بخش جراحی سوانح و حوادث بیمارستان سینا - تهران.
- ۱۰ - کارخانه داروسازی بنگاه خیریه داروپخش برای تهیه داروهای مرغوب و ارزان در داخل کشور تهران.
- ۱۱ - چاپخانه عظیم بیست و پنجم شهریور که همین کتابهای ابتدایی نیز در آنجا طبع می شود.
- ۱۲ - درمانگاه و ناهارخوری بنگاه شماره ۲ اشرف در سر آسیاب دولاب - تهران.
- ۱۳ - نوسازی شهر دزفول و برانداختن کانون تراخم از این شهر.
- ۱۴ - پنج شعبه کمک به مادران و کودکان (اندرزگاه) در تهران و ۸۱ شعبه در سراسر کشور.
- ۱۵ - کمکهای نقدی و جنسی و دارویی به مؤسسات خیریه دیگر.
- ۱۶ - کمکهای نقدی به مؤسسات آموزشی و تربیتی.
- ۱۷ - کمکهای انفاقی به هنگام بروز سوانح طبیعی مانند زلزله و سیل در نقاط مختلف کشور.
- ۱۸ - کمک به معلولین بی بضاعت.

سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی



# بہ نام خدا

تألیف : حسن انوری

نقاشی از:

محمدزمان زمانی - پرویز کلانتری - نورالدین زرین کلک

خط:

محمد احصائی

تنظیم صفحات:

گیلیارد عرفان

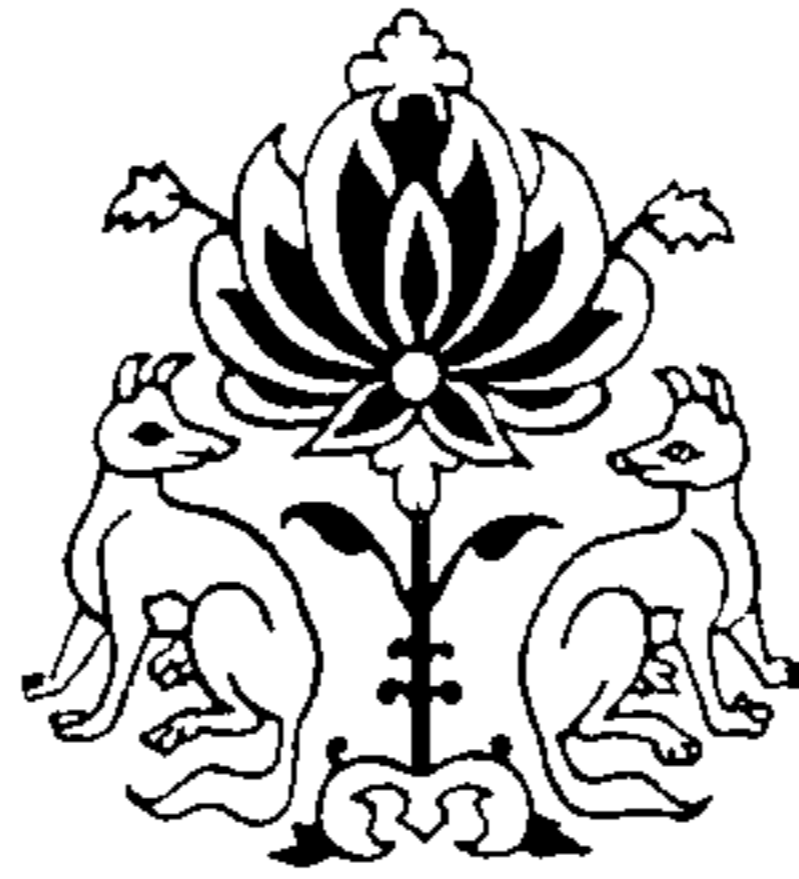
چاپ: چاپخانه بیست و پنجم شہریور (شرکت سهامی افست)

حق چاپ محفوظ است.

این کتاب غیر قابل فروش است.

استفادہ کنندہ از این کتاب فقط پنج ریال برای کمک

بہ امر مبارزہ با بیسوادی می پردازد.



آنچه در این کتاب می خوانید:

۱۱۳	شرکت تعاونی راج دایل	۱	به نام خدا
۱۱۹	شیر و خورشید سرخ	۴	ده
۱۲۴	بهترین مکان دنیا	۱۰	چشم بینا و گوش شنوا داشته باشیم
۱۳۲	نفت	۱۴	گنج نامه
۱۴۲	عصر فضا	۲۱	علم و هنر
	کودکی که بر اثر اراده و پشتکار	۲۴	کوچ پرستوها
۱۴۹	به شهرت و افتخار رسید	۳۱	کتاب و کتابخانه
۱۵۴	ایران	۳۷	نامه ای از اصفهان
۱۵۹	بهترین ارمغان	۴۴	بیتدور اصفهان
۱۶۶	باران	۴۹	از من نگاهداری کنید
۱۷۱	چهار نقاش بزرگ (۱)	۵۴	میهن دوستی
۱۷۸	چهار نقاش بزرگ (۲)	۵۷	فداکاری مادر و عزم و اراده فرزند (۱)
۱۸۶	به حیوانات آزار نرسانیم	۶۳	فداکاری مادر و عزم و اراده فرزند (۲)
۱۸۹	داستان کاوه آهنگر (۱)	۷۰	محمدبن زکریای رازی کاشف الکل
۱۹۵	داستان کاوه آهنگر (۲)	۷۵	راه آهن
۲۰۲	داستان کاوه آهنگر (۳)	۸۱	پسر فداکار
		۸۷	اختراع تلفن
		۹۲	سعدی
		۹۷	چند سخن از سعدی
		۱۰۲	روز ششم بهمن
		۱۱۰	رنج و گنج

بہ نام خدا

ای نام تو بہترین سر آغاز  
ای یاد تو مونسِ روانم  
ہم قصہ نامودہ دانی  
ہم نام تو نامہ کی کلمہ باز  
ہم نام تو نیست بر زبانم  
ہم نامہ ناموشستہ خوانی

از ظلمت خود رہائیم دہ

با نور خود آشنائیم دہ

نظامی

## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

آشناییم ده = آشنایی ده مرا . با نور خود آشناییم ده، یعنی: دل مرا با نور خداشناسی  
و خداپرستی آشنا کن، یعنی: مرا موفق کن که ترا بشناسم.

روان = روح، جان

رهایی - رهاشدن، نجات

ظلمت = تاریکی . از ظلمت خود رهاییم ده، یعنی: مرا از نادانی خودم رهایی ده.

مونس = همدم

نانموده = نشان داده نشده، معلوم نشده

### پرسش:

- ۱ - چرا این درس در اول کتاب گذاشته شده است؟
- ۲ - چرا هر کاری را با نام خدا شروع می‌کنیم؟
- ۳ - مقصود از بیت سوم این شعر چیست؟
- ۴ - شاعر در بیت آخر، از خدا چه خواسته است؟
- ۵ - آیا فقط با خواهش از خدا می‌توانیم از نادانی خود رهایی بیابیم؟
- ۶ - این شعر از کیست؟

تمرین:

– از روی این درس ، یک بار با خط خوش بنویسید.

– یک کلمه هم معنی با هر یک از این کلمه ها :

گیسو ، خدا ، آغاز ، قصه ، ربای ، نور ،

پیدا کنید و بنویسید.

مثال:

گیسو ، زلف

– از میان این کلمه ها ، کلمه های هم خانواده را جدا کنید و از روی آنها سه بار

بنویسید:

ظلمت ، انس (خوگرفتن) ، ظلمانی ، مونس .

– با هر یک از این کلمه ها یک جمله بسازید:

سرآغاز ، آشنایی ، مونس ، قصه ، ربای .

– در مقابل هر یک از این کلمه ها :

باز ، بهترین ، ظلمت ، آغاز ، ورود ، طولانی ، فردا ،

کلمه ای بنویسید که معنی مخالف آن را داشته باشد.

– شعر را حفظ کنید.

عصر جمعه بود. چند تگه ابر تیره رنگ آسمان را فرا گرفته بود. ابرها آرام و بیصدا حرکت می کردند. سایه آنها نیز در زمین در حرکت بود. سایه ها از خرمنها و باغها می گذشتند. ده نیز زمانی در سایه قرار می گرفت و زمانی آفتاب آن را روشن می کرد.

حسین بالای تپه کنار ده نشسته بود. منظره ده، باغهای اطراف، خرمنها و



گاوها و گوسفندهایی را که در مزرعه‌ها می‌چریدند تماشا می‌کرد. در تپهٔ مقابل پدر و برادر بزرگ خود را می‌دید که با تراکتور زمین را شخم می‌زدند. شب قبل، از شرکت تعاونی روستایی به پدر حسین خبر داده بودند که فردا نوبت اوست که با تراکتور زمین را شخم بزند.

حسین در کنار ده، ساختمان شرکت تعاونی و انبار فروش نفت و کمی دورتر ساختمان دبستان را می‌دید. پرچم سه رنگ دبستان با وزش باد تکان می‌خورد. آموزگار که هر روز صبح با لباس مرتب و زیبای سپاهی دانش در کلاس حاضر می‌شد، کتابها، دوستان کلاس، همه یکی یکی از نظر حسین می‌گذشتند. در گوشه‌ای از ده دود تیره‌ای به هوا برمی‌خاست. گاهی دود مانند ستون به آسمان می‌رفت و کم‌کم در آسمان پراکنده می‌شد و گاه باد آن را در قسمت‌های پایین پراکنده می‌ساخت. بازی باد با دود منظره‌ای تماشایی بوجود آورده بود. این دود از حمام ده برمی‌خاست.





چند لحظه بعد حسین دو نفر را دید که از تپهٔ مقابل بالا می‌روند و به مخزن آب نزدیک می‌شوند. حسین آن دو را شناخت، یکی آموزگار ده و دیگری سپاهی ترویج و آبادانی بود. با دیدن آنها فکرهای تازه‌ای به سراغ حسین آمد، او بیاد آورد که ده آنها تا سه سال پیش دبستان، حمام و آب آشامیدنی نداشت. کوچه‌ها سنگفرش نشده بود. زمینها را با گاو شخم می‌زدند. از آن موقع که سپاهیان دانش و ترویج و آبادانی به ده آمده و دهقانان را راهنمایی کرده‌اند، دهقانان توانسته‌اند با کوشش و همکاری چاه عمیق بزنند، مخزن آب درست کنند، به تمام کوچه‌ها نمونه بکشند، شرکت تعاونی روستایی تشکیل بدهند، زمینها را با تراکتور شخم بزنند و با کمک هم در آبادانی ده بکوشند.

در این موقع ماشین نفتکشی از دور دیده شد که به ده نزدیک می‌شد، حسین با خود گفت: جاده هم از کارهایی است که با کوشش سپاهی ترویج و آبادانی هموار شده است و گر نه ده ما کجا و اتومبیل کجا؟

کم کم هوا تاریک شد، حسین از تپه پایین آمد و براه افتاد. از دور دید که چگونه فانوسها را در سر کوچه‌ها آویزان می‌کنند. در اینجا حسین بیاد آورد که چندی پیش از پدرش شنیده بود که بزودی شرکت تعاونی برای ده موتور برق خریداری خواهد کرد. حسین منظرهٔ زیبای ده را در وقتی که کوچه‌ها و خانه‌های ده با چراغ برق روشن شده است پیش چشم می‌آورد.

تراکتور = ماشینی که برای کارهای کشاورزی مانند شخم زدن و خرمن کوبیدن بکار می‌رود.

سپاهی ترویج و آبادانی = دختر یا پسر جوانی که پس از ۱۲ یا ۱۶ سال درس خواندن به روستاها می‌رود تا به جای خدمت (وظیفه سربازی) به مردم روستاها در کارهای کشاورزی و آبادانی کمک کند و چیزهای تازه‌ای به آنها یاد دهد.

شرکت تعاونی = شرکتی است که احتیاجهای کسانی را که در آن عضو هستند بر طرف می‌کند.

شرکت تعاونی روستایی = شرکتی که دهقانان تشکیل می‌دهند تا احتیاجهای خود را با کمک آن رفع کنند. شرکت تعاونی روستایی به روستائیان وام می‌دهد یا تراکتور و وسایل کشاورزی دیگر در اختیار آنها می‌گذارد.

مخزن = جایگاه، جای نگهداری چیزی

وزش = وزیدن

هموار = صاف

پوشش :

۱ - حسین در کجا نشسته بود؟

- ۲ - حسین از بالای تپہ چه می دید؟
- ۳ - سپاهی دانش به که می گویند؟
- ۴ - سپاهی ترویج و آبادانی به که می گویند؟
- ۵ - با تراکتور چه می کنند؟
- ۶ - ده حسین پیش از آمدن سپاهیان دانش و ترویج و آبادانی چگونه بود؟
- ۷ - ده حسین پس از آمدن سپاهیان چه تغییری کرد؟
- ۸ - شرکت تعاونی روستایی یعنی چه؟
- ۹ - «ده ما کجا و اتومبیل کجا؟» یعنی چه؟

### تمرین:

- از روی این کلمه ها و ترکیبها سه بار بنویسید:

وطفیفه ، عمیق ، مخزن ، منظره ، مزرعه ، سراغ ، لکھ ،  
شرکت تعاونی روستایی ، سپاه ترویج و آبادانی ، مستقیم .

- این جمله ها را کامل کنید و از روی آنها یک بار بنویسید:

- ۱ - چندنگه ابر آسمان را . . . .
- ۲ - ابرها آرام . . . .
- ۳ - سایه ابرها در زمین . . . .
- ۴ - سایه ها از باغها و خرمنها . . . .

۵- حسین در بالای تپہ . . .

۶- اتوبیلی از دور . . .

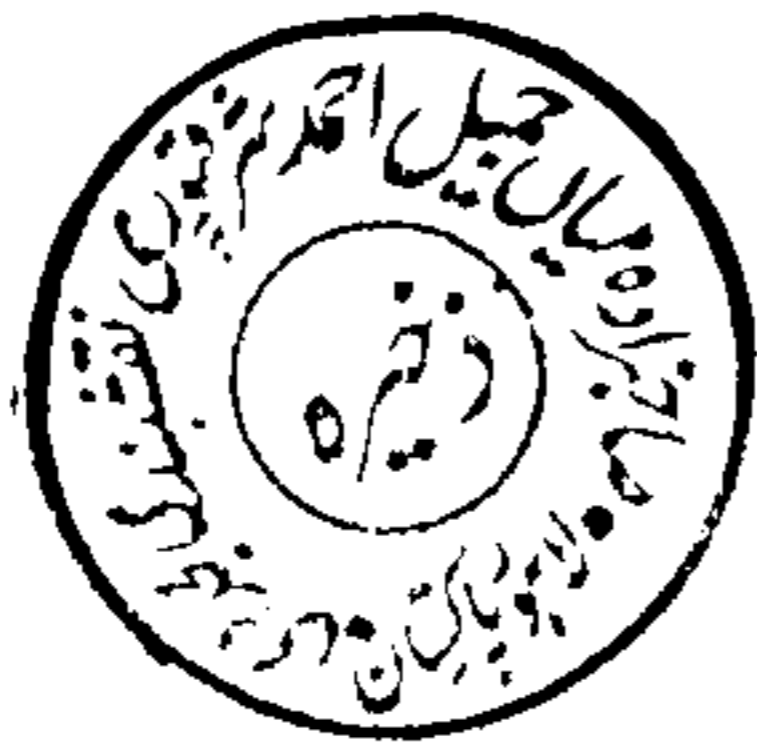
— در این نوشته به جای نقطہ ہا کلمہ ہا مناسب بگذارید و از روی آن یک بار

بنویسید:

روز جمعہ برای . . . بہ خارج شہر رفتہ بودیم . ہمیزم جمع . . . و در گوشہ ای  
آتش . . . از آتش . . . برمی خاست . باد دود را بہ ہر . . . پراکندہ  
. . . گاہی دود مانند . . . بہ آسمان می رفت و گاہ در قسمتہای . . . پراکندہ می شد.  
باد با . . . بازی می کرد و منظرہ . . .

— منظرہ دہی را کہ در درس شرح دادہ شدہ است، از قول خودتان بنویسید و آن

چنین شروع کنید: عصر جمعہ بود. من در بالای تپہ کنار دہ نشستہ بودم. چند تگہ ابر . . .





## چشم بینا و گوش شنوا داشته باشیم

پروین در کنار پنجره نشسته بود. از آنجا باغ بزرگی دیده می شد. پروین هر چند لحظه یک بار سرش را بلند می کرد. از روی کنجکاو و بدقت نگاهی به باغ می انداخت. آنگاه قلمش را روی کاغذ می لغزاند. پروین انشا می نوشت. آموزگار به دانش آموزان گفته بود که منظره ای را که در خانه یا در دبستان یا در جای دیگر می بینند توصیف کنند.

پروین سعی می کرد چیزی از مناظر باغ از نظرش دور نماند: درختان و شاخه های در هم رفته آنها، رنگ برگها، زمین باغ که اینجا و آنجا از میان درختان دیده

می شد، گنجشکانی که در لابلائی درختان جیک جیک می کردند. همه را آنطور که می دید یادداشت می کرد. آنگاه پروین بدقت به صداهایی که از باغ می آمد گوش داد: صدای سوسکها، صدای باغبان که بلند بلند حرف می زد، صدای قورباغه ها، گنجشکان و صداهای دیگری شنیده می شد. پروین در باره صداهایی که می شنید چنین نوشت: «سوسکها در میان درختان جیرجیر می کنند. باغبان با صدای بلند با کسی حرف می زند. گنجشکان در لابلائی درختان جیک جیک می کنند. صدای قورباغه از استخر باغ می آید. اوه، خدایا! کاش می دانستم او چه می گوید...»

پروین پس از اینکه نوشته اش تمام شد آن را چند بار بدقت خواند. بعضی از جمله ها را پس و پیش کرد، بعضی از جمله ها را از نو نوشت. در آخر هم نوشته خود را پاکنویس کرد.

وقتی که پروین انشای خود را در کلاس خواند همه پسندیدند و از شنیدن آن لذت بردند. آموزگار نیز پروین را تحسین کرد و به شاگردان گفت: پروین باغ را خوب توصیف کرده است. ما الآن می توانیم باغی را که او دیده پیش چشم بیاوریم. کسی می تواند خوب انشا بنویسد که کنجکاو باشد. گوش شنوا و چشم بینا داشته باشد و هر چیزی را بدقت نگاه کند و آنچه را می بیند یا می شنود یا می خواند بخاطر بسپارد و وقتی که انشا می نویسد، دیده ها و شنیده ها و خوانده های خود را در انشا بکار برد. یکی از نویسندگان می گوید: «برای نوشتن، بدقت در چیزها بنگرید و هر چه را به چشمتان می آید بی کم و بیش توصیف کنید. وضع اتاق را چنان شرح دهید که خواننده بتواند آن را به همان صورت که شما دیده اید پیش چشم بیاورد.»

## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

بیش = زیاد، بسیار

تحسین = تعریف کردن، آفرین گفتن

توصیف کنند = وصف کنند، صفتها (ی آن) را بیان کنند

شنوا = شنونده

کنجکاوی = بررسی کردن، جستجو کردن

لغزاندن = چیزی را به لغزیدن واداشتن

مناظر = منظره‌ها

### پرسش :

- ۱ - آموزگار به شاگردان چه گفته بود؟
- ۲ - پروین چه منظره‌ای را برای نوشتن انتخاب کرده بود؟
- ۳ - پروین انشای خود را چگونه نوشت؟
- ۴ - چرا باید چشم بینا و گوش شنوا داشته باشیم؟
- ۵ - چرا باید نوشته خود را پاک‌نویس کنیم؟
- ۶ - شما دلتان می‌خواهد چه منظره‌هایی را توصیف کنید؟
- ۷ - نویسندگان به چه کسی می‌گویند؟

۸۔ یکی از نویسندگان چه می گوید؟

۹۔ شما چه نویسندگانی را می شناسید؟

به این نکته توجه کنید:

وقتی که بعد از مطلبی سه نقطه می گذاریم یعنی آن مطلب ناتمام است و دنباله آن

نوشته نشده است، مانند: «اوه، خدایا! کاش می دانستم . . .»

وقتی که مطلبی را از کسی نقل می کنیم آن را در داخل این علامت « می نویسیم»

مانند: پروین در باره صداهایی که می شنید چنین نوشت: «سوسکها در میان درختان جیرجیر

می کنند.»

تمرین:

– سوسک جیرجیر می کند. گنجشک جیک جیک می کند. بنویسید: گوسفند، بز،

مرغ، خروس و سگ چه می کنند؟

– با هر یک از این کلمه ها یک جمله بسازید:

جو ، برگ ، زرد ، کلبه کلبی ، باد ، زاغ .

– منظره ای را که در خانه یا در دبستان یا در جای دیگر می بینید توصیف کنید.



## گنج‌نامه

دانش آموزی که اهل یکی از روستاهای اطراف همدان بود حکایت می‌کرد:

اول تابستان بود، دبستان تازه تعطیل شده بود. شبی پدرم با چند تن از دوستانش دور هم نشسته بودند و از گذشته‌ها گفتگو می‌کردند، از گنج‌نامه هم سخن بسیار آمد. من گفتم: پدر، دلم می‌خواهد من هم «گنج‌نامه» را ببینم.

پدرم گفت: بسیار خوب روز جمعه من و چند نفر از رفقا، به دیدن گنج‌نامه می‌رویم. تو هم با ما بیا.

روز جمعه صبح زود براه افتادیم. هوا ابری بود. تا گنج‌نامه شش کیلومتر راه داشتیم. در کنار رودخانه میان درختها و کشتزارها راه می‌سپردیم. کم‌کم به دره‌ای رسیدیم. آب از میان تخته‌سنگهای بزرگ بسرعت سرازیر می‌شد و به شکل مارپیچ به طرف شهر همدان می‌رفت. به نزدیک آسیابی رسیدیم که در دل سنگ در دامنه کوه الوند ساخته‌اند. آب کوهسار سنگهای آن را حرکت می‌داد. چون به نزدیکی آب رسیدیم کفشها را در آوردیم و از آب گذشتیم و به طرف چپ رودخانه رفتیم.

راه کم‌کم باریک می‌شد. بدنه طرف راست کوه مثل دیواری بالا رفته بود. کمی بالاتر از آن درختهای مو و درختهای میوه کاشته بودند. در طرف چپ، آب صاف و زلالی روان بود. قدری بالاتر صخره‌ها و تخته‌سنگهای بزرگ دیده می‌شد. کوه الوند مانند عقابی که از هوا بر کبوتری بنگرد بر ما می‌نگریست. هر چه بالاتر می‌رفتیم راه تنگتر می‌شد. اندکی بالاتر تخته‌سنگهای بزرگی در راه دیدیم. بدشواری از آنها گذشتیم.

دیگر اثری از راه دیده نمی‌شد. پدرم گفت: بهتر بود اندکی راهمان را دورتر می‌کردیم و از راه ماشین‌رو می‌رفتیم، اما دیگر گذشته است. از این سنگ‌خاره‌ها که بگذریم به گنج‌نامه می‌رسیم. وقتی که سنگ‌خاره‌ها را پشت سر گذاشتیم دیوارهای از کوه در برابر ما نمایان شد. در گوشه آن که مثل آینه صاف کرده بودند، چیزهایی به خطی که ما نمی‌توانستیم بخوانیم نوشته شده بود. پدرم گفت: «پسر، گنج‌نامه همین نوشته است.»

هر یک از همراهان، بنحوی در باره نوشته سخن می‌گفت. یکی می‌گفت: این گنج‌نامه نیست، جنگ‌نامه است. دیگری گفت نه! این به زبان زرتشتیهاست و معنایش این است:

«راستی و درستی راه خداست، دروغ راه شیطان است، راستگو باشید تا دیگران هم به شما راست بگویند، راستی درمان است و دروغ درد!»

چندی بعد که من، ماجرای گنج‌نامه را به آموزگار گفتم. آموزگار د جوابم گفت: این نه «گنج‌نامه» است نه «جنگ‌نامه»! من هم به آنجا رفته‌ام و آن خطها را دیده‌ام. این خط، خط میخی است. پدران ما در ۲۴ سال پیش

این خطّ چیز می نوشته اند.

به دستور داریوش پادشاه بزرگ ایران و به دستور پسرش خشایارشا این خطّها را روی کوه کنده اند و معنای آن به فارسی امروزی این است:

«به نام خدایی که این زمین را آفرید و آن آسمان را آفرید و مردم را آفرید و شادی را برای مردم آفرید و داریوش را بر بسیاری از پادشاهان، شاه و فرماندار ساخت.»

«منم داریوش، پسر ویشناسب هخامنشی، پادشاه بزرگ، پادشاه پادشاهان. پادشاه کشورهای فراوان، کشورهای با مردمان گوناگون.»

آنگاه آموزگار اضافه کرد: «در هر گوشه ای از خاک وطن ما از این قبیل آثار و یادگارهای باستانی وجود دارد. مردم هر محلی در باره آنها داستانها و افسانه ها گفته اند. ما باید این آثار را خوب بشناسیم و تا آنجا که می توانیم در حفظ آنها بکوشیم. این آثار، یادگار پدران ما است. شناسایی آنها باعث می شود تا ما پدران و گذشته میهن خود را خوب بشناسیم.»

اقتباس از متنهای قرائتی برای کودکان نوشته محمدباقر هوشیار

کلمه های ترکیب های تازه

بدشواری = بسختی

بدنه = بدن، تنه

بنحوی = بنوعی

جنگ‌نامه = نامه یا نوشته‌ای که در باره جنگ باشد

رفقا = رفیقان، دوستان

شناسایی = شناختن

صخره = سنگ بزرگ

گنج‌نامه = نامه یا نوشته‌ای که در باره گنج باشد

مارپیچ = پیچ در پیچ مانند حلقه‌های مار

پرسش :

- ۱ - چه کسی مطالب این درس را حکایت کرده است؟
- ۲ - این واقعه در چه موقع اتفاق افتاده است؟
- ۳ - از ده تا گنج‌نامه چقدر راه است؟
- ۴ - در این درس کوه الوند به چه تشبیه شده است؟
- ۵ - همراهان در باره گنج‌نامه چه می‌گفتند؟
- ۶ - گنج‌نامه به چه خطی است و به دستور چه کسی نوشته شده است؟
- ۷ - در گنج‌نامه چه نوشته‌اند؟
- ۸ - آیا اسم گنج‌نامه که بر این نوشته روی کوه گذاشته‌اند درست است؟
- ۹ - به نظر شما چرا اسم این نوشته را گنج‌نامه گذاشته‌اند؟
- ۱۰ - در ده یا شهر شما آثار تاریخی وجود دارد؟
- ۱۱ - چرا باید آثار تاریخی را خوب بشناسیم؟
- ۱۲ - این درس از نوشته‌های چه کسی اقتباس شده است؟

به این نکته توجه کنید:

اگر بگوییم: «ما ایران را» از آن چیزی نمی فهمیم. اما اگر بگوییم: «ما ایران را دوست می داریم.» از آن معنی کاملی می فهمیم. «ما ایران را دوست می داریم.» یک جمله است. اگر بگوییم: «علی کتاب» از آن چیزی نمی فهمیم. اما اگر بگوییم: «علی کتاب دارد.» از آن معنی کاملی می فهمیم. «علی کتاب دارد.» یک جمله است:

چند کلمه ای که بر روی هم دارای معنی کاملی باشد یک جمله است.

تمرین:

– این جمله ها را کامل کنید و از روی آنها یک بار بنویسید:

- ۱- دانش آموزی اهل یکی از روستاهای همدان . . . .
- ۲- دبستان تازه . . . .
- ۳- کم کم راه . . . .
- ۴- کوه الوند مانند عقابی که بر کبوتری بنگرد بر ما . . . .
- ۵- بدشواری از سنگ خاره ما . . . .
- ۶- داریوش یکی از پادشاهان بزرگ ایران . . . .
- ۷- این نوشته را به دستور داریوش بزرگ . . . .

- ۸- ما باید آثار تاریخی را . . . . .
- ۹- ما باید در حفظ آثار تاریخی . . . . .
- ۱۰- ایرانیان قدیم به خط میخی . . . . .

- با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیبها یک جمله بسازید:

خاکِ وطن ، بدشواری ، آثار ، حفظ ، شناسایی ، خط میخی ،  
 پدران ما ، مارچ ، رفا .

- از این نوشته‌ها کدامیک جمله و کدامیک جمله نیست. از روی جمله‌ها یک بار

بنویسید:

- ۱- راه کم کم باریک
- ۲- آب کوهسار سنگها را حرکت می داد.
- ۳- سپاهی دانش به بچه‌های ده خواندن و نوشتن یاد داد.
- ۴- دو نفر از بالای تپه مقابل
- ۵- کوچه‌های ده را سنگفرش کردند.
- ۶- زمینها را با تراکتور شخم
- ۷- کوچه‌ها و خانه‌های ده با چراغ برق روشن خواهد شد.
- ۸- وظیفه خود را درست انجام بده!
- ۹- آب از میان تخته سنگهای بزرگ بسرعت
- ۱۰- در ده یا شهر شما آثار تاریخی وجود دارد؟

## خود را بیازمایید (۱)

الف) جواب این سؤاها را بنویسید:

- ۱ - سپاهیان دانش و سپاهیان ترویج و آبادانی در روستاها چه می کنند؟
  - ۲ - شرکت تعاونی یعنی چه؟
  - ۳ - «شما کجا و اینجا کجا؟» یعنی چه؟
  - ۴ - به صدای سوسک جیرجیر می گویند بنویسید به صدای گنجشک، گوسفند، مرغ، خروس و سگ چه می گویند؟
  - ۵ - گنج نامه در نزدیکی کدام شهر است؟
- ب) با هر یک از این کلمه ها یک جمله بسازید:

مونس ، ورزش ، مخزن ، کنجکاو ، تحسین .

ج) یک کلمه هم معنی با هر یک از این کلمه ها پیدا کنید و بنویسید:

قصه ، ربای ، هموار ، عمیق ، بسیار ، آسودگی ، رفیق ،  
تاریکی ، بدم ، صاف .

د) هر چند تا از این کلمه ها با هم، هم خانواده هستند. هر دسته از کلمه های هم خانواده را در یک سطر بنویسید:

منظور ، انس ، ظلمت ، شریک ، مزرعه ، شرکت ،  
مناظر ، مونس ، منظره ، ظلمانی ، زراعت ، نظر .

علم و ہنر

کودکی گفت من چکار کنم  
تا بہ آن کار افتخار کنم  
گفتش علم و معرفت آموز  
تا شب محنت تو کرد روز

\*\*\*\*\*

علم باشد دوائی ہر رنجی  
علم باشد کلید ہر گنجی  
گیرمت در جان بسی باشی  
علم آموز تا کسی باشی  
آدمی را اگر ہنر باشد  
بہ کہ تا مال و سیم وزر باشد  
ہر کسی زندہ است روزی چند  
تا آبد زندہ است دانشمند

شعرا از عباس شہری

علم نگر رہ بہ کجا می برد  
تا کرۂ ماہ ترا می برد  
ہر کسی از علم و ہنر سود برد  
راہ بہ سر منزل مقصود برد



## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

آدمی را اگر هنر باشد = انسان اگر هنر داشته باشد

ابد - همیشه

بسی باشی = بسیار بمانی، بسیار زندگی کنی

به = بهتر. به که تا مال و سیم و زر باشد، یعنی: بهتر است از اینکه نقره و طلا داشته باشد.

راه به سر منزل مقصود برد = به مقصودش رسید، به آرزویش رسید

ره به کجایم برد = تا کجایم رسد

گفتمش = گفتم به او

گیرمت = گیرم تو، خیال کنم تو

محنت = غم. اندوه. شب محنت: روز گار غم

معرفت = دانش، شناختن چیزها

### پرسش:

- ۱ - در این شعر صحبت از چیست؟
- ۲ - کودک کی از شاعر چه پرسید؟
- ۳ - شاعر چه جواب داد؟
- ۴ - علم چگونه رنج و درد را درمان می‌کند؟

۵- «علم باشد کلید هر گنجی» یعنی چه؟

۶- منظور از این بیت چیست: «گیرمت در جهان بسی باشی علم آموز تا کسی باشی»؟

۷- چرا هنر و علم بهتر از مال است؟

۸- چرا دانشمند همیشه زنده است؟

۹- علم چگونه انسان را تا کره ماه می برد؟

### تمرین:

از روی درس یک بار با خط خوش بنویسید.

با هر یک از این کلمه ها یک جمله بسازید:

علم ، سود ، دانشمند ، دوا ، ریج .

این جمله ها را کامل کنید و از روی آنها یک بار بنویسید:

۱- علم دواى هر رنجى . . . . .

۲- انسان با استفاده از علم به کره ماه . . . . .

۳- با هر یک از این کلمه ها جمله ای . . . . .

۴- کودکی از شاعر . . . . .

شعرها را حفظ کنید.

گفتگوی کودک و شاعر را به صورت داستان بنویسید.

## کوچ پرستوها

در اوایل بهار که هوا لطافت خود را باز می‌یابد، درختان و بوته‌ها جامهٔ سبز می‌پوشند و درخت بادام، شکوفه بر سر می‌آورد، پرستوها این پرندگان مهربان و دوست‌داشتنی، از سفر دور و دراز خود باز می‌گردند.

نخستین کار این مسافران از راه رسیده این است که لانه‌های سال گذشتهٔ خود را بیابند. آنها را اگر آسیب دیده باشد، مرمت کنند و اگر خراب شده باشد، از نو بسازند. پرستوهای جوان هم که سال گذشته در لانهٔ پدر و مادرشان بسر برده‌اند، اکنون باید بکوشند و لانه‌ای برای خود بسازند.

وقتی که کار ساختن و پرداختن لانه پایان رسد، پرستوی ماده به تخمگذاری مشغول می‌شود. هر پرستو چهار تا شش تخم سفیدرنگ می‌گذارد و مدت دوازده روز روی آنها می‌خوابد. در این مدت پرستوی نر برای جفت خود غذا فراهم می‌کند. وقتی که جوجه‌ها از تخم بیرون آمدند، پدر و مادر مدت سه هفته آنها را با حشراتی

که شکار می کنند پرورش می دهند. پس از آن جوجه ها به دنبال پدر و مادر پرواز می کنند و راه و رسم شکار کردن را از آنها می آموزند.

عشق مادری پرستوها در میان جانوران دیگر همتا ندارد. پرستوهایی دیده شده اند که وقتی لانه شان در آتش می سوخته، بی پروا خود را به آتش زده اند تا جوجه های خود را نجات بدهند.

پرستوها بهار و تابستان را با سودگی بسر می برند. فقط در آغاز پاییز است که دشواریهایی برای آنها پیش می آید. زیرا در آن وقت حشرات کمیاب می شود و هوارو به سردی می رود. ناچار پرستوها باید لانه هایشان را ترک بگویند و به جاهای معتدلتری کوچ کنند. وقتی که زمان کوچ آنها فرا می رسد، دسته دسته روی بامها یا سیمهای تلفن و تلگراف جمع می شوند و چنین می نمایند که برآستی به گفتگوی مهمی مشغولند. عده آنها و جنب و جوش آنها رفته رفته زیادتر می شود تا اینکه یک روز صبح از خواب برمی خیزیم و از پرستوها اثری نمی بینیم. معلوم می شود که پرستوها کوچ کرده اند.

در این سفر دراز خطرهای بسیاری وجود دارد. نخستین این خطرها تغییرات



هواست. خطر دیگر، پرندگان شکاری

مانند عقاب و کرکس و قرقی است که در

سر راه آنها کمین می کنند و ناگهان خود را در میان آنها می اندازند و با چنگالهای وحشتناک خود آنها را می ربایند.

با همه این خطرها، بیشتر پرستوها سفر خود را سلامت پایان می رسانند.

دیده شده است که بعضی از آنها سالها پی در پی کوچ کرده اند و پس از هر کوچ به لانه خود باز گشته اند.

دنیایی که ما در آن زندگی می کنیم شگفتیهای فراوان دارد. یکی از آنها

همین بازگشت پرستوهاست. این حیوان کوچک پس از سپری شدن زمانی دراز و پیمودن راهی طولانی بی اینکه اشتباهی کند دوباره به همان لانه پیشین خود باز می گردد.

پرستویی در سقف دکان کفشدوزی لانه داشت. این کفشدوز که از اهالی

استراسبورگ بود کار جالبی کرد. به هنگام کوچ پرستو، کاغذی بر پای

آن بست و بر روی کاغذ نوشت: «پرستو، کجا می روی؟» بهار بعد، هنگامی که

پرستو از کوچ بازگشت، بر همان کاغذی که به پایش بسته شده بود این نوشته

خوانده می شد: «به پیره، در خانه نیکوپولوس» به این ترتیب کفشدوز فهمید که

لانه زمستانی این پرستو صدها کیلومتر با لانه تابستانی او فاصله دارد و این پرنده

کوچک این راه را بدون اشتباه می پیماید و به خانه قبلی خود باز می گردد.

از مجله پیک معلم و خانواده

## کلمات و ترکیبهای تازه

استراسبورگ = نام شهری در اروپا

پرداختن = ساختن، مرتب کردن

پیره = نام شهری در اروپا (از استراسبورگ تا پیره در حدود ۱۸۰۰ کیلومتر است)

ترک گویند = ترک کنند

جای معتدل = جایی که هوای آن نه بسیار سرد و نه بسیار گرم باشد.

جفت = زن، شوهر، همسر

چنین می نماید = چنین بنظر می آید

کرکس = پرنده ای بزرگ که پرندگان کوچک را شکار می کند.

لطافت = خوبی، نرمی، سبکی

مرمت کنند = تعمیر کنند، درست کنند

همتا = مانند

### پرسش :

- ۱ - چه وقت پرستوها از سفر باز می گردند؟
- ۲ - نخستین کار پرستوهای از راه رسیده چیست؟
- ۳ - پرستوهای جوان که تازه از راه رسیده اند چه می کنند؟
- ۴ - پرستوی ماده چه وقت به تخمگذاری مشغول می شود؟
- ۵ - پرستوی ماده چند روز روی تخمها می خوابد؟

- ۶- وقتی که پرستوی ماده روی تخمها می‌خوابد، پرستوی نر چه وظیفه‌ای دارد؟
- ۷- چه چیز پرستوها در میان جانوران دیگر هم‌تا ندارد؟
- ۸- چرا در آغاز پاییز برای پرستوها دشواریهایی پیش می‌آید؟
- ۹- پرستوها چه وقت لانه‌های خود را ترک می‌کنند؟
- ۱۰- پرستوها در زمستان به کجا می‌روند؟
- ۱۱- چه خطرهایی در راه پرستوها وجود دارد؟
- ۱۲- درختان جامهٔ سبز می‌پوشند یعنی چه؟
- ۱۳- درخت بادام، شکوفه بر سر می‌آورد یعنی چه؟

به این نکته توجه کنید:

این یک جمله است: «در اوایل بهار، پرستوها از سفر دور و دراز خود باز می‌گردند.»  
اینها نیز هر یک، یک جمله است:

«پرستوها از سفر دور و دراز خود باز می‌گردند.»

«پرستوها از سفر باز می‌گردند.»

«پرستوها باز می‌گردند.»

اما این جمله نیست:

«در اوایل بهار، پرستوها، از سفر دور و دراز خود»

کلمهٔ «باز می‌گردند» از همهٔ کلمه‌های دیگر جمله مهمتر و جزء اصلی جمله است.

زیرا جمله بدون آن معنی کاملی ندارد. جزء اصلی جمله را «فعل» می‌نامیم.

فعل جزء اصلی جمله است و انجام گرفتن کاری یا روی دادن  
حالتی را نشان می دهد .

تمرین:

– از روی این کلمه ها سه بار بنویسید:

لطافت ، بُعد ، مسافر ، حشرات ، مرمت ، اعتماد ،  
سقف ، حمایت ، معقل ، عقاب ، وحشتناک ، عوض ،  
متوجه ، خطر ، اطمینان .

– داستان زیر را بدقت بخوانید و فعلهایی را که در آن بکار رفته است جدا کنید و

بنویسید:

از سرداری پرسیدند: چگونه به سرداری رسیدی؟ جواب داد: روزی از دشمنان گریختم  
و به خرابه ای پناه بردم و در سرانجام کارم اندیشه می کردم. ناگاه چشمم به موری افتاد  
که دانه ای بزرگتر از خود به دهان گرفته بود و از دیوار بالا می رفت و چون به نیمه راه  
می رسید دانه سنگین به زمین می افتاد. مور بار دیگر به دنبال دانه می آمد و آن را از همان  
راه به بالا می کشید. شصت و هفت بار شمردم که دانه فرو افتاد و مور از کوشش باز نایستاد  
تا سرانجام به مقصود خود رسید و دانه را به بالای دیوار رسانید. با خود گفتم من از مور  
کمتر نیستم. بدین جهت تا بمقصود نرسیدم، دست از کوشش برنداشتم.



-- در جمله ها و عبارتهای زیر به جای نقطه ها ، کلمه های مناسب بگذارید و از روی

آنها یک بار بنویسید:

- ۱ - کفتم پاره شده بود ، آن را به ... دادم تا ... کند .
- ۲ - وقتی که کار ساختن و ... لانه تمام شد ، پرستوی ... به نخلداری ... می شود .
- ۳ - یک روز ... از خواب برمی خیزیم و از پرستوها ... نمی بینیم .
- ۴ - وقتی که هوا ... شد پرستوها به جاهای ... کوچ می کنند .

با هر یک از این کلمه ها و ترکیبها یک جمله بسازید:

تعمیر ، پرداختن (ساختن) ، معتدل ، آسیب ، اعتماد ، حمایت ،  
عوض ، سقف ، جنب و جوش ، براستی .

داستانی را که تاکنون در باره پرستو یا در باره یکی دیگر از پرندگان کوچک

شنیده اید یا خوانده اید بنویسید .

## کتاب و کتابخانه

در هفته آخر آبان ماه، مراسم هفته کتاب با شکوه تمام در دبستان سعدی برگزار شد. هر یک از کلاسها برنامه خاصی داشت. برنامه کلاس چهارم از هفته برنامه‌ها جالبتر و مفصل‌تر بود. این برنامه عبارت بود از اهدای کتاب به کتابخانه کلاس، اهدای کتاب به کتابخانه دبستان، بازدید از نمایشگاه کتاب، بازدید از کتابخانه کودک و کتابخانه ملی و سخنرانی در کلاس.

قبل از اینکه هفته کتاب شروع شود، آموزگاران دانش آموزان کلاس خواسته بود تا هر کس مایل باشد مطلبی در باره کتاب تهیه کند و در کلاس بخواند یا بگوید. بیشتر شاگردان کلاس در این برنامه شرکت کرده بودند. وقتی که هفته کتاب شروع شد، هر روز سه یا چهار نفر به جلو تخته سیاه می آمدند و مطالب خود را بیان می کردند. بعضی از روی نوشته می خواندند و بعضی از حفظ بیان

کتابخانه ملی - تهران





تالار مطالعه در کتابخانه ملی - تهران

می کردند. هر یک از شاگردان برای سخنرانی خود عنوانی نیز انتخاب کرده بود. برنامه سخنرانیها قبلاً نوشته و در کلاس نصب شده بود. در برنامه سخنرانیها این عنوانها به چشم می خورد: تاریخچه کتاب، ارزش کتاب، دوست خاموش، کتابخانه محله ما، بهترین کتابی که خوانده ام، معرفی چند کتاب خوب.

سخنرانی فیروزه در باره ارزش کتاب بود، او سخنان خود را با این شعر شروع کرد:

آن که باشد رهبرِ نادان، منم	آن که روح را کند تابان، منم
آن که باشد روز و شب اندر برت*	در تمام زندگانی رهبرت
من کتابم من کتابم من کتاب	مونس تو گاه پیری و شباب*

و در سخنانش گفت:

«دانشی که ما امروز از آن بهره مند هستیم نتیجه کوششهای گذشتگان است.»

در طول سالیانی دراز، در هر کشوری، کسانی پیدا شده‌اند که چیزهای تازه‌ای کشف کرده‌اند: کسانی در دانش پزشکی، کسانی در دانش داروسازی، کسانی در شناختن طبیعت، کسانی در دانش حساب و هندسه و کسان دیگری در چیزهای دیگر.

این کشفها در کتابها نوشته شده و به جا مانده است. اگر کتاب نبود کشفهای تازه، پس از زمانی به دست فراموشی سپرده می‌شد و دانشمندان دیگر نمی‌توانستند دنباله آنها را بگیرند و ادامه دهند. امروز ما با دسترسی به کتاب از حاصل کوششهای افراد بیشماری از دانشمندان آگاهی می‌یابیم. بنابراین این چیزی

سالن مطالعه در یکی از کتابخانه‌های کودکان تهران



که دانش گذشتگان و پدران را برای فرزندان و آیندگان نگه می‌دارد کتاب است. «  
 عنوان سخنرانی منیژه «کتابخانه محله ما» بود، منیژه گفت: چندی است که  
 در محله ما کتابخانه‌ای برای کودکان دایر شده است. اسم این کتابخانه، کتابخانه  
 کودک است. تمام کتابهای این کتابخانه مخصوص کودکان است. من عضو این  
 کتابخانه شده‌ام و تاکنون چندین بار از آن، کتاب به امانت گرفته‌ام. کتابدار  
 کتابخانه کودک خانم بسیار مهربانی است. او می‌گفت: «کتابخانه کودک به  
 دستور علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران تأسیس شده است. شهبانو علاقه  
 دارند که همه کودکان ایرانی کتابخوان و کتابدوست بار بیایند. از این رو دستور  
 داده‌اند هم برای بچه‌ها کتابهای خوب تهیه کنند و هم در شهرهای مختلف  
 کتابخانه کودک دایر کنند.»

شعر درس از زهره تقوی

### کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

اندر برت = در کنار

دایر کنند = درست کنند، بوجود بیاورند

روح را کند تابان = فکر تو را روشن کند

شباب = جوانی

عنوان = نام

کتابخانه ملی = کتابخانه بزرگی که برای استفاده همه مردم دایر می‌شود

کتابدار = کسی که در کتابخانه کار می کند و هر کس کتاب بخواند به او رجوع می کند

گاه = وقت، موقع

مفصل = طولانی، بسیار

نصب شده بود = قرار داده شده بود

### پرسش :

- ۱ - هفته کتاب چه وقت برگزار می شود؟
- ۲ - آموزگار از شاگردان چه خواسته بود؟
- ۳ - برنامه کلاس چهارم در هفته کتاب چه بود؟
- ۴ - در برنامه سخنرانیها چه عنوانهایی به چشم می خورد؟
- ۵ - چرا به کتاب دوست خاموش می گویند؟
- ۶ - فیروزه سخنرانی خود را با چه شروع کرد؟
- ۷ - کتاب رهبر کیست؟
- ۸ - آیا مدرسه یا کلاس شما کتابخانه دارد؟
- ۹ - عضو کتابخانه بودن یعنی چه؟
- ۱۰ - آیا شما عضو کتابخانه ای هستید؟
- ۱۱ - در ده یا شهر شما کتابخانه ملی وجود دارد؟
- ۱۲ - بهترین کتابی که تا حال خوانده اید کدام کتاب است؟

۱۳ - از کتابهایی که نام آنها در آخر کتاب فارسی نوشته شده است تاکنون کدام را خوانده‌اید؟

۱۴ - کتابخانه‌های کودک به دستور چه کسی تأسیس شده است؟

تمرین:

- با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیبها یک جمله بسازید:

مفصل ، عبارت بود ، سخنرانی ، عنوان ، دوست خاموش ،  
نصب شده بود ، چشم می‌خورد ، بازوید ، مونس ، ارزش .

هر یک از این کلمه‌ها را در یک یا چند جمله توضیح دهید:

سخنرانی ، گذشتگان ، آیندگان ، کتابخانه ، کتابفروشی ، نمایشگاه .

مثال:

سخنرانی: مطالبی که کسی در پیش عده‌ای در باره موضوعی بیان می‌کند.

- صفحه اول درس را بخوانید و زیر فعلها با مداد مشکی، خط کم‌رنگی بکشید.

- شعر درس را به نثر بنویسید.

- فایده‌های کتاب خواندن را بنویسید.

## نامه‌ای از اصفهان

فرانک و سیمیندخت در یکی از دبستانهای تهران درس می‌خواندند و با هم دوست بودند. روزی سیمیندخت به دبستان آمد و به فرانک گفت که پدرش از طرف شرکتی که در آن کار می‌کند به اصفهان مأمور شده است و همه آنها بزودی به اصفهان خواهند رفت. فرانک و سیمیندخت قرار گذاشتند که به هم نامه بنویسند و به قول خود نیز وفا کردند. فرانک در نامه‌های خود احوال دوستان و اخبار دبستان را می‌نوشت. نامه‌های سیمیندخت بیشتر در باره شهر اصفهان و دوستان تازه‌اش بود. در اینجا یکی از نامه‌های سیمیندخت را که در آن، شهر اصفهان را به دوستش شناسانده است می‌خوانیم:

سیمیندخت ایران خواه

جمعه ۱۴ آبان ماه ۱۳۵۰

اصفهان - چهارباغ - شماره ۸۷۵

فرانک عزیزم ،

الکون نزدیک به یک ماه است که از تو جدا شده‌ام. چقدر دلم می‌خواهد چهره‌مهربان را ببینم. نمی‌دانی که از رسیدن نامت چقدر خوشحال شدم، بخصوص که مرده سلامت بهت دوستان و همکلاسان را به همراه داشت. از من خواهستی که از دیدنیهای اصفهان، این شهر زیبا و دوست داشتنی مطالبی برایت بنویسم. می‌دانی که اصفهان به اندازه تهران



بزرگ نیست . اما تا بجوای آثار تاریخی دارد . و همین آثار تاریخی است که مسافران را از گوشه و کنار جهان به این شهر می کشاند . من در این مدت کم توانسته ام مشهورترین این آثار را ببینم . عکسهایی از این آثار خریدم که همراه این نامه برای تومی فرستم . اصفهان شهری بسیار قدیمی است و آثار تاریخی آن از دوره های مختلف تاریخ است . این شهر قبلاً چند بار پایتخت بوده است ؛ اما وقتی که شاه عباس پادشاه بزرگ صفوی آن را پایتخت کرد جلال و شکوه آن بکمال رسید . اصفهان در زمان این شهریار و جانشینان او بجدی بزرگ شد که آن را نیمه جهان می خوانند . اما شاعری از این هم بالاتر چنین گفته است :

اصفهان را نیمه خوانند از جهان صد جهان من دیده ام در اصفهان

شاید تا حال اسم میدان نقش جهان را شنیده باشی . میدان نقش جهان ، میدان

بسیار بزرگی است که در زمانهای قدیم ، در روزهای عید ، بازیگران در این میدان نمایش

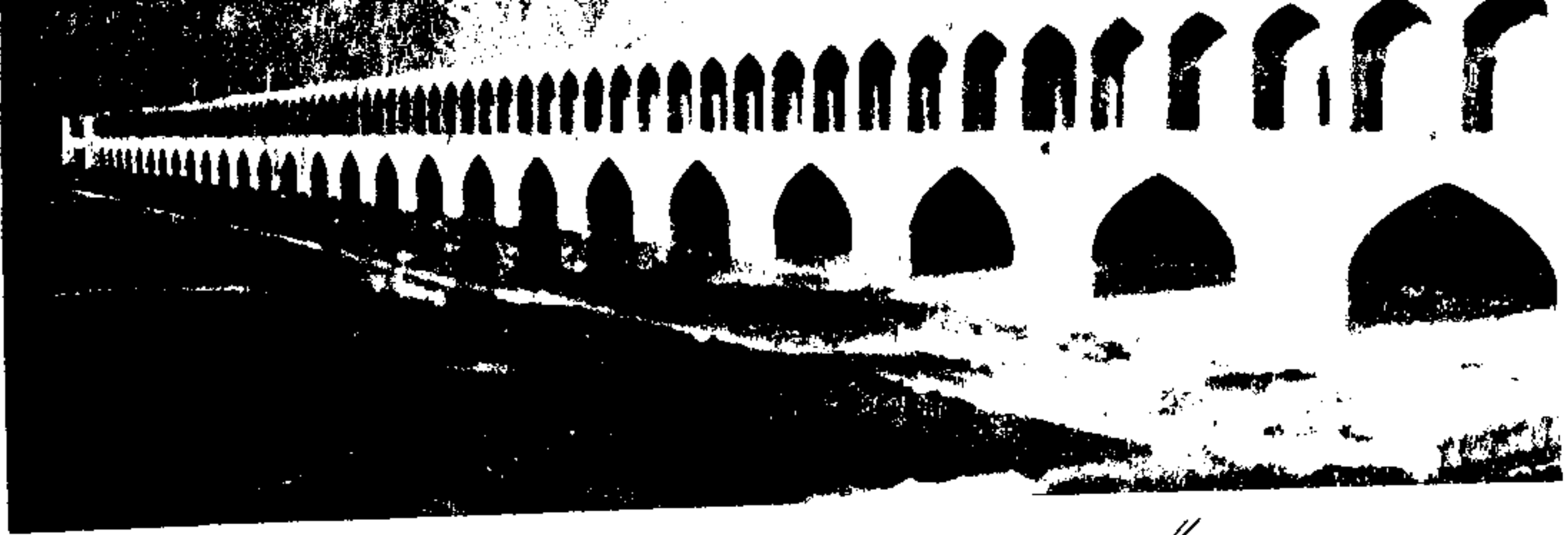
میدان نقش جهان - اصفهان





می داده اند و سواران چوگان بازی می کرده اند . در اردور این میدان بناهایی تاریخی قرار گرفته است که هر یک در حد خود از شاهکارهای معماری و مهندسی بشمار می رود . عمارت عالی قاپو در طرف مغرب این میدان قرار دارد . شاه عباس بزرگ باشکوه و جلال تمام در این عمارت می نشسته و چوگان بازی و نمایشها را تماشا می کرده است . در روبروی عمارت عالی قاپو مسجد شیخ لطف الله قرار دارد . در جنوب آن مسجد شاه واقع شده است . مسجد شاه به فرمان شاه عباس ساخته شده است . در این مسجد عظمت و زیبایی باهم در آمیخته و شاهکاری از هنر ایرانی بوجود آورده است .

در اصفهان رود بزرگی جاری است که به آن زاینده رود می گویند . این رود با آب آرزو همیشه خود از زیر پلهای مشهوری چون پل خواجه و پل الله دردیجان که به آن پل سی و سه چشمه هم می گویند عبور می کند .



دوست عزیز، اگر بخواهم از همه جاای دیدنی اصفهان برای تو سخن بگویم این نامه پرطولانی خواهد شد. بعلاوه اصفهان تنها شهر تاریخی نیست بلکه شهر صنعتی و دانشگاهی هم هست. کارخانه های متعددی دارد و از این جهت از شهرهای مهم صنعتی ایران بشمار می رود. هم اکنون مشغول ساختن کارخانه ذوب آهن در نزدیکی این شهر هستند. وقتی که این کارخانه شروع به کار کند اصفهان بزرگترین شهر صنعتی ایران خواهد شد.

بیشتر مردم اصفهان هنرمند و صنعتگرند و در فلزکاری و قلابدوزی و خاتمکاری و کاشی پزی مهارت دارند. زرّی و آطلس و چیت قلکار اصفهان به خوبی معروف است. گفتم اصفهان شهر دانشگاهی هم هست. دانشگاه این شهر از دانشگاههای بزرگ ایران است و چند هزار دانشجو در آن به تحصیل مشغولند.

خوب فرانک عزیز، مثل اینکه زیاد نوشتم. در اینجا با تو خدا حافظی می کنم و منتظر نامه ات هستم. از قول من به همه دوستان سلام برسان.

دوست تو، سیمیندخت

آرامش = آرامی

اخبار = خبرها

اطلس = نوعی پارچه ابریشمی

بکمال رسید = کامل شد

پر طولانی = بسیار طولانی

چوگان بازی = بازی و ورزشی که با چوگان (چوبی سرکج) و گوی (توپ) انجام می شود.

چوگان بازی از بازیهای بسیار قدیم است و آن را سواره بازی می کنند.

در حدّ خود = به اندازه خود، در جای خود

دوره = زمان

ذوب آهن = آب کردن آهن

زری = نوعی پارچه

شاهکار = کار بزرگ، کاری که در آن هنر نشان داده باشند

قلا بدوزی = دوختن نقش و نگار با قلاب در روی پارچه

قلمکار = پارچه ای که در روی آن شکلهایی با قلم یا مهر بوجود آورند

متعدد = بسیار

معماری = کارهای مربوط به معمار (کسی که نقشه ساختمان می کشد)

مهندسی = کارهای مربوط به مهندس، شاهکار معماری و مهندسی یعنی شاهکاری که

به وسیله معمار و مهندس ساخته شده باشد.

## پرسش :

- ۱ - فرانک و سیمیندخت در کجا درس می خواندند؟
- ۲ - فرانک و سیمیندخت با هم چه قراری گذاشتند؟
- ۳ - آیا فرانک و سیمیندخت به قول خود وفا کردند؟
- ۴ - فرانک در نامه خود از سیمیندخت چه خواسته بود؟
- ۵ - آثار تاریخی اصفهان از چه دوره‌هایی است؟
- ۶ - شکوه و جلال اصفهان در زمان کدام پادشاه بکمال رسید؟
- ۷ - «صد جهان من دیده‌ام در اصفهان» یعنی چه؟
- ۸ - نام میدان معروف اصفهان چیست؟
- ۹ - عمارت عالی قاپو در کجا قرار دارد؟
- ۱۰ - مسجد شاه در کجا قرار دارد؟
- ۱۱ - نام رود معروف اصفهان چیست؟
- ۱۲ - پلهای معروف اصفهان کدام است؟
- ۱۳ - آیا اصفهان تنها شهر تاریخی است؟
- ۱۴ - بزودی در اصفهان چه کارخانه‌ای دایر خواهد شد؟
- ۱۵ - مردم اصفهان در چه صنعت‌هایی مهارت دارند؟

## تمرین :

- جواب این سؤالها را بنویسید:

- ۱ - چرا به اصفهان نیمه جهان می گفتند؟

۲ - در زمانهای گذشته در روزهای عید در میدان نقش جهان چه می کردند؟

۳ - مسجد شاه اصفهان چگونه بنایی است؟

- نامه سیمیندخت مربوط به شهر اصفهان است اما او در سر آغاز و پایان نامه، مطالبی نوشته است که مربوط به اصفهان نیست. از روی سر آغاز و پایان نامه سیمیندخت یک بار بنویسید.

چوگان بازی ، دانشگاه ، کارخانه های بسیار ، عظمت ،  
تاریخی ، شاهکار ، دانشگاهی ، صنعتی ، معماری ،

- کلمه ها و ترکیبهای بالا را در جمله ها و عبارتهای زیر به جای خود بگذارید و از روی آنها یک بار بنویسید:

- ۱ - شهری که دارای . . . باشد شهر صنعتی نامیده می شود .
- ۲ - در مسجد شاه . . . زیبایی باهم در آمیخته است .
- ۳ - کسی که در . . . درس می خواند دانشجو نامیده می شود .
- ۴ - اصفهان تنها شهر . . . نیست بلکه شهر . . . و . . . نیز هست .
- ۵ - شاهنامه فردوسی . . . هنر شاعری است .
- ۶ - هر کدام از بناهایی که در این میدان قرار دارد شاهکاری از هنر . . . است .
- ۷ - شاه عباس در این میدان . . . راتما شامی کرده است .

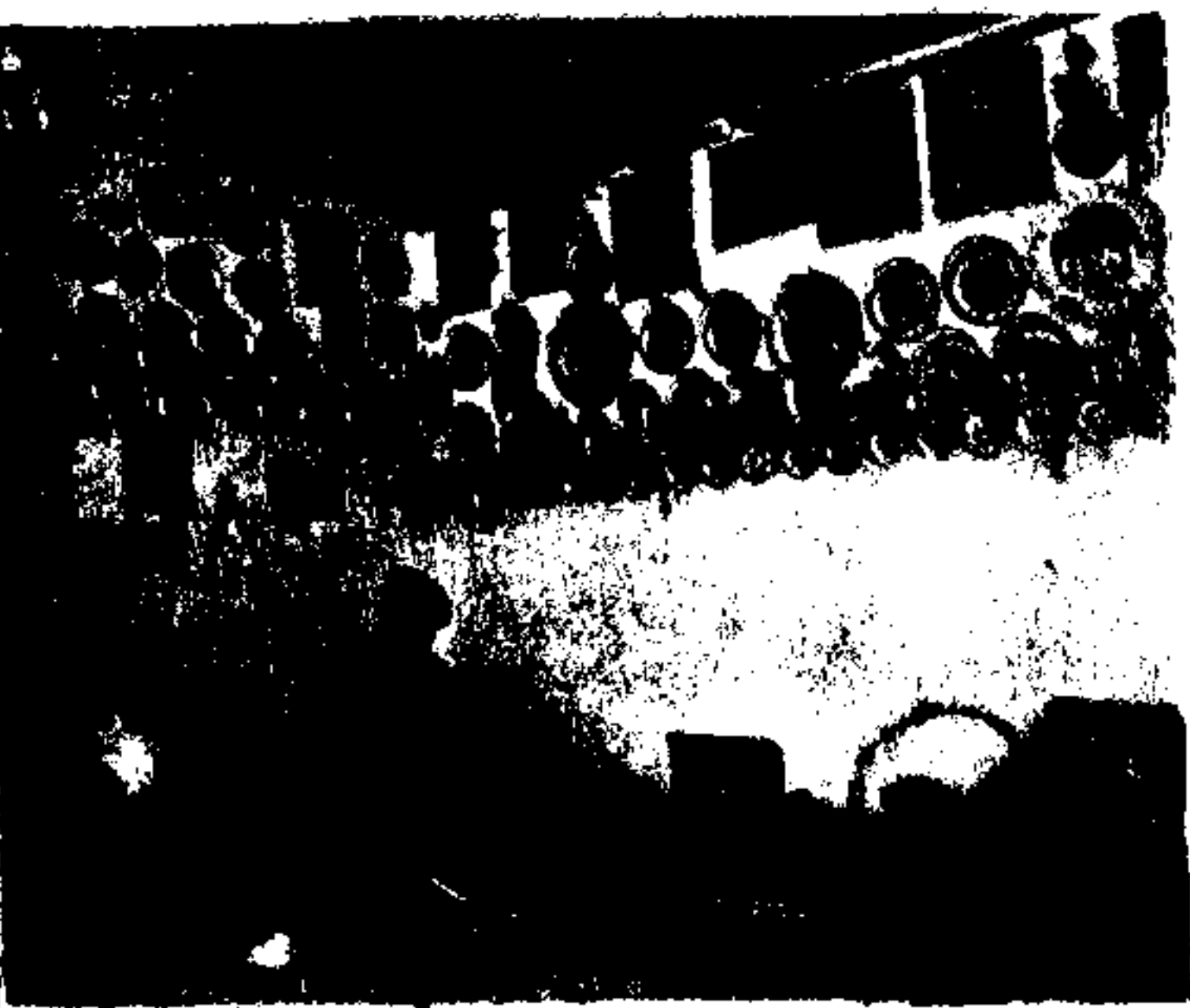
- نامه ای به یکی از دوستانتان بنویسید و در آن ده یا شهر خود را وصف کنید.

## پیشہ ورانہ اصفہان

ای بہ ہنر، سُرمہ چشمِ جهان  
چشمِ جهان، هست تماشا شایِ شت  
تیمچہ و حُجرہ و بازارچہ  
میش ز جنسِ دگران می خزند  
صافتر از برگِ گلِ طلسی  
شاہدِ زیبائی نقاشیت  
خاکِ دہی سیمِ ستانی بہا

حسین سرور

پیشہ ور با ہنر اصفہان  
ملک، پر از صنعتِ زیبائی شت  
خیر پر از پردہ کن و پارچہ  
جنس ترا خلق بجان می خزند  
اطلسِ کُردار تو باشد بسی  
برد و دیوارِ جهان کاشیت  
چیت بہ گیتی بہ از این کمیآ



## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

بازارچه = بازار کوچک

بها = قیمت

پیشه‌ور = صنعتگر

تُست = تو است

تیمچه = ساختمان و سرایی که در آن داد و ستد می‌کنند

چشم جهان مست تماشای تُست = چشم مردم جهان در تماشای تو مست شده است، مرده در تماشای تو از خود بیخود شده‌اند.

حجره = مغازه، دکان، اتاق

خیز = برخیز، بلند شو

ستانی = بگیری

سرمه = مادهٔ سیاه‌رنگی که برای زیبایی به چشم می‌زنند (شاعر در شعر «ای به هنر سرمهٔ چشم جهان» می‌گوید همانطور که سرمه چشم را زیبا می‌کند، پیشه‌ور اصفهان نیز با هنر خود جهان را زیبا می‌کند).

سیم = نقره، پول

شاهد = گواه، گواهی دهنده

صنعت = در اینجا یعنی چیزهای ساخته شده

کیمیا = قدیمیها می‌خواستند ماده‌ای بدست آورند که با آن فلزات دیگر را به طلا تبدیل کنند. این مادهٔ خیالی را کیمیا می‌گفتند.



## پرسش :

- ۱ - در این شعر با چه کسی سخن گفته شده است؟
- ۲ - در بیت اول، شاعر، هنر پیشه‌ور اصفهان را به چه چیز تشبیه کرده است؟
- ۳ - «چشم جهان مست تماشای توست» یعنی چه؟
- ۴ - شاعر در بیت سوم به پیشه‌ور اصفهان می‌گوید چه کار کند؟
- ۵ - چرا مردم جنس پیشه‌ور اصفهان را بجان می‌خرند؟
- ۶ - شاعر اطلس اصفهان را از چه چیز صافتر می‌داند؟
- ۷ - چه چیز پیشه‌ور اصفهان در در و دیوار جهان زیبایی نقاشی او را گواهی می‌دهد؟
- ۸ - شاعر چه چیز را کیمیا می‌داند؟

به این نکته توجه کنید:

بازار : یعنی بازار کربک

باغ : یعنی باغ کربک

دریا : یعنی دریای کربک

تمرین:

- از روی شعر یک بار با خطّ خوش بنویسید.

- شعر را حفظ کنید.

- با توجه به مطالبی که در درس گذشته و در این درس خواندید، شهر اصفهان را

وصف کنید.

## خود را بیازمایید (۲)

الف) جواب این سؤاها را بنویسید:

- ۱ - عشق مادری یعنی چه؟
- ۲ - کشفها چگونه از گذشتگان به ما رسیده است؟
- ۳ - منظور از دوست خاموش چیست؟
- ۴ - منظور از این جمله چیست: «اصفهان شهر تاریخی، صنعتی و دانشگاهی است.»؟

ب) این کلمه‌ها و عبارت‌ها:

شاهکار ، رهبر ، متحد ، مرمت می‌کند ، راه به سر منزل مقصودی برد ،

از جمله‌ها و عبارت‌های زیر افتاده است. آنها را در جای خود بگذارید و از روی جمله‌ها و عبارت‌های کامل شده یک بار بنویسید:

- ۱ - کسی که زحمت می‌کشد و در دنبال آموختن «علم» می‌رود ، سرانجام . . . .
- ۲ - پرنده کوچک لانه خود را که از باد و باران خراب شده است . . . .
- ۳ - کتاب در تمام زندگانی . . . آدمی است .
- ۴ - هر یک از آثار تاریخی میدان نقش جهان . . . ی از بنر معاری است .
- ۵ - اصفهان شهری صنعتی است و در آن کارخانه‌های . . . وجود دارد .

ج) این بیت را در دو سطر توضیح دهید:

اصفهان را نیمه خوانند از جهان      صد جهان من دیده‌ام در اصفهان

د) به جای نقطه‌ها فعل مناسبی بگذارید و از روی جمله‌ها یک بار بنویسید:

- ۱- پرستو در بهار از سفر . . . . .
- ۲- در کاغذی نوشت : پرستو کجا . . . . .
- ۳- پرستو نامی جوان هم برای خود لانه . . . . .
- ۴- من پرستورا . . . . .
- ۵- پرستو به انسان اعتماد . . . . .
- ۶- در زمستان هوا . . . . .
- ۷- دسته دسته روی سیمهای تلگراف . . . . .
- ۸- دشواریهای تازه . . . . .

## از من نگاهداری کنید

من از گرانبهاترین آفریده‌های طبیعت هستم. هر جا انبوهی از همجنسان من دیده شود، شما آدمها بی اختیار به آنجا می‌روید و در آنجا سکنی می‌گزینید. سرسبزی و خرمی باغها، جنگلها، خیابانها، پارکها و خانه‌های شما از من و همجنسان من است. من موجود جاننداری هستم که مانند همه جانداران تغذیه می‌کنم. رشد می‌نمایم و سرانجام پیر و فرسوده می‌شوم. نام من درخت است.

بعضی از ما درختان عمر کوتاهی داریم و پس از چند سال فرسوده می‌شویم. اما بعضی سالیانی دراز عمر می‌کنند. درخت چنار که در کشور شما فراوان است چندین صد سال عمر می‌کند. نوعی درخت در امریکا می‌روید که عمر آن از همه ما و از همه جانداران روی زمین بیشتر است. این درخت سکویا نام دارد. حدس می‌زنید که عمر این درخت چقدر باشد؟ چند سال پیش یکی از این درختان را بریدند و دیدند که در حدود ۳۴۰۰ سال از عمر آن می‌گذرد. لابد می‌پرسید که چگونه از بریدن تنه درخت می‌فهمند که عمر آن چند سال است؟ وقتی که تنه یکی از ما را ببرند در محل برش، دایره‌هایی دیده می‌شود. هر کدام از این دایره‌ها یک سال از عمر ما را نشان می‌دهد.

راستی این را هم بدانید که قد بلندترین موجود زنده نیز همین درخت سکویاست، بلندی این درخت از صد متر هم بیشتر است، یعنی اگر پنجاه نفر آدم قد بلند روی سر هم بایستند باز هم به نوک آن نمی‌رسند.

من جاننداری هستم که گاز کربنیک هوا را می‌گیرم و اکسیژن پس می‌دهم و در این کار هوای سالم و روح‌افزایی برای شما بوجود می‌آورم. من غذای خود را از

خاک می گیرم و آن را تبدیل به هزاران چیز سودمند می کنم که در زندگی شما بکار می آید.  
هیچ چیز من بی ثمر نمی ماند، شما از گل، دانه، میوه، ساقه، شاخه، پوست و  
ریشه من به انواع گوناگون بهره مند می شوید. از چوب من کاغذ، کتاب، دفتر، قلم،  
مداد، رادیو، میز، صندلی، نیمکت، قفسه، گنجینه، در، پنجره، کبریت، عصا،  
نردبان، قاب عکس و هزاران چیز دیگر می سازید.

در برابر این همه سودی که به شما می رسانم از شما چند چیز می خواهم.  
من می خواهم:

- با تبر، چکش، کفش و چیزهای دیگر به من ضربه نزنید و مرا زخمی  
نکنید!

- مرا با سیم و حلقه های فلزی نیچید!

- برای آویزان کردن لباس و چیزهای دیگر مرا با میخ سوراخ نکنید!

- زنجیر سگ و بند جانوران دیگر را به من نبندید!

- اسم خودتان را برای یادگاری بر روی من ننویسید!

- برای بدست آوردن صمغ و شیره، پوست مرا نکنید!

- جسم سنگینی به من تکیه ندهید!

- اطراف من سنگ و گلوخ و چیزهای دیگر جمع نکنید!

— به شاخه‌های من لباس و چیزهای دیگر آویزان نکنید!  
— در اطراف من آتش روشن نکنید!  
— وقتی که مرا تازه می‌کارند هرگز به من دست نزنید و تکانم ندهید!

### کلمه‌ها را ترکیب‌های تازه

آفریده = مخلوق، خلق شده

برش = بریده

بی‌ثمر = بی‌فایده

تغذیه می‌کنم = غذا بدست می‌آورم، غذا می‌خورم

روح افزا = جانبخش، شادی آور

سکنی می‌گزینید = مسکن می‌گیرید، جای می‌گیرید

صمغ = مایعی که از بعضی درختان به بیرون می‌تراود

ضربه نزنید = آسیب نرسانید

کلوخ = گل خشک شده، خشت پاره

## پرسش :

- ۱ - این درس از زبان چه گفته شده است؟
- ۲ - چرا درخت از گرانبها ترین آفریده های طبیعت است؟
- ۳ - انسان بیشتر به چه جاهایی می رود و در آن آبادانی بوجود می آورد؟
- ۴ - عمر کدام درخت از همه درختان بیشتر است؟
- ۵ - درخت سکویا در کجا می روید؟
- ۶ - از کجا می فهمند که درخت چند سال عمر دارد؟
- ۷ - درخت غذای خود را از کجا می گیرد؟
- ۸ - از چوب درخت چه چیزهایی می سازند؟
- ۹ - چرا نباید درخت را زخمی کرد؟
- ۱۰ - چرا نباید حلقه های فلزی به درخت پیچید؟
- ۱۱ - چرا نباید به درخت لباس و چیزهای دیگر آویزان کرد؟
- ۱۲ - چرا نباید روی درخت یادگاری نوشت؟
- ۱۳ - چرا نباید در اطراف درخت آتش روشن کرد؟
- ۱۴ - چرا نباید به درختی که تازه کاشته اند دست زد؟

## تمرین :

- با هر یک از این کلمه های یک جمله بسازید:

تبدیل ، کلوخ ، پارک ، بی ثمر ، فرسوده ، بی اختیار ، مجبور .

– از روی این کلمه ها سه بار بنویسید:

ضرب ، شکنی ، روح افزا ، تغذیه ، ثمر ، صمغ ، فلز ، عصا .

– در این عبارتها به جای نقطه ها فعل مناسب بگذارید و از روی آنها یک بار بنویسید:

- ۱- درخت هوای روح افزایی . . . . .
- ۲- هیچ چیز درخت بی ثمر . . . . .
- ۳- درخت را با حلقه های فلزی . . . . .
- ۴- در روی درخت یادگاری . . . . .
- ۵- جسم سنگین به درخت تکیه . . . . .
- ۶- پوست درخت را . . . . .
- ۷- در اطراف درخت آتش روشن . . . . .

– به پرسشهای درس از شماره ۹ تا ۱۴ توجه کنید. این پرسشها در باره خواستهای

درخت است. خواستهای درخت را بدقت بخوانید و ببینید در باره کدامیک از

خواستهای آن پرسشی نشده است، برای آنها پرسشی مانند پرسشهای ۹ تا ۱۴ درست

کنید. جواب پرسشهایی را که درست کردید در مقابل آنها بنویسید.

– فایده های درخت و درختکاری را بنویسید.



## میهن دوستی

ایران، سرزمینی که در آن بدنیا آمده و در آن بزرگ شده‌ام، میهن من است. پدر و مادرم نیز چون من در اینجا بدنیا آمده‌اند. نیاکان من که پدر و مادرم نام آنان را به احترام یاد می‌کنند، بزرگانی که نام آنان را در تاریخ می‌خوانیم همه در این سرزمین خفته‌اند. طبیعت زیبایی که مناظر زیبای آن از هر طرف گسترده شده است، کتابهایی که فکرم را پرورش می‌دهد، زبانی که با آن این کتابها را می‌خوانم. برادر، خواهر و دوستانم و ملت بزرگی که من فردی از آنم، خلاصه هر چه می‌بینم و هر چه دوست دارم همه جزء میهن من است. من میهن خود را از دل و جان دوست دارم، از قانونهای آن پیروی می‌کنم و وظیفه خود را در برابر آن انجام می‌دهم. خوب درس می‌خوانم، درست می‌اندیشم و گفتار و کردار نیک دارم.

آرزو دارم وقتی که بزرگ شدم هر چه می‌توانم در راه ترقی و پیشرفت ایران بکوشم. اگر روزی ایران در خطر باشد، جان من در برابر آن چه ارزشی خواهد داشت؟ در آن موقع من با میل و رضا جان خود را برای حفظ میهن فدا خواهم کرد.

بدین بوم و بَرزنده یک تن مباد

از آن به که کشور به دشمن دهم

کنم پلنگان و شیران شود

شعر منسوب به فردوسی

چو ایران نباشد تن من مباد

اگر سر بسز تن به کشتن دهم

دریغ است ایران که ویران شود

بوم و بر = سرزمین

سر بسر = همگی

دریغ است = جای افسوس است، حیف است

کنام = آشیانه جانوران

مباد = نباشد

نیاکان = پدران

پرسش :

۱ - میهن به چه جایی می گویند؟

۲ - میهن ما کجاست؟

۳ - قانون یعنی چه؟ چند قانونی را که تا کنون خوانده یا شنیده اید بگویید.

۴ - آیا در مدرسه و خانه هم قانون وجود دارد؟

۵ - چرا باید از قانون پیروی کنیم؟

۶ - اگر روزی میهن در خطر باشد ما چه وظیفه ای داریم؟

۷ - چه چیزهایی جزء میهن ما است؟

۸ - آیا کسی که گفتار و کردار خوب ندارد می تواند بگوید وظیفه خود را نسبت

به میهن انجام می دهد؟

۹ - آیا شاگردی که خوب درس نمی خواند می تواند بگوید وظیفه خود را نسبت

به میهن انجام می دهد؟

۱۰ - شما از بزرگان ایران، چه کسانی را می شناسید؟

۱۱ - شعر این درس از کیست؟

۱۲ - فردوسی می گوید چه چیز بهتر از دادن کشور به دست دشمن است؟

تمرین:

-- جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ - وظیفه هر کس نسبت به وطن چیست؟

۲ - شما از بزرگان ایران، چه کسانی را می شناسید؟ نام آنها را بنویسید. شرح حال

هر کدام را که می دانید در مقابل نامش بنویسید.

۳ - چرا باید از قانون پیروی کنیم.

-- از روی شعر درس یک بار با خط خوش بنویسید.

- با هر یک از این کلمه ها یک جمله بسازید:

ملت ، میهن ، کشور ، وظیفه ، خطر ، فداخواهم کرد .

شعر درس را حفظ کنید.

شعر درس را به نثر بنویسید.

## فداکاری مادر و عزم و ارادهٔ فرزند

(۱)

نام من کریستی براون است. در یکی از روزهای بهار سال ۱۹۳۲ میلادی بدنیا آمده‌ام. تا چهارماهگی من با کودکان دیگر تفاوتی نداشتم. در آن موقع بود که مادرم متوجه شد من با کودکان دیگر فرق دارم و برای غذا دادن به من مجبور است سرم را با دست نگه دارد. چون اندکی بزرگتر شدم مادرم به نقصهای دیگر من پی برد و فهمید که نه تنها سرم بلکه هیچیک از اعضای بدنم را نمی‌توانم به اختیار خود حرکت دهم. حتی فکهایم نمی‌توانستند پستانک شیشه شیر را در دهان نگه دارند. وقتی که یک ساله بودم می‌بایست چندین بالش در دور و برم بگذارند تا به آنها تکیه بدهم و بتوانم بنشینم. کم‌کم که بزرگ شدم خودم نیز متوجه شدم که با کودکان دیگر فرق دارم. مانند تکه گوشتی در این گوشه و آن گوشه می‌افتادم. هرگاه می‌خواستم اندک حرکتی بکنم تمام اعضای بدنم بشدت می‌لرزید و در هم کشیده می‌شد.

پزشکان شهر از معالجهٔ من ناامید بودند و به مادرم پیشنهاد می‌کردند که مرا به یکی از بیمارستانهایی که کودکان افلیج و ناقص را در آنها نگهداری می‌کنند بپارد. مادرم پیش از من پنج بچهٔ سالم بدنیا آورده بود. برای او دشوار بود که از من چشم بپوشد. آن زن دلیر و فداکار، تصمیم گرفت مرا در خانه نگه دارد، از من مواظبت کند و از من انسانی بسازد.

پنج سالم تازه تمام شده بود. شبی خواهرم در کنار من نشسته بود و بر روی تخته سیاه، درسهای مدرسه‌اش را تمرین می‌کرد. ناگهان دلم خواست

کاری را که او می کند من هم بکنم. تمام نیروی بدنم را جمع کردم تا توانستم تگه گچی را با انگشتان پای چپ بگیرم و چند خط نامرتب روی تخته سیاه بکشم. همه ساکت و بیحرکت مرا نگاه می کردند. مادرم در حالی که می لرزید نزدیک آمد، بر روی تخته سیاه، نخستین حروف الفبا را نوشت. بعد تخته را محکم در زیر پای من نگاه داشت و گفت: « کریستی، سعی کن مثل من از روی آنها بکشی. » ولی من نمی توانستم کاری انجام دهم. اشک از چشمان مادرم جاری بود و با نگاه به من التماس می کرد که کاری انجام دهم. سرانجام من خط کجی روی تخته کشیدم. از همان لحظه زندگی واقعی من شروع شد.

کم کم توانستم حروف الفبا را یاد بگیرم. یادم می آید نخستین کلمه ای که نوشتم «مادر» بود. بعدها کلمه های بیشتری یاد گرفتم. این کار در اوایل برایم بسیار دشوار بود. چون می بایست تمام بدنم را به این طرف و آن طرف بچرخانم تا بتوانم کلمه ای را با پای چپ بنویسم. ولی کم کم بدان عادت کردم. در هفت سالگی خواندن و نوشتن را یاد گرفتم، آنچه را با زبان نمی توانستم به دیگران بفهمانم با پای چپ می نوشتم و می فهماندم.

### کلمه های تازه

اراده = خواست، قصد

افلیج = کسی که تمام یا قسمتی از بدن وی سست و بی حرکت شده باشد.

عزم = قصد، تصمیم

فک = استخوان بالا و پایین دهان

متوجّه = کسی که توجّه دارد، توجّه کننده

نقص = کم و کاست، عیب

واقعی = حقیقی

پرسش :

- ۱ - کریستی براون در چه سالی بدنیا آمد؟
- ۲ - کریستی چه نقصی داشت؟
- ۳ - مادر کریستی چه وقت متوجّه نقص پسرش شد؟
- ۴ - پزشکان به مادر کریستی چه پیشنهاد می کردند؟
- ۵ - چرا برای مادر کریستی، دشوار بود که از او چشم بپوشد؟
- ۶ - آیا مادر کریستی، از معالجه و تربیت پسرش مأیوس شد؟
- ۷ - مادر کریستی چه تصمیمی گرفت؟
- ۸ - زندگی واقعی کریستی از چه وقت شروع شد؟
- ۹ - به نظر شما منظور کریستی از زندگی واقعی چیست؟
- ۱۰ - نخستین کلمه ای که کریستی نوشت چه بود؟
- ۱۱ - کریستی، در چند سالگی خواندن و نوشتن را یاد گرفت؟
- ۱۲ - به نظر شما کریستی می توانست خوب حرف بزند، این را از کجا فهمیدید؟

به این نکته توجّه کنید:

سیمیندخت به فرانک نامه نوشت. چه کسی به فرانک نامه نوشت؟ سیمیندخت.

فعل «سرمی زده است» از چه کسی سر زده است؟ از سیمیندخت.

کسی به اصفهان رفت. چه کسی به اصفهان رفت؟ فرانک.

فعل «سرمی زده است» از چه کسی سر زده است؟ از فرانک.

کسی فکر آدمی را پرورش می دهد. چه چیز فکر آدمی را پرورش می دهد؟ کتاب.

فعل «سرمی زده است» از چه چیز سر می زند؟ از کتاب.

کسی یا چیزی که فعل از او سر زده است فاعل نامیده می شود.

کسی یا چیزی است که کار از او سر زده است. فاعل کننده کار است.

تمرین:

– از میان این کلمه ها کلمه های همخانواده را جدا کنید و از روی آنها سه بار

بنویسید:

عضو ، متوجه ، نقص ، تصمیم ، مصمم ، مواظب ، نقصان (کی) ،  
توجه ، ناقص ، مواظبت ، اعضا ،

– جواب این سؤالها را بنویسید:

۱- کریستی، چگونه نوشتن را یاد گرفت؟

۲- به نظر شما چرا وقتی که کریستی، نخستین بار گچ را با انگشتان پای چپ خود

گرفت، همه ساکت و بیحرکت اورا نگاه می کردند؟ چرا مادر کریستی می لرزید؟

دلیر ، الفبا ، ناقص ، تصمیم ، شدت ، اعضا ، فلج ،  
تفاوتی ، اختیار ، موقع ، معالجه ، فرق ،

- کلمه ها و ترکیبهای بالا از این جمله ها و عبارتها افتاده است. آنها را در جای خود

بگذارید و از روی جمله ها و عبارتهای کامل شده یک بار بنویسید:

- ۱- تا چهار ماهگی من با کودکان دیگر . . . نداشتم .
- ۲- در آن . . . بود که مادرم متوجه شد من با دیگران . . . دارم .
- ۳- هیچکدام از . . . ی بدتم رانمی توانستم . . . حرکت دهم .
- ۴- اعضای بدتم . . . می لرزید .
- ۵- پزشکان شهر از . . . من ناامید بودند .
- ۶- می خواستند مرا به یکی از بیمارستانهایی که کودکان . . . را در آن نگهداری می کردند بپارند .
- ۷- آن زن . . . و فداکار . . . گرفت مرا در خانه نگهداری کند .
- ۸- در روی تخته سیاه نخستین حروف . . . را نوشت .



- در این جمله ها و عبارتها به جای نقطه ها فاعل مناسب بگذارید و از روی آنها

یک بار بنویسید:

- ۱- . . . نمی توانست اعضای بدن خود را بخوبی حرکت دهد .
- ۲- شبی . . . در کنار من نشسته بود .
- ۳- . . . تصمیم گرفت از من انسانی بسازد .
- ۴- . . . مادر خود را دوست دارم .
- ۵- . . . تکالیف مدرسه را انجام داده است .
- ۶- آیا . . . بابتچه های دیگر فرق داشت ؟
- ۷- . . . فردا به کتابخانه خواهیم رفت .
- ۸- . . . شاهنامه را بشعر درآورد .
- ۹- . . . ساکت و بیحرکت مرا نگاه می کردند .

## فداکاری مادر و عزم و اراده فرزند

(۲)

تازه وارد ده سالگی شده بودم. روزی در اتاق جز مادرم کسی نبود. جعبه رنگ برادرم توجه مرا جلب کرد. خود را به سوی جعبه کشاندم و در جعبه را با پا باز کردم. قلم مو را برداشتم و با رطوبت دهانم روی مقوایی شروع به کشیدن کردم. مادرم، که مراقب من بود، گفت: اگر می خواهی نقاشی بکنی برایت آب بیاورم. من چیزی نگفتم، مادرم رفت و آب آورد و مقوای محکم روی زمین نگاه داشت. قلم مو را با پای چپم گرفتم و آن را در فنجان آب فرو کردم و لکه قرمزی روی مقوا کشیدم، از خوشحالی دهانم باز شد و با چهره خندان به روی مادرم نگاه کردم. از آن روز به بعد ساعتها روی کف اتاق می نشستم و در حالی که وسایل نقاشی در دور و برم پراکنده می شد به نقاشی می پرداختم. فقط گاه از پدر یا مادرم خواهش می کردم کاغذ را به کف اتاق بچسبانند. بدین ترتیب کم کم نقاشی را نیز یاد گرفتم.

سالها می گذشت و من بر اثر سعی و کوشش خود و زحمات شبانه روزی مادرم پیوسته در حال پیشرفت بودم. اوقات خود را گاهی با نقاشی و زمانی با خواندن کتاب و نوشتن خلاصه ای از آن می گذراندم. کم کم به نوشتن علاقه بیشتری پیدا کردم. مادرم همیشه نوشته های مرا می پسندید و مرا در این کار تشویق می کرد. روزی مادرم پزشک جوانی را برای معاینه و معالجه من به خانه دعوت کرد. پزشک مدتی با مادرم صحبت کرد. سرانجام بعد از چند روز رفت و آمد، قرار بر این شد که اتاقی جداگانه برای من ساخته شود تا پزشک بتواند دستگاہهایی در

آن نصب کنند و من هر روز مدتی با آنها ورزش کنم. اما پدرم آنقدر پول نداشت که اتاقی جداگانه برای من بسازد.

دو روز بعد نیمه شب صدایی مرا از خواب بیدار کرد. از پنجره که به بیرون نگاه کردم، مادرم را دیدم که سطلی آب و ظرفی سیمان در جلو پایش گذاشته است. مادرم پایه دیواری را بالا می برد. فردای آن شب وقتی پدرم پایه دیوار را دید دهانش از تعجب باز ماند. مادرم گفت: «اتاق کریستی را می سازم.» پدرم، خواهر و برادرانم را صدا کرد و گفت: «این کار ما است، بیایید تا آن را تمام کنیم.» چند روز بعد اتاق، مطابق دستور پزشک آماده شده بود.

معالجات پزشک جوان حال مرا تا اندازه ای بهتر کرد. مدتی نیز در یکی از بیمارستانهای لندن بستری شدم. حال من روز بروز بهتر می شد. حتی می توانستم کم کم حرف بزنم. پزشک معالجه سفارش کرد: از نوشتن با پای چپ خودداری کنم. چون این کار در معالجه من تأثیر داشت. من می خواستم به سفارش پزشک عمل کنم اما برایم دشوار بود که از نوشتن خودداری کنم. پس از مدتی روزی متوجه برادر کوچکم شدم که مشغول نوشتن انشا بود. فکری به خاطرم رسید. از او خواهش کردم آنچه را که می گویم بنویسد. برادرم قبول کرد. از آن روز به بعد کار من بازگو کردن بود و کار او نوشتن. کم کم نوشته های من مورد توجه قرار گرفت و مردم مرا به عنوان یک نویسنده شناختند. نوشته های من در روزنامه ها و مجله ها چاپ شد و بدین ترتیب کودکی ناقص و افلیج در اثر فداکاری مادر و عزم و اراده خود توانست به شهرت و افتخار برسد و مایه سرافرازی خانواده و کشور خود باشد.

تأثیر داشت = اثر می کرد

دستگاه = اسباب

رطوبت = تری، خیزی

قلم مو = قلم مودار که با آن نقاشی می کنند

لندن = پایتخت انگلستان و یکی از شهرهای بزرگ اروپا

معالج = درمان کننده بیمار

معالجات = معالجه ها

نصب کند = قرار دهد، کار بگذارد

پرسش :

- ۱ - کریستی در چند سالگی نقاشی یاد گرفت؟
- ۲ - چرا کریستی با پا، در جعبه را باز کرد؟
- ۳ - چرا کریستی خواهش می کرد کاغذ را به کف اتاق بچسبانند؟
- ۴ - چه کسی نوشته های کریستی را می پسندید و او را تشویق می کرد؟
- ۵ - وقتی که پزشک جوان کریستی را معاینه کرد، قرار شد چه کار بکنند؟
- ۶ - چرا پدر کریستی نمی توانست اتاق جداگانه ای برای کریستی بسازد؟
- ۷ - آیا مادر کریستی، از ساختن اتاق مایوس شد؟
- ۸ - پدر کریستی وقتی که دید زنش اتاق کریستی را می سازد چه کرد؟

۹ - آیا معالجات پزشک جوان حال کریستی را بهتر کرد؟

۱۰ - چرا در بیمارستان به کریستی پیشنهاد کردند از نوشتن با پای چپ خودداری کند؟

۱۱ - تنها وسیله ارتباط کریستی با دیگران و تنها سرگرمی او چه بود؟

۱۲ - چه کسی در نوشتن به کریستی یاری کرد؟

۱۳ - چگونه کریستی به شهرت و افتخار رسید؟

به این نکته توجه کنید:

خطرات یعنی خطرها  
تعطیلات یعنی تعطیلاتها  
زحمات یعنی زحمتهای

معالجات یعنی معالجه‌ها  
تغییرات یعنی تغییرها  
افتخارات یعنی افتخارها

تمرین:

- با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیبها یک جمله بسازید:

جلب کرد ، مراقب بود ، دشوار ، عنوان ، عزم و اراده ، شهرت ، افتخار .

- پرستوها حشرات را شکار می‌کنند. این جمله را می‌توان چنین نوشت: پرستوها

حشره‌ها را شکار می‌کنند. نظیر این تغییر را در جمله‌های زیر انجام دهید:

۱ - در راه پرستوها خطرات فراوانی وجود دارد.

۲ - تغییرات زیادی در حیاط مدرسه به چشم می‌خورد.

۳ - من تعطیلات را صرف تفریح و گردش می کنم.

۴ - غلات را در انبار نگه می دارند.

- در این جمله ها و عبارتها به جای نقطه ها کلمه های مناسب بگذارید و از روی آنها

یک بار بنویسید:

- ۱ - جعبه رنگ توجّه مرا . . . کرد .
- ۲ - برایم . . . بود که از نوشتن خود داری کنم .
- ۳ - مردم مرا به . . . یک نویسنده شناختند .
- ۴ - کودکی ابلج و ناقص در اثر ذکاوری مادر و . . . خود به شهرت و افتخار رسید .
- ۵ - کسی که به نفع همه کاری انجام دهد و همه او را بشناسند به شهرت و افتخار . . .

- در این نوشته:

خواهرم نشسته بود. مادرم در حالی که می لرزید نزدیک آمد. پزشک دستور داد

اتاقی برای من بسازند. سرانجام من خطّ کجی روی تخته کشیدم. همه ساکت و بیحرکت

مرا نگاه می کردند. جنس ترا خلق بجان می خرنند

فاعل فعلهایی را که قرمز نوشته شده است پیدا کنید و به این شکل بنویسید:

شبی خواهرم در کنار من نشسته بود

فاعل	فعل
خواهرم	نشسته بود

- جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ - به نظر شما کریستی براون چطور آدمی بود و چه صفتهایی داشت؟

۲ - به نظر شما مادر کریستی چطور زنی بود و چه صفتهایی داشت؟

### خود را بیازمایید (۳)

الف) جواب این سؤاها را بنویسید:

- ۱ - قد بلندترین موجود زنده کدام است؟
  - ۲ - منظور از «خفته اند» در این جمله چیست: «بزرگانی که نام آنان را در تاریخ می خوانیم همه در این سرزمین خفته اند.»؟
  - ۳ - به نظر شما کریستی براون چطور آدمی بود و چه صفت‌هایی داشت؟
  - ۴ - به نظر شما مادر کریستی براون چطور زنی بود و چه صفت‌هایی داشت؟
- ب) فایده‌های درخت را در سه یا چهار سطر بنویسید.
- ج) این ترکیبها و عبارتها:

سکنی می‌گزینند ، غرم و اراده ، تغذیه می‌کند ، گرمانایه ، چشم پوشیم ،

از نوشته‌های زیر افتاده است. آنها را در جای خود بگذارید و از روی جمله‌های کامل شده یک بار بنویسید:

- ۱ - آیا بهترینیت از بدیهای دوستان . . . و خوبیهای آنها را در نظر داشته باشیم؟
- ۲ - پرستو از حشراتی که در هوا هستند . . . .
- ۳ - مردم بیشتر در جاهای خوش آب و هوا . . . .
- ۴ - درخت از آفریده‌های . . . طبیعت است .
- ۵ - برای رسیدن به مقصود باید بکوشیم و . . . داشته باشیم .

د) از روی این جمله‌ها بنویسید و دور فاعل جمله خط بکشید:

- ۱- موقع عصر حسین در بالای تپه نشسته بود .
- ۲- پزشکان از معالجه کریستی ناامید بودند .
- ۳- درخت هوار سالم و روح افزای کند .
- ۴- درخت سالیان درازی عمر می کند .
- ۵- کم کم هوار به سردی می گذارد .
- ۶- چند روز پیش سیمیندخت به فرانک نامه نوشت .
- ۷- سیمیندخت نامه را به وسیله پست فرستاد .
- ۸- زاینده رود از اصفهان می گذرد .

مثال:

موقع عصر حسین در بالای تپه نشسته بود .



## محمدبن زکریای رازی کاشف الکحل

در حدود هزار سال پیش ، در شهرری جوانی می‌زیست که بعدها به نام رازی شهرت پیدا کرد. وی بسیار کنجکاو و دقیق بود و به کسب علم شوق فراوان داشت. ریاضیات و نجوم و بیشتر علوم زمان خود را در آوان جوانی فرا گرفت. چون در آن زمان دانشمندان به کیمیاگری می‌پرداختند، وی نیز به این کار علاقه بسیار پیدا کرد. یعنی می‌خواست ماده‌ای بدست بیاورد که با آن فلزات دیگر را به طلا تبدیل کند.

برای نیل به این مقصود روز و شب به آزمایشهای گوناگون می‌پرداخت و بر اثر همین آزمایشها به چشم درد مبتلا شد و ناگزیر به پزشکی مراجعه کرد. گویند که پزشک برای معالجه چشمهای رازی پانصد سکه طلا از او گرفت و چنین گفت: کیمیا این است نه آنچه تو در جستجوی آنی.

این سخن در «رازی» بسیار اثر کرد و از آن پس به تحصیل دانش پزشکی پرداخت. در آن زمان بغداد مرکز علم بود. رازی به آنجا رفت و مدتها عمر خود را صرف تحصیل پزشکی کرد و شهرت فراوان یافت و به وطن خود بازگشت. رازی در شهرری بیمارستانی تأسیس کرد و در آنجا به درمان بیماران و تدریس دانش پزشکی پرداخت.

چون رازی بزرگترین پزشک زمان خود شناخته شده بود، بسیاری از امیران، او را به دربار خود برای مداوای بیماران دعوت می‌کردند.

رازی گذشته از مداوای بیماران و اداره بیمارستانها، در حدود دویست و پنجاه کتاب نیز نوشته است. بیشتر این کتابها، مربوط به دانش پزشکی است. معروفترین



محمدبن زکریای رازی پزشک نامی ایران در آزمایشگاه خود

آنها «حاوی» نام دارد. کتابهای مهم رازی به زبانهای خارجی ترجمه شده است و سالها استادان بزرگ در دانشگاههای مشهور جهان، این کتابها را تدریس می کرده اند. الکل که امروزه موارد استعمال فراوانی در صنعت و پزشکی دارد، از کشفیات این دانشمند بزرگ است.

این پزشک و دانشمند و کاشف عالیمقام که از مفاخر بزرگ کشور ما است. در اواخر عمر به چشم درد سختی مبتلا گشت و عاقبت نابینا شد. و در شهر ری همانجا که بدنیا آمده بود، در گذشت.

اوان = هنگام، زمان

بغداد = پایتخت فعلی کشور عراق، در قدیم مدرسه‌های بزرگ در این شهر دایر بوده است.

تدریس = درس دادن

تدریس می کرده‌اند = درس می داده‌اند

ریاضیات = علمی است که جزئی از آن همان هندسه و حساب است

عالی‌مقام = بلندمرتبه

کاشف = کشف کننده

کشفیات = کشفها

محمدبن زکریا = محمد پسر زکریا

مداوا = درمان کردن

مفاخر = کسانی که باعث افتخارند

موارد = موردها، محلها

ناگزیر = ناچار

نجوم = علم ستاره‌شناسی

نیل = رسیدن

پرسش :

۱ - رازی چند سال پیش می زیست ؟

۲ - رازی اهل کدام شهر ایران بود ؟

۳ - رازی پسر که بود ؟

- ۴ - چرا رازی به چشم درد مبتلا شد؟
- ۵ - رازی پس از تحصیل دانش پزشکی به کجا رفت؟
- ۶ - رازی جز پزشکی چه می کرد؟
- ۷ - رازی در حدود چند کتاب نوشته است؟
- ۸ - معروفترین کتاب رازی کدام است؟
- ۹ - رازی کاشف چیست؟
- ۱۰ - آیا از اینکه کشور شما دانشمندانی مانند رازی داشته است، احساس غرور نمی کنید؟
- ۱۱ - آیا شما هم آرزو دارید که روزی از مفاخر کشور عزیزمان ایران بشوید؟ برای رسیدن به این آرزو چه باید بکنید؟

### تمرین:

- با هر یک از این کلمه های هم خانواده یک جمله بسازید:
- درس ، مدرسه ، تدریس - کشف ، کاشف - دوا ، دوا -  
 شهرت ، شهر .
- از روی بند اول درس یک بار بنویسید و زیر فعلها خط بکشید.
- جواب این سؤاها را بنویسید:

- ۱ - رازی پس از بازگشت به وطن خود چه کرد؟
- ۲ - منظور پزشکی که به رازی گفت: «کیمیا این است نه آنچه تو در جستجوی

آنی « چه بود؟

۳- بجز رازی چه کسان دیگری را می شناسید که از مفاخر کشور ما بشمار می روند؟

- در این جمله ها و عبارتها به جای نقطه ها کلمه های مناسب بگذارید و از روی آنها

یک بار بنویسید:

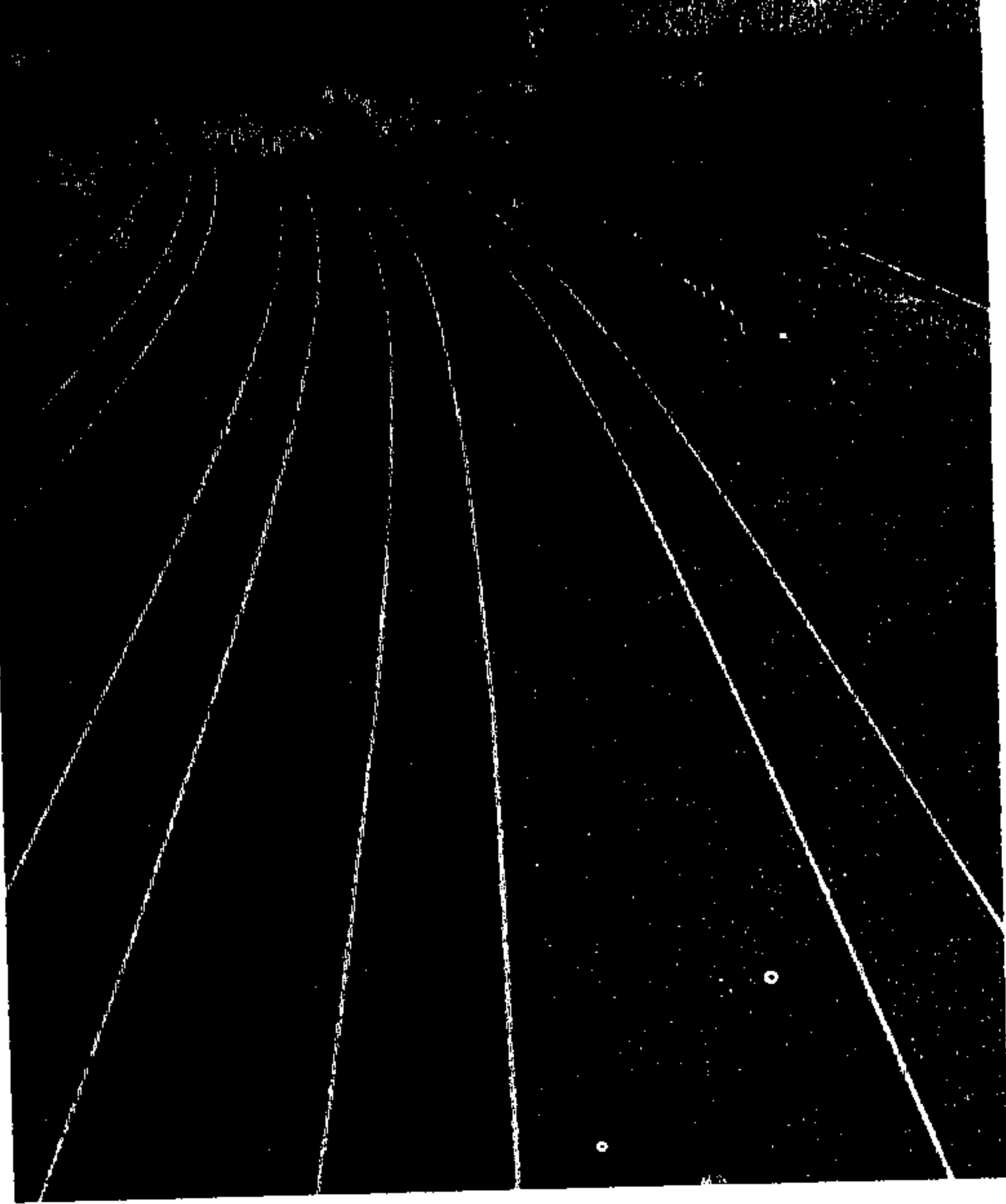
- ۱- رازی در شهری بیمارستانی . . . کرد .
- ۲- رازی به چشم درد . . . شد و به . . . مراجعه کرد .
- ۳- رازی مدت ها عمر خود را . . . تحصیل پزشکی کرد .
- ۴- رازی یکی از . . . کشور ما بشمار می رود .
- ۵- الکل امروزه در پزشکی و در صنعت . . . استعمال فراوانی دارد .

## راه آهن

در روز گاران قدیم، دنیا چنین نبود. این همه وسایل حمل و نقل که امروزه می بینیم بوجود نیامده بود. مردم کشورها و شهرها و حتی دهکده های نزدیک از حال یکدیگر کمتر خیر داشتند. مسافرت با کندی انجام می گرفت. مسافران با رنجهای فراوان در روز چند کیلومتر با اسب و شتر یا با پای پیاده راه می پیمودند. شامگاه خسته و کوفته با گرد و غبار راه به منزلی می رسیدند تا استراحت کنند و صبحگاه به مسافرت ادامه دهند. امروز دنیا چهره خود را عوض کرده است. هواپیماهای غول پیکر در مدتی کم مسافران را از این سو به آن سوی جهان می برند. اتومبیل، کشتی، قطار نیز هر کدام بنحوی شهرها و کشورها را به هم نزدیک کرده اند. راههای آهن مانند رگهای بدن سراسر جهان را به هم پیوسته اند. قطارهای بزرگ و مهیب، سوت زنان در روی رشته های آهن می لغزند، بیابانها و جنگلها و کوهها را پشت سر می گذارند، از روی رودخانه ها و دره ها عبور می کنند و از شهری به شهری و از کشوری به کشوری دیگر می روند. در حالی که مسافران با آسایش خیال در روی صندلیهای راحت به گفتگو مشغولند، روزنامه و کتاب می خوانند یا در سالن غذاخوری قطار غذا صرف می کنند. چه بسا مسافرانی که پس از سوار شدن به قطار در روی تخت خوابهای راحت قطار بخواب فرو می روند و وقتی چشم می گشایند که به شهر دیگر رسیده اند.

راه آهن و قطار را بهتر بشناسیم:

راه آهن دو خط موازی است که از قطعه های آهن ساخته شده است. این قطعه ها را ریل می نامند. قطار در روی ریلها پیش می رود و با خود مسافر و بار حمل می کند.



قطار از یک لو کوموتیو و چند واگن تشکیل شده است. لو کوموتیو، واگنها را به دنبال خود می کشد.

بعضی از قطارها فقط مسافر می برند. در این قطارها هر واگن از چند اتاق کوچک تشکیل شده است. بعضی از قطارها مخصوص حمل بار یا حیوانات است. در طول راه آهن در فاصله های معین، ایستگاههایی برای قطار درست کرده اند. در ایستگاه به جای یک رشته راه آهن، دو یا چند رشته راه آهن وجود دارد. وقتی که قطاری به ایستگاه می رسد، می ایستد تا مسافران را پیاده یا سوار کند و در ضمن قطاری که از روبرو می آید به ایستگاه برسد. اگر این کار را نکند، در راه با قطاری که از روبرو می آید تصادف می کند.

اگر از جای بلند به قطاری که در حال حرکت است نگاه کنیم آن را مانند ماری می بینیم که در لابلاهای کوهها و دره ها پیچ و تاب می خورد و پیش می رود. گاه داخل جنگل می شود و گاه در دل کوه نهان می گردد. در این وقت قطار داخل تونل شده است. تونل دالان یا راهروی است که در کوه می کنند تا راه آهن را از آن عبور دهند و مجبور نشوند آن را از بالای کوه بکشند یا کوه را دور بزنند. نخستین راه آهن در حدود دو بیست سال پیش ساخته شد. قبل از آن ریلهایی از چوب ساخته بودند و واگنها را با اسب در روی آنها می کشیدند. این وسیله نقلیه برای حمل زغال سنگ از معدن به خارج آن، بکار می رفت. کم کم نیروی بخار جای اسب را گرفت و ریلها نیز آهنی شد.

پل ورسک





نخستین راه آهن ایران هشتاد سال پیش ساخته شد. طول این راه آهن هشت کیلومتر بود و تهران را به شهر ری مربوط می ساخت. از آن پس در چند نقطه ایران نیز راه آهنهایی ساخته شد. اکنون راه آهن سر تا سری ایران شمال کشور را به جنوب و مشرق را به مغرب متصل کرده است.

ساختن راه آهن سر تا سری ایران سالیانی دراز آرزوی همه مردم ایران بود. ساختن چنین راه آهنی پول فراوانی می خواست. پولی که معادل یک صد و هشتاد و هشت هزار (۱۸۸۰۰۰) کیلوگرم طلا بود. وقتی که رضا شاه پهلوی به سلطنت رسید برای به انجام رسانیدن این آرزو، فکر بکری کرد. این پادشاه بزرگ گفت: همه ملت ایران باید در ساختن راه آهن سر تا سری یاری کنند. این یاری باید به این ترتیب باشد که هر کسی که قند و چای می خورد در هر سه کیلو قند دو ریال و در هر کیلو چای نیز دو ریال اضافه بپردازد. این پولها سالها گرد آمد و به مصرف ساختمان راه آهن سر تا سری رسید و در ضمن این حقیقت بزرگ نیز آشکار گردید که بسیاری از کارهای بزرگ را می توان به یاری همه مردم به انجام رسانید، اگر چه این یاریها بسیار ناچیز باشد.

### کلمه ها و ترکیبهای تازه

بپردازد = پرداخت کند، بدهد

بکر = تازه

پیچ و تاب می خورد = به این سو و آن سو می پیچد

حمل = بردن

حمل می کند = می برد

حمل و نقل = بردن و جای چیزی را تغییر دادن

دل کوه = وسط کوه، میان کوه

سوت زنان = در حال سوت زدن

شامگاه = هنگام شب

غذا صرف می کنند = غذا می خورند

معادل = برابر

پرسش :

- ۱ - در روز گاران قدیم دنیا چگونه بود؟
- ۲ - مردم در قدیم چگونه مسافرت می کردند؟
- ۳ - چرا امروزه مسافرت آسان و لذت بخش است؟
- ۴ - راه آهن از چه تشکیل شده است؟
- ۵ - قطعه های راه آهن را چه می نامند؟
- ۶ - قطار از چه چیزها تشکیل شده است؟
- ۷ - اگر از نقطه مرتفعی به قطاری که در حال حرکت است نگاه کنیم آن را چگونه می بینیم؟
- ۸ - قطار چه وقت در دل کوه نماند؟
- ۹ - تونل به چه می گویند؟

تمرین:

- با هر یک از این کلمه ها و ترکیبها یک جمله بسازید:

حل و نقل ، حل می کند ، رشته ، شامگاه ، صبحگاه ، صرف می کنند ،  
معادل ، چپسا ، بنوی .

هیچ و تاب ، چپسار ، سالیان درازی ، به انجام رسانیدن ، بسیار ناچیزی ،

ترکیبهای بالا از این جمله ها و عبارتها افتاده است. آنها را در جای خود بگذارید

و از روی جمله ها و عبارتهای کامل شده یک بار بنویسید:

- ۱- اگر هر روز پول . . . پس انداز کنیم ، سرانجام ثروتی بزرگ گرد می آید .
- ۲- . . . مردم ایران در آرزوی ساختن راه آهن سراسری بودند .
- ۳- برای . . . کارهای بزرگ علاقه و کوشش و پایداری لازم است .
- ۴- . . . دختران و پسرا نی که روزها کار کرده اند و شبها درس خوانده اند .
- ۵- رود با جوش و خروشش تمام در میان دره ها و کوهها . . . می خورد و پیش می رود .

- داستانی بنویسید و در آن نشان دهید که چگونه به کمک هم می توان کاری بزرگ

انجام داد.

## پسر فداکار

پطرس پتری کوچک و شجاع از مردم هلند بود. در کشور هلند سرزمینهایی هست که از سطح دریا پست تر است. برای اینکه آب دریا این زمینها را فرا نگیرد در کنار دریا سدّهایی دراز و پهن ساخته اند. پدر پطرس نگهبان یکی از این سدّها بود. او هر روز صبح از خانه خارج می شد و به سرکشی سدّ می رفت.

روزی پطرس از مادرش پرسید چرا پدرم هر روز باید به سرکشی سدّ برود. مادر گفت اگر نرود، ممکن است قطره های آب از سوراخی بچکد. در این صورت چیزی نخواهد گذشت که اندک اندک خیلی می شود و قطره قطره سیلی می گردد. سوراخ کم کم بزرگ می شود و آب همه جا را می گیرد. بعد از آن معلوم است که بر سر من و تو و همسایگان و اهل شهر چه خواهد آمد. پطرس پرسید اگر رخنه ای در سدّ پیدا شود و پدرم نباشد چه کسی می تواند آن را ببندد، مادر بشوخی گفت: پسر کی با انگشت خود.

در یکی از روزهای نخستین بهار که یخها تازه آب شده بود و لاله ها از زمین سر بر آورده بود و لک لکها که از سرمای زمستان به سرزمینهای گرم رفته بودند دسته دسته در آسمان نمودار می شدند، مادر پطرس او را برای کاری به خانه یکی

منظره ای از کشور هلند



از دوستان که در ده نزدیک بود فرستاد. پطرس در کنار سدّ راه می‌رفت و گاهی ابرهای سفید را که در آسمان حرکت می‌کردند تماشا می‌کرد و گاهی چشم به درختان می‌دوخت که اندکی سبز شده بودند و از آمدن فصل بهار خبر می‌دادند.

آفتاب نزدیک به غروب بود که پطرس از ده برمی‌گشت، هوا هر لحظه تاریکتر می‌شد. پطرس جز آواز پرندگان و غوگان و صدای پای خویش چیزی نمی‌شنید. ناگاه صدای چکیدن قطره‌های آب به گوشش رسید. به سدّ که نزدیک شد دید سوراخی در سدّ پیدا شده است و آب قطره قطره از آن می‌چکد. بی‌درنگ\* به یاد گفته مادر افتاد که اندک اندک خیلی می‌شود و قطره قطره سیلی می‌گردد و آب همه جا را می‌گیرد. نگاهی به دور و بر خود کرد، کسی را ندید. انگشت خود را در سوراخ فرو برد. دیگر آب نچکید، اما انگشتش سرد شد. با خود گفت دیری نخواهد گذشت که عابری از اینجا گذر خواهد کرد. به او می‌گویم که پدرم را خبر دهد. مدتی گذشت کسی از آنجا عبور نکرد. مه همه جا را فرا گرفت. پرندگان بخواب رفتند. غوگان نیز دیگر آواز نمی‌خواندند. دست پطرس کم‌کم بی‌حس شد، اما پطرس جرأت نداشت که انگشت خود را از رخنه بیرون آورد. زیرا در این صورت، اندک اندک خیلی و قطره قطره سیلی می‌شد و آب همه جا را فرا می‌گرفت. دستش کِرخ شد. فریاد کرد پدرجان، پدرجان زود بیا، اما جوابی نشنید. با خود گفت تا جان در بدن دارم دست بر نمی‌دارم. شوخی نیست، مادر و پدرم و همه اهل شهر نابود می‌شوند. چه عیب دارد که من فدای پدر و مادر و همشهریان خود شوم. سرش گیج می‌خورد. شب چون قیر تاریک بود. جز آواز بومی که در دوردست ناله می‌کرد صدایی به گوشش نمی‌رسید. ساعتها گذشت. شب رفته رفته بپایان

رسید. روشنایی در آسمان آشکار شد. مه از میان رفت و آفتاب کم کم برآمد. پطرس خود را کنار سدّ جمع کرده بود. هنوز انگشتش در سوراخ سدّ به جای بود. پدر و مادر پطرس چندان نگران نبودند، چه گمان می کردند پسرشان شب را در دهکده مانده است. صبح زود، مثل همیشه، پدر پطرس به سرکشی سدّ رفت. هنوز راهی نرفته بود که از دور چشمش به طفلی افتاد که بر سدّ تکیه زده بود. بر سرعتش افزود و نزدیکتر آمد. پطرس را دید که رنگش پریده است و انگشت در سوراخ سدّ دارد.

– عجب! پطرس، اینجا چه کار می کنی. عجله کن که مدرسه ات دیر می شود.  
– پدر جان جلو آب را گرفته ام، مادرم بارها گفته است: اندک اندک خیلی می شود و قطره قطره سیلی می گردد و آب همه جا را می گیرد. این بگفت و از خستگی چشم بر هم نهاد و بر زمین افتاد.

پدر رخنه را موقتاً بست. پسر را بر دوش گرفت و به خانه برد. مادر دست و پای پطرس را مالید و خوراک گرم به او خوراند و در رختخواب خوابانید. پدر همسایگان را خبر کرد تا رخنه را به یاری هم ببندند. همسایگان که سرگذشت پطرس را شنیدند، گفتند: آفرین بر این پسر شجاع و فداکار. مَرَحِباً به این شجاعت و دلیری. خوشا به حال پدران و مادرانی که چنین فرزندان دارند.

### کلمه ها و ترکیبهای تازه

بر هم نهاد = روی هم گذاشت

بوم = جغد

بی درنگ = بدون معطلی

چه = زیرا

دیری نخواهد گذشت = زمانی نخواهد گذشت

رخنه = سوراخ. شکاف

سد = دیوار محکم و ضخیم که برای گرفتن جلو آب می سازند

سرکشی = رسیدگی

غوک - قورباغه

قیر = ماده‌ای سیاه رنگ

کرخ = سست، بیحس

گذر خواهد کرد = خواهد گذشت

مرحبا = آفرین

موقتاً = بطور موقت

### پرسش :

- ۱ - پطرس از مردم کجا بود؟
- ۲ - در جایی که پطرس زندگی می کرد چه نوع سرزمینهایی وجود داشت؟
- ۳ - برای اینکه در کشور هلند آب، زمینهای پست تر از دریا را فرانگیرد چه کرده اند؟
- ۴ - پدر پطرس چه کاره بود؟
- ۵ - چرا پدر پطرس هر روز به سرکشی سد می رفت؟

- ۶- اگر آب از سدّ می گذشت چه بر سر مردم می آمد؟
- ۷- مادر پطرس، بشوخی به او چه گفت؟
- ۸- پطرس در راه چه چیزها را تماشا می کرد؟
- ۹- پطرس هنگام برگشتن از ده در راه چه می شنید؟
- ۱۰- پطرس برای اینکه سوراخ سدّ را ببندد چه کرد؟
- ۱۱- چرا پطرس جرأت نداشت انگشت خود را از سوراخ بیرون آورد؟
- ۱۲- چرا پدر و مادر پطرس از برگشتن او به خانه نگران نبودند؟
- ۱۳- چرا پدر پطرس بطور موقت رخنه را بست؟
- ۱۴- پطرس چه فداکاری کرده بود؟
- ۱۵- به نظر شما اگر پطرس این فداکاری را نمی کرد، چه می شد؟

به این نکته توجه کنید:

علی هزار ریال در حساب پس انداز پول داشت. هوشنگ پرسید: هزار ریال را چگونه جمع کردی؟ علی جواب داد: مدتهاست که یک ریال یک ریال روی هم می گذارم تا هزار ریال شده است، مگر نشنیده‌ای که می گویند:

**اندک اندک خیلی شود و قطره قطره سیلی .**

«اندک اندک خیلی شود و قطره قطره سیلی.» یک سخن معروف است. آن را «اندک اندک» می گویند. در زبان فارسی مثل‌های بسیاری هست. اگر این مثلها را یاد بگیریم و در گفته یا نوشته خود آنها را بکار ببریم گفته و نوشته ما شیرین تر و دلچسب تر خواهد شد.



## تمرین:

– درس را بدقت بخوانید و جواب این سؤاها را بنویسید:

۱ – روزی که پطرس به ده نزدیک رفت چگونه روزی بود؟

۲ – شبی که پطرس با انگشت خود رخنه را گرفته بود چگونه شبی بود؟

۳ – مادر پطرس بارها به او چه گفته بود؟

۴ – وقتی که پدر پطرس او را به خانه برد، مادر پطرس چه کرد؟

۵ – وقتی که همسایگان سرگذشت پطرس را شنیدند چه گفتند؟

– این عبارتها را بدقت بخوانید و تعیین کنید کدامیک از آنها مثل است. مثلها را

در دفترتان بنویسید و آنها را حفظ کنید:

قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود.

آفتاب نزدیک به غروب بود که پطرس از ده برمی گشت.

من امروز زودتر از روزهای پیش به مدرسه رفتم.

عاقبت جوینده یابنده بود.

خفته را خفته کی کند بیدار.

هر که بامش بیش برفش بیشتر.

– داستانی بنویسید و در آن نشان دهید که چگونه فداکاری یک نفر باعث نجات

عده‌ای می‌شود.

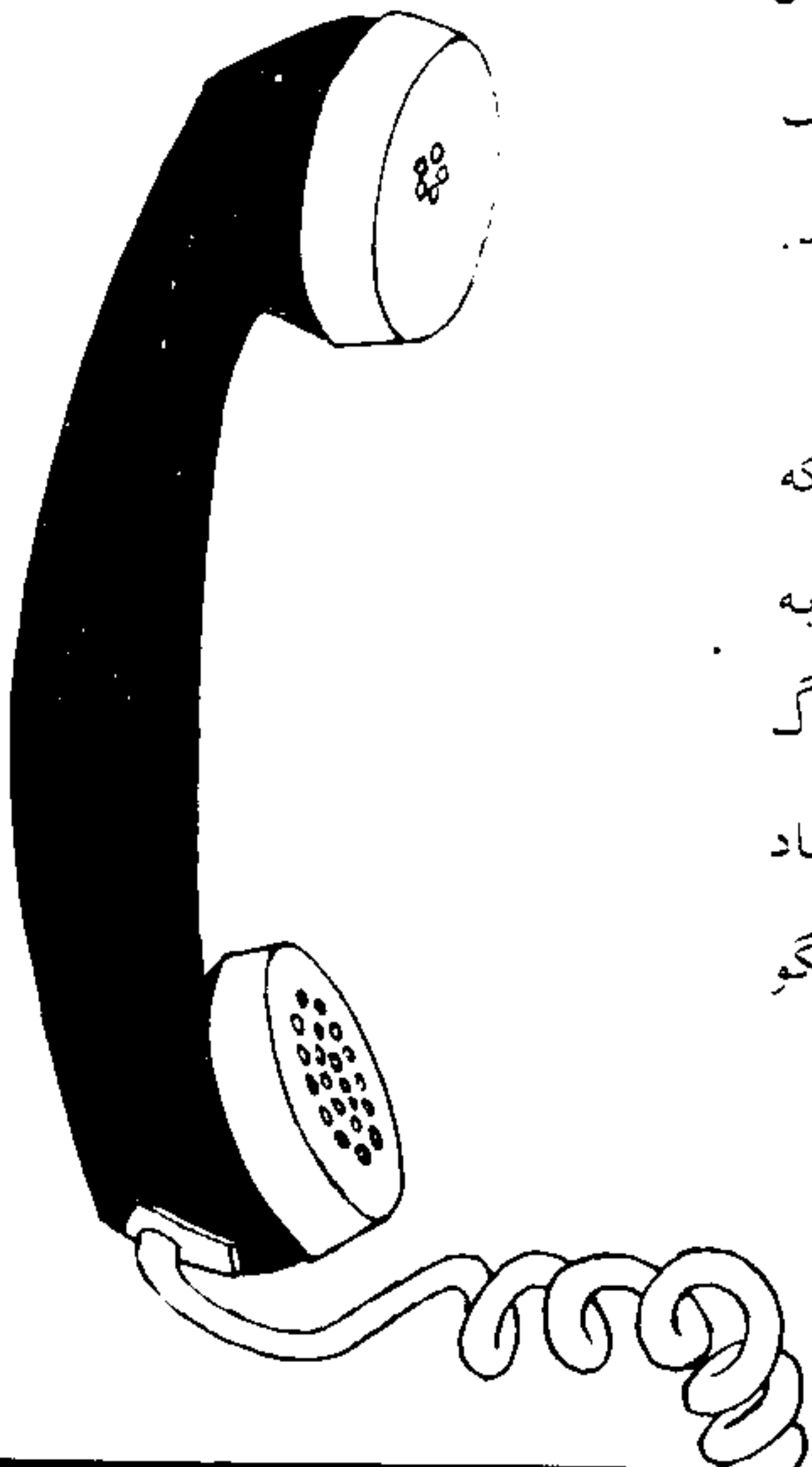
## اختراع تِلْفَن

زندگی ما آدمیان روز بروز آسانتر و دلپذیرتر می شود و هر روز بنوعی از ثمره کوشش دانشمندان و مخترعان بزرگ برخوردار می شویم. معمولاً داستان هر اختراعی به این ترتیب آغاز می شود که نکته ای ساده کنجکاوی دانشمندی را برمی انگیزد. وی با شہامت و پشتکار دنبال آن را می گیرد، از شکست دلسرده نمی شود، بلکه از آن پند می گیرد و نقایص کارش را برطرف می کند. سرانجام، پس از سالها رنج و زحمت، به آرزوی خود دست می یابد و اثری جاویدان از خود باقی می گذارد.

داستان زندگی «الکساندر گراهام بیل» مخترع تلفن نیز چنین آغاز شد. بیل

آموزگار کودکان کر و لال بود و از کر بودن شاگردان خود رنج می برد. عاقبت به این فکر افتاد که یک گوشی بسازد تا به یاری آن، کرها صداها را بشنوند. در این راه زحمت بسیار کشید و آزمایشها کرد.

بیل روزی هنگام آزمایش ناگهان متوجه شد که -- وسیله برق می توان ارتعاشات صدا را از جایی به جای دیگر فرستاد. وی دریافت که به رازی بزرگ پی برده است. آنگاه به فکر ساختن دستگاهی افتاد که مردم بتوانند با آن از راه دور با یکدیگر گفتگو کنند.



برای رسیدن به این مقصود به تحصیل در رشته برق پرداخت. از آن پس اتاق کوچک او همیشه پر از سیم و وسایل برقی بود. بارها در لحظه‌ای که گمان می‌کرد موفق شده است، با شکست روبرو می‌شد، زیرا باز سیمی بد بسته شده بود یا حساب کار در جایی غلط بود.

پس از سالها روزی بل با همکار خود «واتسن» در دو اتاق جداگانه پشت دستگاههای گیرنده و فرستنده مشغول تجربه بودند. ناگهان بل صدایی را که دستگاه فرستنده ایجاد کرده بود با دستگاه گیرنده خود شنید. از این کشف بسیار شاد شد و به تکمیل دستگاه خود پرداخت. روزی که نخستین تلفن ساخته شد، بل دستگاه گیرنده را در زیرزمین نزد همکار خود گذاشت و خود در طبقه بالا در پشت تلفن چنین گفت: آقای واتسن، لطفاً تشریف بیاورید بالا.

لحظه‌ای بعد واتسن با شغف بسیار وارد اتاق شد و فریاد زد: دستگاه کار می‌کند! صدای شما را شنیدم! عاقبت موفق شدید!

به این ترتیب بود که باز مخترعی با جرأت و کوشش و پشتکار فراوان وسیله‌ای دیگر برای آسایش مردم تهیه کرد.

اکنون که در حدود نود سال از آن تاریخ می‌گذرد، همه شهرهای سراسر جهان و همه خانه‌ها در شهرهای بزرگ با سیمهای تلفن به هم مربوط شده است و باسانی می‌توان از خانه‌ای با خانه‌ای دیگر و از شهری با شهر دیگر گفتگو کرد.

### کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

ارتعاشات = لرزشها

برمی انگیزد = تحریک می کند

پشتکار = پایداری، پایداری در انجام دادن کارها و بیایان رساندن آنها .

ثمره = نتیجه، میوه

دلسرد = بی شوق، بی میل

شعف = شادمانی

شهامت = بیباکی

مخترع = اختراع کننده، کسی که چیز تازه ای می سازد

نقایص = عیبهها، نقصها

### پرسش :

- ۱ - چرا زندگی ما آدمیان روز بروز آسانتر و دلپذیرتر می شود؟
- ۲ - معمولاً داستان هر اختراعی چگونه شروع می شود؟
- ۳ - معمولاً مخترعان افراد با شهامت و با پشتکاری هستند یا افرادی مأیوس و ناامید؟
- ۴ - مخترع تلفن کیست؟
- ۵ - مخترع تلفن چگونه به فکر ساختن تلفن افتاد؟
- ۶ - بل هنگام آزمایش متوجه شد که به وسیله چه چیز می توان ارتعاشات صدا را از جایی به جای دیگر فرستاد؟
- ۷ - چرا بل به تحصیل در رشته برق پرداخت؟
- ۸ - نخستین جمله ای که در تلفن گفته شد چه بود؟
- ۹ - چرا همکار بل با شادی وارد اتاق شد و گفت «عاقبت موفق شدید»؟

۱۰ - اکنون تلفن چه نقشی در جهان دارد؟

۱۱ - تقریباً چند سال از اختراع تلفن می گذرد؟

به این نکته توجه کنید:

رازی الکل را کشف کرد.

بل، تلفن را اختراع کرد.

حسین گوسفند را به صحرا برد.

رازی اسم کسی است. الکل اسم چیزی است.

بل اسم کسی است. تلفن اسم چیزی است.

حسین اسم کسی است. گوسفند اسم حیوانی است.

کلمه‌ای که با آن کسی یا حیوانی یا چیزی را نام می‌بریم اسم است.

تمرین:

- جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ - مخترع هواپیما که بود؟

۲ - الکل را که کشف کرد؟

۳ - کتاب «شاهنامه» را که سرود؟

۴- ابوعلی سینا که بود؟

۵- هانس کریستیان آندرسن که بود؟

- با هر یک از این کلمه‌های هم‌خانواده یک جمله بسازید:

مخترع ، اختراع - اثر ، آثار ، تاثیر - عمل ، اعمال (عملها) ، معمولاً .

- در این جمله‌ها و عبارتها به جای نقطه‌ها اسم مناسب بگذارید و از روی آنها یک

بار بنویسید:

- ۱- پارسال . . . محصول خوبی داشت .
- ۲- دوست من . . . بیشتر اوقات کتاب می‌خواند .
- ۳- علی به . . . علف داد .
- ۴- در کیف من یک . . . ، دو . . . و سه . . . وجود دارد .
- ۵- مخترع . . . نخت آموزگار بود .
- ۶- . . . یکی از شاعران بزرگ ایران است .
- ۷- فردوسی . . . را بنظم آورد .
- ۸- . . . یکی از مفاخر ایران است .
- ۹- قطره قطره جمع گردد و انگهی . . . شود .
- ۱۰- هر که . . . شش بیش برش بیشتر .

## سعدی

هفت صد سال پیش، دانش آموزی به نام مُشرف الدین در شیراز زندگی می کرد. مشرف الدین بزودی پدر خود را از دست داد و بی سرپرست ماند، اما دست از تحصیل علم برنداشت، او هر وقت که از درس و مطالعه فراغت می یافت، به گشت و تماشا در گردشگاههای اطراف شیراز می پرداخت. مشرف الدین طبیعت را دوست داشت و زیباینها را می پرستید. نسیم بامدادی، آواز بلبل، دیدار گل به او جانی تازه می بخشید و هر وقت فرصتی می یافت در وصف زیباینها شعر می سرود.

مشرف الدین پس از تحصیلات مقدماتی در شیراز، برای کسب دانش بیشتر به بغداد رفت، سالیان دراز به جهانگردی پرداخت و به شهرهای بسیار سفر کرد و با اشخاص گوناگون آشنا شد. در این سفرها چیزهای فراوان یاد گرفت و سرانجام به شیراز بازگشت، در این وقت او شاعری بزرگ و مشهور شده بود و همه او را به نام سعدی می شناختند.

سعدی پنجاه ساله بود که کتاب «گلستان» را نوشت. گلستان کتابی است به نثر آمیخته به نظم. بیشتر نوشته های سعدی در گلستان ساده و روان است. گلستان حکایتها و داستانهایی دارد که حاصل دیده ها و شنیده های سعدی است. گاه سعدی در گلستان حکایتی را در چند جمله کوتاه بیان می کند که هم زیباست و هم آموزنده.

کتاب دیگر سعدی «بوستان» است که سراسر آن به نظم است و در آن اندرزها و نکته های اخلاقی و اجتماعی بسیار به صورت حکایت آورده شده است. سعدی جز «بوستان» و «گلستان» آثاری دیگر نیز دارد.



آرامگاه سعدی - شیراز

مجموعه آثار سعدی را کلیات سعدی می گویند.

بعضی از شعرهای سعدی مثل شده است مانند این شعرها :

نابروه رنج گنج میسر نمی شود      مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

\*\*\*\*

سعدیا مرد نکونام نیرد برگز      مرده آن است که نامش به بلوپی نبر

\*\*\*\*

گنج خواهی در طلب رنجی بر      خرنسی می بایدت تخمی بکار



## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

آموزنده = کسی یا چیزی که یاد می‌دهد

آمیخته = مخلوط شده

دیده = آنچه دیده شده

سعدیا = ای سعدی

شنیده = آنچه شنیده شده

طلب = جستجو کردن

فراغت = آسایش، آسودگی

گشت = سیر و سیاحت

مقدماتی = ابتدایی

می‌بایدت = لازم است برای تو

می‌تسر نمی‌شود = ممکن نمی‌شود، باسانی بدست نمی‌آید

نابرده رنج = رنج نبرده، رنج نکشیده

نثر = سخنی که شعر نباشد.

نظم = شعر

نکونام = نیکونام. کسی که به خاطر کارهای خوبی که انجام داده است، مردم نام او را

بخوبی یاد می‌کنند

## پرسش :

- ۱ - سعدی چند سال پیش می زیسته است؟
- ۲ - سعدی ایام فراغت را چگونه می گذرانید؟
- ۳ - چه چیزهایی به سعدی جانی تازه می بخشید؟
- ۴ - سعدی پس از کسب دانش به چه کاری پرداخت؟
- ۵ - سعدی چه کتابهایی نوشته است؟
- ۶ - گلستان چگونه کتابی است؟
- ۷ - بوستان چگونه کتابی است؟
- ۸ - به مجموعه آثار سعدی چه می گویند؟
- ۹ - مراد از این شعر چیست:  
«سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز      مرده آن است که نامش به نکویی نبرند»؟
- ۱۰ - کسی که خرمی می خواهد چه کار باید بکند؟
- ۱۱ - آرامگاه سعدی در کجاست؟
- ۱۲ - چه شعری بر در آرامگاه سعدی نوشته شده است؟

## تمرین :

- با هر یک از این کلمه های هم خانواده یک جمله بسازید:

تحصیل ، حاصل ، محصول - عالم ، معلوم ، علم -  
اجتماع ، جمع ، مجموع .

— با توجه به مطالبی که در درس خواندید، در این جمله‌ها و عبارتها به جای نقطه‌ها کلمه‌های مناسب بگذارید و از روی آنها یک بار بنویسید:

- ۱- . . . با مدادی به انسان جانی تازه می‌بخشد .
- ۲- سعدی در وصف . . . شعری سرود .
- ۳- سعدی بسیار سفر کرد و با اشخاص . . . آشنا شد .
- ۴- گلستان کتابی است به نثر آمیخته به . . . . .
- ۵- بیشتر نوشته‌های سعدی در گلستان . . . روان است .
- ۶- سعدی جز . . . و . . . آثاری دیگر نیز دارد .
- ۷- مجموعه آثار سعدی را . . . می‌گویند .

— از روی شعرهای درس یک بار با خط خوش بنویسید.

— شعرهای درس را حفظ کنید.

... پنج مثل که تا کنون خوانده‌اید بنویسید.

## چند سخن از سعدی

دو کس رنج سیوده بردند و سعی بیفایده کردند ، یکی آن که اندوخت و نخورد  
و دیگری آن که آموخت و نکرده :  
علم چند آنکه بیشتر خوانی      چون عمل در تو نیست نادانی

\*\*\*\*\*

یکی را گفتند : عالم بی عمل به چه ماند ؟ گفت : به زبور بی عمل .

\*\*\*\*\*

لقمان را گفتند : ادب از کجا آموختی ؟ گفت : از بی ادبان . هر چه از  
ایشان در نظر م ناپسند آمد ، از آن پرهیز کردم .

\*\*\*\*\*

مشک آن است که بویید ، نه آن که عطار بگوید . و اما چون طبله عطار است  
خاموش و بهر نمای و نادان چون طبل غازی ، بلند آواز و میان تھی .

از گلستان سعدی

## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

آموخت و نکرد = چیزهایی یاد گرفت ولی به آنها عمل نکرد

اندوخت و نخورد = پول و مال بدست آورد ولی از آن استفاده نکرد

ببوید = بو دهد، بو از آن برخیزد

بلند آواز = آن که صدایش بلند است

تهی = خالی (میان تهی = میان خالی)

چندانکه = هر اندازه که، هر قدر که

ضبله = صندوقچه یا جعبه کوچک که شیشه‌های عطر در آن نگه می‌دارند

عالم = دانا، دانشمند

عطار = عطر فروش

غازی = جنگجو، جنگ کننده (طبل غازی، طبلی که جنگجویان در جنگ می‌زدند)

لقمان = نام حکیم و دانشمندی است که در زمانهای بسیار قدیم زندگی می‌کرده است

ماند = شبیه است

مشک = ماده‌ای خوشبو

هنر نما = صاحب هنر، نشان‌دهنده هنر

یکی را = به یکی، به کسی

پرسش:

۱ - چه کسانی رنج بیهوده بردند؟

۲ - چرا عالمی که به علم خود عمل نمی‌کند نادان است؟

۳۔ سعدی عالم بی عمل را به چه تشبیه کرده است؟

۴۔ لقمان کہ بوده است؟

۵۔ چگونہ می توان از بی ادبان ادب آموخت؟

۶۔ آیا اگر عطر فروش، مشک را تعریف کند، دلیل آن است کہ مشک بوی خوبی

دارد؟

۷۔ سعدی، دانا را به چه و نادان را به چه تشبیه کرده است؟

۸۔ گفته های سعدی در این درس از کدام کتاب او نقل شده است؟

تمرین:

۱۔ از روی درس یک بار بدقت و با خط خوش بنویسید.

۲۔ عبارتها و شعر درس را حفظ کنید.

۳۔ خلاصه شرح حال سعدی را بنویسید.

۴۔ درس را بدقت بخوانید و زیر فعلها، با مداد مشکی خط کم رنگی بکشید. سپس

فعلها را در دفترتان بنویسید.

۵۔ در این جمله ها:

۱۔ مشک بوی خوش می دهد.

۲۔ عطار عطر می فروشد.

۳۔ جنگجویان قدیم در جنگها طبل می زدند.

۴۔ دو کس رنج بیهوده بردند.

۵۔ عالم بی عمل به زنبور بی عسل ماند.

۶۔ لقمان از بی ادبان، ادب آموخت.

۷۔ نسیم بامدادی به انسان جانی تازه می بخشد.

۸۔ سعدی سالها جهانگردی کرد.

۹۔ ما، از خواندن آثار سعدی لذت می بریم.

فاعل را معین کنید و در جدولی مانند جدول زیر بنویسید:

فاعل	جمله
سعدی	سعدی سالها در بغداد درس می خواند

## خود را بیازمایید (۴)

الف) جواب این سؤاها را بنویسید:

- ۱ - کیمیاگری یعنی چه؟
- ۲ - پول ساختن راه آهن سرتاسری ایران چگونه گرد آوری شد؟
- ۳ - در هلند برای اینکه آب دریا سرزمینهای پست را فرانگیرد چه کرده اند؟
- ۴ - الکساندر گراهام بل کیست؟
- ۵ - کتابهای «گلستان» و «بوستان» را چه کسی نوشته است؟
- ۶ - «مثل» چه سخنی است؟

ب) مثلی بنویسید که معنی آن نزدیک به معنی این مثل باشد:  
اندک اندک خیلی شود و قطره قطره سیلی.

ج) با هر یک از این کلمه ها و ترکیبها یک جمله بسازید:

تدریس می کنند ، فکر بکر ، سوت زنان ، چپسار ، موقفاً ،  
شجاعت ، شہامت .

د) هر یک از نوشته های زیر یک مثل یا یک بیت شعر یا یک عبارت معنی دار است که در هم نوشته شده است. آنها را مرتب کنید و بنویسید:

- ۱ - کرد مزد گرفت آن جان که کار برادر نابوده گنج میترنج نمی شود .
- ۲ - نه آن که بگوید مشک عطار بویید است آن مشک که .
- ۳ - بیدار کند کی راخته خفته .
- ۴ - نادانی نیست چون خوانی عمل در تو چند آنکه بیشتر علم .



## روز ششم بهمن

در تاریخ هر کشور به روزهایی برمی‌خوریم که هرگز یاد آن روزها فراموش نمی‌شود. این روزها از آن جهت فراموش نمی‌شوند که واقعه مهمی را که در زندگانی مردم آن کشور اتفاق افتاده است بیاد می‌آورند. تاریخ کشور ما از این روزها فراوان دارد. ششم بهمن ماه ۱۳۴۱ یکی از این روزهای فراموش نشدنی تاریخ کشور ما است.

در این روز مردم کشور ما، به فرمان شاهنشاه آریامهر پیاخاستند تا کارهای مهمی در کشور آغاز کنند. به همین سبب، این روز، به روز «انقلاب شاه و مردم» موسوم شده است.

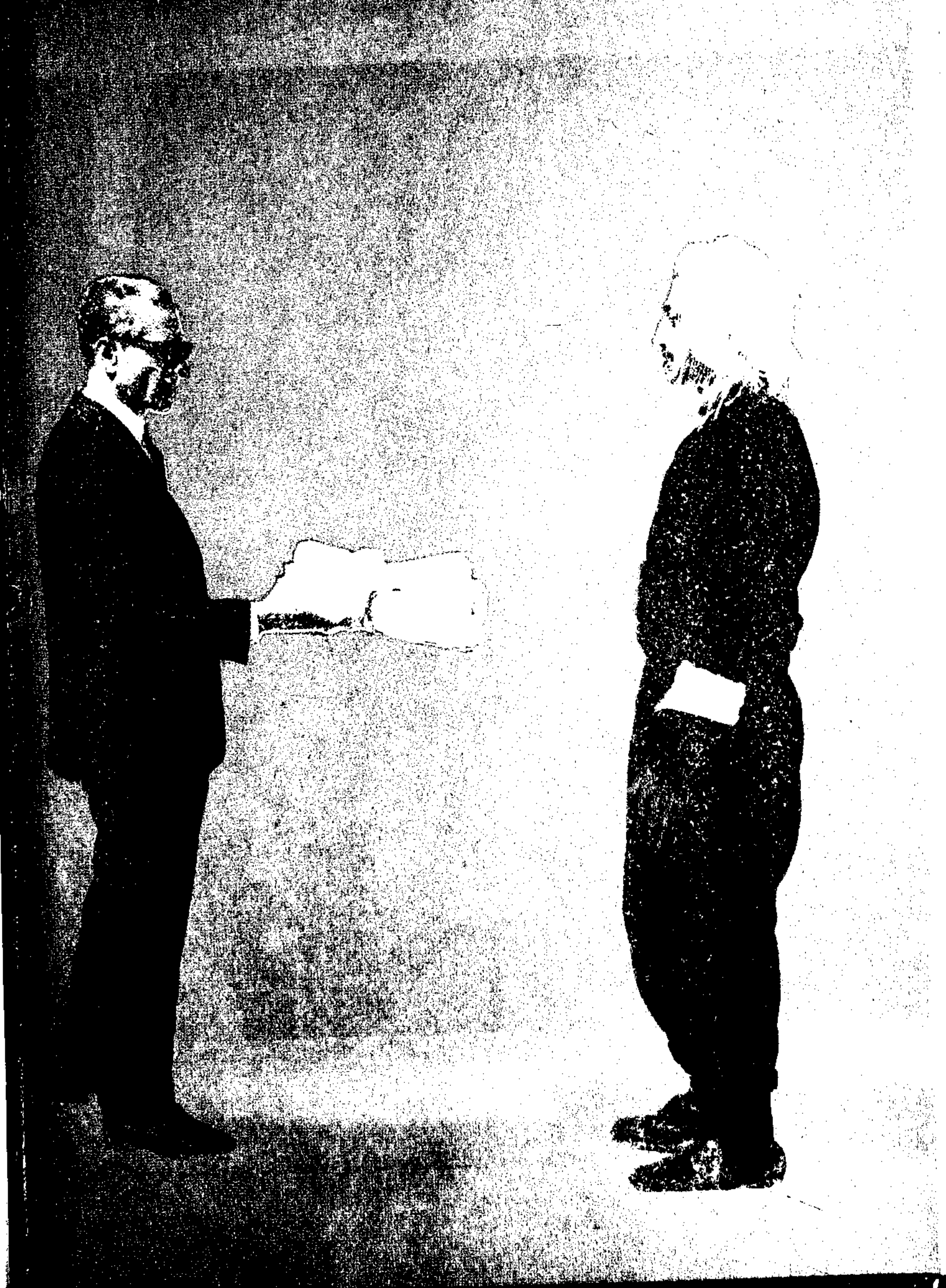
تا پیش از ششم بهمن ماه ۱۳۴۱ بیشتر کشاورزان ما از خود زمینی نداشتند تا در آن کشت و کار کنند. زمینهای زراعتی از آن مالک یا ارباب ده بود. کشاورزان از صبح تا غروب در این زمینها زحمت می‌کشیدند ولی محصول به ارباب تعلق داشت و به آنان فقط سهم ناچیزی می‌رسید که بسختی کفاف قوتشان را می‌داد. اما امروز کشاورزان ما صاحب زمین شده‌اند. خود می‌کارند و درو می‌کنند و چون محصول به آنان تعلق دارد بیشتر کار می‌کنند تا منفعت بیشتری ببرند.

از ششم بهمن به این طرف هزاران نفر جوان تحصیل کرده به نام سپاهی دانش به روستاها رفته‌اند تا به مردم روستایی خدمت کنند.

سپاهیان دانش به مردم روستاها، خردسال و کلانسال، خواندن و نوشتن یاد می‌دهند و آنان را باسواد می‌کنند. این سپاهیان روز و شب زحمت می‌کشند تا مردم روستاها بتوانند زندگی بهتری داشته باشند، بیشتر مواظب بهداشت و تندرستی



خود باشند و بیشتر با یکدیگر همکاری کنند.



وضع کارگران نیز مانند کشاورزان پس از ششم بهمن ماه ۴۱ بهبود یافته است. اینک علاوه بر آنکه مزد روزانه خود را دریافت می کنند، در سود سالانه کارخانه ای که در آن کار می کنند نیز سهیم شده اند. سهیم شدن کارگران در سود کارخانه ها موجب شده است که آنان با علاقه بیشتر کار کنند و در زیاد کردن و بهتر کردن محصولات کارخانه ها بیشتر بکوشند.

می دانیم که قسمتهایی از کشور عزیز ما پوشیده از جنگل است. همچنین می دانیم که جنگل از منابع طبیعی هر کشور است. هر جا درخت و جنگل هست خرمی و سرسبزی و آبادانی هست. سابقاً این جنگلها مانند روستاها و زمینهای زراعتی از آن مالکان بود و چون مالکان کمتر از جنگل مواظبت می کردند و یا درختان آن را قطع می کردند و می فروختند جنگلهای سرسبز رفته رفته رو به خشکی می گذاشت و این منبع طبیعی کشور از میان می رفت. بعد از ششم بهمن ۴۱، جنگلها به همه مردم تعلق گرفت و در اختیار دولت گذاشته شد تا با روش درست از آنها نگهداری کند.

زنان هر کشور نیمی از جمعیت آن کشور را تشکیل می دهند. وقتی کشوری پیشرفت می کند که همه جمعیت آن کشور در کارهای اجتماعی وارد شوند و زنان نیز دوش بدوش مردان کار کنند. بعد از ششم بهمن ۴۱ زنان کشور ما آزادی بیشتری پیدا کرده اند و به این ترتیب نیمی از جمعیت کشور وارد کارهای اجتماعی شده است و بسیاری از زنان کارهای مهمی بر عهده گرفته اند.

جز اینها کارهای مهم دیگری هم بعد از ششم بهمن ماه ۴۱ در کشور ما انجام گرفته است: وضع بهداشت و آب آشامیدنی روستاها بهتر شده است. کشاورزان

راه شناختن بذرِ خوب و شخم زدن خوب و راهِ درستِ دامداری را آموخته‌اند. آنان می‌کوشند تا به دامهای خود غذای خوب و مناسب بدهند. جای نگهداری آنها را پاکیزه نگه دارند. و آنها را از مبتلا شدن به بیماریها در امان نگاه دارند.

در سابق اگر در دهی بین دهقانان اختلافی پیش می‌آمد ناگزیر بودند برای از بین بردن اختلافهای خود به شهر نزدیک بروند و این امر مدتی، آنان را از کار و زندگی باز می‌داشت. اکنون اختلافهای روستائیان در ده و به وسیله خود آنان از روی انصاف و راستی حل می‌شود.

همه این تلاشها برای این است که مردم کشور عزیز ما با آسایشی بیشتر و در کشوری آبادتر زندگی کنند. این است که ما هر سال در همه جای ایران، در روستاها و شهرها، روز ششم بهمن ماه را جشن می‌گیریم. چون از آن روز تا کنون برای آسایش مردم و آبادانی کشور عزیزمان کوششهای بسیار شده است.

### کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

ارباب = مالک ده، مالکان ده

از آن مالک ... بود = مال مالک بود

امر = کار

به ارباب تعلق داشت = مال ارباب بود، به ارباب می‌رسید

به همه مردم تعلق گرفت = مال همه مردم شد

تحصیل کرده = درس خوانده

تلاش = کوشش

دام = جانور اهلی: گاو، گوسفند، بز و ...

دامداری = نگهداری و پرورش جانوران اهلی

در اختیار = در تصرف

زمین زراعتی = زمینی که در آن زراعت می کنند

سابقاً = در سابق، در پیش

سهم = بهره، قسمت

سهیم = کسی که سهم دارد، هم بهره

قوت = خوراک

کفاف قوتشان را می داد = اندازه خوراکشان می شد

کلانسال = بزرگسال

مبتلا = دچار

منابع = منبعها، سرچشمه ها؛ منابع طبیعی قسمتهایی از طبیعت که انسان از آنها بهره

می گیرد مانند خاک، آب، جنگل، معدن و دریا

موسوم شده است = نامیده شده است

پرسش:

۱ - چه روزهایی در تاریخ فراموش نمی شوند؟

۲ - در ششم بهمن سال ۴۱ چه اتفاقی افتاد؟

۳ - قبل از ششم بهمن سال ۴۱ وضع کشاورزان چگونه بود؟

- ۴ - قبل از ششم بهمن سال ۴۱ زمینهای زراعتی از آن که بود؟
- ۵ - چرا امروز کشاورزان بیشتر کار می کنند؟
- ۶ - سپاهیان دانش چه می کنند؟
- ۷ - بعد از ششم بهمن در زندگانی کارگران چه تغییری روی داده است؟
- ۸ - بعد از ششم بهمن جنگلها چه شده است؟
- ۹ - منابع طبیعی یعنی چه؟
- ۱۰ - کشور چه وقت پیشرفت می کند؟
- ۱۱ - اکنون اگر در دهی بین مردم اختلافی پیدا شود چه می کنند؟

به این نکته توجه کنید:

آشامیدن یعنی آنچه قابل آشامیدن است  
 خوردنی یعنی آنچه قابل خوردن است  
 شنیدن یعنی آنچه قابل شنیدن است

تمرین:

کفاف ، از آن ، قوت ، موسم ، تعلق ، در اختیار ، سم ،

- کلمه های بالا از این جمله ها و عبارتها افتاده است. آنها را در جای خود بگذارید  
 و از روی جمله ها و عبارتهای کامل شده یک بار بنویسید:

- ۱- نختین روز سال به عید نوروز . . . . شده است .
- ۲- بیشتر محصول به ارباب . . . . داشت .
- ۳- زمینهای ده . . . . مالک بود .
- ۴- . . . . ناچیزی به کشاورزی رسید .
- ۵- سهمی که به کشاورزی رسید . . . . خوراک اورانی داد .
- ۶- سهم کشاورز بختی کفاف . . . . اورانی داد .
- ۷- دولت بعضی از جنگلها را . . . . دامداران قرار می دهد .

- از روی بند سوم درس یک بار بنویسید.

- با هر یک از این کلمه ها و ترکیبها یک جمله بسازید:

سهم ، تعلق دارد ، از آن ، کفاف می دهد ، موسم ،  
دامدار ، تحصیل کرده .

به جای جمله « آیا مطلبی که قابل گفتن باشد، داری؟ » می توان گفت: « آیا مطلب

گفتنی داری؟ ». بنویسید به جای این جمله ها چه می توان گفت:

- ۱- غذایی که از چند روز پیش مانده باشد قابل خوردن نیست.
- ۲- در کجا می توان آب قابل آشامیدن پیدا کرد؟
- ۳- کتابهایی که نام آنها در آخر کتاب فارسی نوشته شده، همه قابل خواندن است.
- ۴- یکی از دوستانم قصه هایی می گوید که قابل شنیدن است.
- ۵- اصفهان جاهایی دارد که قابل دیدن است.



## رنج و گنج

که سرمایہ جاودانی است کار  
 به فرزندگان چون همی خواست خفت  
 که گنجی ز پیشینیان اندر اوست  
 پژوهیدن و یافتن با شاست  
 همه جای آن زیر و بالا کنید  
 بگیری از آن گنج هر جا سراغ  
 به کاویدن دشت بزدند رنج  
 هم اینجا، هم آنجا و بر جا که بود  
 زهر تخم برخاست هفتاد تخم  
 چنان چون پدر گفت شد گنجان

برو کار می کن مگو چسیت کار  
 نگر تا که دهبقان دانا چه گفت  
 که میراث خود را بداری دوست  
 من آن را ندانم اندر کجاست  
 چو شد مهر مه کشتگه بر کنید  
 نمانید ناکنده جایی ز باغ  
 پدر مرد و پوران به امید گنج  
 به کاو آهن و بیل کنند زود  
 قضا را در آن سال از آن خوب تخم  
 نشد گنج پیدا ولی رنجشان

ملک الشعراى بهار



بر کنید = بکنید

پژوهیدن = جستجو کردن

پوران = پسران

پیشینیان = گذشتگان

فرزندگان = فرزندان

قضارا = از قضا، اتفاقاً

کاویدن = کندن، جستجو کردن

کشتگه = کشتزار



مہر مہ = ماہ مہر

میراث = آنچه بہ ارث می رسد، آنچه پس از مردن کسی باقی می ماند

نسانید = نگذارید

ہمی خواست خفت = در اینجا یعنی می خواست بمیرد

یروش :

- ۱۔ چرا کار سرمایہ جاودانی است؟
- ۲۔ میراث دہقان چہ بود؟
- ۳۔ دہقان بہ پسران خہ د چہ گفت؟
- ۴۔ آیا واقعاً گنجی در کشتزار پیمان بود؟
- ۵۔ برای چہ پسران ہمہ دشت (کشتزار) را زیر و رو کردند؟
- ۶۔ نتیجہ رنج پسران چہ شد؟
- ۷۔ پسران بہ چہ وسیلہ ای زمین را کردند؟
- ۸۔ آیا امروز ہم زمین را برای زراعت با گاو آہن و بیل می کنند؟
- ۹۔ چرا بہ این دہقان گفته شدہ است: «دانا»؟

تمرین:

- ۱۔ از روی شعر یک بار با خطّ خوش بنویسید.
- ۲۔ شعر را حفظ کنید.
- ۳۔ این داستان را بہ نثر بنویسید و تصویری برای آن بکشید.

## شرکت تعاونی را چ دایل\*

غروب یکی از روزهای بارانی و مه آلود سال ۱۸۴۳ میلادی بود. ۲۸ تن از کارگران تهیدست کارخانه‌های بافندگی شهر راچ دایل در گوشه‌ای گرد آمده بودند. این کارگران از رنجها و مشقات خود که برای اداره زندگی تحمل می کردند سخن می گفتند. در آن موقع وضع کارگران خوب نبود. دستمزد کم می گرفتند. هزینه زندگی گران بود. و هر چند وقت تنی چند از کارگران، از کار بیکار می شدند. در آن غروب مه آلود، کارگران شهر راچ دایل می خواستند با همفکری و مشورت، راه حلی برای نجات خود از رنج و تیره روزی پیدا کنند. بعضی می گفتند بهتر است از آن شهر کوچ کنند و به شهری دیگر بروند. بعضی پیشنهاد می کردند که همگی دست از کار بکشند تا صاحبان کارخانه‌ها مجبور شوند دستمزد آنان را زیاد کنند. در میان آنان چند نفر نیز در فکر ایجاد شرکت تعاونی بودند. این چند تن به سایر دوستان خود گفتند: «سختی زندگی ما تنها به خاطر این نیست که دستمزد ما کم است، بلکه به خاطر این هم هست که وسیله معاش، گران به دست ما می رسد. ما خواربار و وسایل دیگر زندگی خود را از تولیدکننده خریداری نمی کنیم. از کسانی می خریم که آنها را با سود زیادی به ما می فروشند. مثلاً قندی را که دکاندار محله به ما می فروشد از قندفروش بازار و او نیز از کارخانه قند می خرد و هر یک از اینها مبلغی بر قیمت واقعی قند می افزایند. بیایید به جای اینکه هر چند وقت یک بار دست از کار بکشیم و اوقات خود را صرف کارهای بیهوده بکنیم، هر یک پول اندکی پس انداز کنیم و با پس اندازهای خود شرکت تعاونی بوجود بیاوریم. اگر ما شرکت تعاونی داشته باشیم، این شرکت، می تواند قند را از کارخانه بخرد و

با سود کم به ما بفروشد. تازه این سود کم هم عاید شرکت یعنی باز عاید کسانی خواهد شد که از شرکت خرید کرده‌اند. « این سخنان در دل همه اثر گذاشت و همه قبول کردند که با هم همکاری کنند و شرکت تعاونی بوجود بیاورند.

از آنجا که همه این کارگران تهیدست و بیچیز بودند، با پرداخت پول کمی، سرمایه ناچیزی جمع کردند و با همان سرمایه کم شرکت را تشکیل دادند. شرکت کارگران راج دایل، نخست در دکان محقری در یکی از کوچه‌های تنگ و تاریک شهر دایر گردید و قرار شد چند تن بنوبت شبها دکان را اداره کنند. هر روز هنگام غروب چراغ گردسوز کم فروغی، روشن می‌شد و شرکت کار خود را آغاز می‌کرد. در ابتدای کار کمی آرد، قند، کره و چند بسته شمع برای فروش به اعضای شرکت تهیه شد.

مشکلات فراوانی در میان بود. با سرمایه کم چگونه ممکن است وسیله معاش ۲۸ خانواده را فراهم ساخت بعلاوه این کار با مخالفت دکانداران روبرو شد، زیرا باعث کسادگی کار آنان بود. اما این ۲۸ تن کارگر مصمم، عزم راسخ داشتند که به کار خود ادامه دهند و از هیچ مشکلی نهراسند.

کارگران راج دایل به کار خود ادامه دادند. هر وقت مشکلی پیش می‌آمد، با هم به مشورت می‌پرداختند و با فکر و تدبیر آن را از میان برمی‌داشتند تا اینکه کار آنان کم‌کم رونق گرفت و بیشتر کارگران راج دایل و حومه آن عضویت این شرکت را پذیرفتند. پس از مدتی شرکتی که با کوشش چند نفر با سرمایه اندکی تشکیل شده بود توسعه بسیار یافت و اکنون پس از گذشت یک صد و بیست سال این شرکت یکی از بزرگترین شرکتهای تعاونی انگلستان است که بیش از

هزاران عضو و صدها فروشگاه دارد.

این همبستگی\* کارگران شهر کوچک راج دایل و موفقیتی که بر اثر همکاری و تعاون\* نصیب آنان گشت موجب شد که فکر نهضت‌های تعاونی در سراسر جهان گسترش یابد.



در کشور ما ایران نیز مدتها بود که شرکتهای تعاونی بوجود آمده بود اما توسعه چندانی نداشت تا اینکه پس از ششم بهمن ۱۳۴۱، که کشاورزان صاحب زمین شدند و کارگران در سود کارخانه‌ها سهم پیدا کردند، شرکتهای تعاونی. بخصوص شرکتهای تعاونی کارگری و روستایی توسعه یافت. شرکتهای تعاونی روستایی که به دست خود کشاورزان دایر می‌شود به روستائیان وام می‌دهد و بذر و کود و آب تهیه می‌کند تا آنان بتوانند بیشتر و بهتر زراعت کنند و محصول فراوانتر و مرغوبتر بدست بیاورند.

### کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

اداره کنند = بگردانند، کارهای (آن) را انجام دهند

تعاون = یاری، کمک، همبستگی، کمک به همدیگر

توسعه = وسعت، افزونی

تهیلست = بیچیز

تیره‌روزی = بدبختی

حومه = اطراف

دستمزد = مزد

راج دایبل = شهری در انگلستان

راسخ = محکم

رونق = رواج

عاید شرکت . . . خواهد شد = جزء در آمد شرکت خواهد شد

عضویت = عضو بودن

کساد = کساد بودن، رواج نداشتن

کم فروغ = کم روشنایی

کود = آنچه که برای زیاد کردن محصول به زمینهای زراعتی می دهند

گردسوز = یک نوع چراغ نفتی

محقر = کوچک

مرغوب = خوب

مشقات = رنجها

مشورت = با هم به گفتگو پرداختن و در کارها راه حل درست پیدا کردن

مصمم = با تصمیم

معاش = زندگانی، آنچه برای زندگانی لازم است

نهضت = حرکت، جنبش

هزینه = خرج

همبستگی = به هم مربوط بودن، اتحاد داشتن

همفکری = با هم فکر کردن و به گفتگو پرداختن

پرسش :

- ۱ - چرا وضع کارگران شهر راج دایل خوب نبود؟
- ۲ - چرا کارگران دور هم گرد آمده بودند؟
- ۳ - برای نجات از تیره‌روزی چه راه‌حلهایی پیشنهاد شد؟
- ۴ - سرانجام کدام پیشنهاد پذیرفته شد؟
- ۵ - چرا شرکت تعاونی راج دایل با مشکلات فراوانی روبرو بود؟
- ۶ - هر وقت مشکلی پیش می‌آمد، کارگران راج دایل چه می‌کردند؟
- ۷ - همکاری کارگران راج دایل چه نتیجه‌ای داشت؟
- ۸ - در کشور ما شرکتهای تعاونی از چه زمانی توسعه یافت؟
- ۹ - شرکتهای تعاونی روستایی چه کمکی به روستائیان می‌کند؟
- ۱۰ - چرا جنسی که از شرکت تعاونی خریداری می‌شود ارزاتر است؟
- ۱۱ - وقتی که در زندگی شما مشکلی پیش می‌آید، چه کار می‌کنید؟

تمرین:

- با هر یک از این اسمها یک جمله بسازید:

فردوسی ، رازی ، سعدی ، رستم ، سهراب ، میثرو ، گولب ،  
گوسفند ، گاو ، کبوتر ، پستو ،  
ایران ، باغ ، تهران ، قلم ،



دستزد ، تعاون ، عضویت ، توسعه ، عزم راسخ ، همفکری ،  
مشورت ، ہزنہ ،

– کلمہ ها و ترکیبهای بالا از این جمله ها و عبارتها افتاده است. آنها را در جای خود بگذارید  
و از روی جمله ها و عبارتهای کامل شده یک بار بنویسید:

- ۱- بر اثر همکاری و . . . بود که کارگران شهر راج دایل موفق شدند .
- ۲- شرکتی تعاونی روز بروز . . . بیشتری می یابد .
- ۳- من در کتابخانه کودک . . . دارم .
- ۴- . . . هر خانواده باید با درآمد آن مناسب باشد .
- ۵- وقتی که مشکلی پیش می آید باید با . . . و . . . آن را از میان برداریم .
- ۶- کارگران مصمم راج دایل . . . داشتند که به کار خود ادامه دهند .
- ۷- کاری که در کار خود جدیت کند . . . او کم کم بالایی رود .

– از میان این کلمه ها اسمها را جدا کنید و در دفترتان بنویسید:

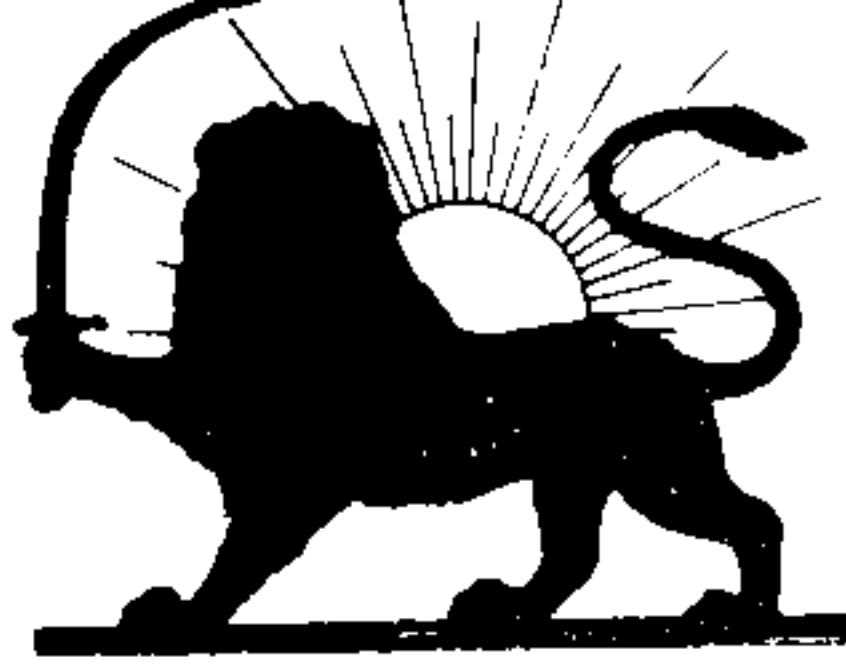
رفتند، تهران، مداد، خوب، کجا، ده، قند، باران، خواستند، دست، همگی، سعدی، راج دایل،  
پرستو، بلکه، گران، نیز، مه آلود، کبوتر، بیایید.  
فایده های همکاری و تعاون را بنویسید.

## شیر و خورشید سرخ

در حدود صد سال پیش در ایتالیا جنگ سختی در گرفت و نویسندگانی از مردم سوئیس در باره وضع ناگوار زخمیان این جنگ کتاب کوچکی نوشت. در این کتاب نویسندگان پیشنهاد کرده بود که از میان مردم گروههایی داوطلب تشکیل شوند تا به یاری زخمیان و بیماران میدانهای جنگ بشتابند. پیشنهاد این نویسندگان سبب شد که جمعیتی برای نجات زخمیان و آسیب دیدگان جنگ در سوئیس تشکیل شود.

چندی نگذشت که کار این گروه مورد توجه کشورهای مختلف قرار گرفت و سرانجام جمعیت بین المللی صلیب سرخ بوجود آمد. نشان این جمعیت پارچه سفیدی است که در میان آن صلیب سرخی دیده می شود. از آن پس قرار شد که هنگام جنگ در هر محلی که پرچم این جمعیت افراشته شود آنجا از هجوم دشمنان در امان بماند، و کسانی که این نشان را همراه داشته باشند بتوانند آزادانه در میان زخمیان آمد و رفت کنند. کار صلیب سرخ کم کم از پرستاری بیماران و رسیدگی به احوال اسیران جنگی گذشت و به دوران صلح کشید. بتدریج که کوششهای ثمربخش این جمعیت مشهود می شد دامنه آن نیز گسترش بیشتری می یافت، در کشورهای مختلف نیز شعبه های بسیار از این جمعیت به نامهای مختلف بوجود آمد.

این جمعیت در ایران نیز در حدود پنجاه سال پیش تشکیل گردید و جمعیت شیر و خورشید سرخ نامیده شد، زیرا نشان آن از نشان پرچم ایران که شیر و خورشید است اقتباس گردید. وظیفه جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران تنها رسیدگی به



زخمیان یا اسیران جنگی نیست بلکه در ایام صلح نیز وظیفه‌هایی بعهدہ دارد. تہیہ وسایل پیشگیری از بیماریهای واگیردار مانند آبله و رسیدگی به آسیب دیدگان حوادث ناگہانی مانند زلزله و سیل، و تربیت پرستارهای با تجربه و دلسوز از وظایف این جمعیت است. همچنین جمعیت شیر و خورشید سرخ، مرکزهای انتقال خون و درمان فوری ایجاد کرده است. در این مرکزها به بیمارانی که نیازی به خون داشته باشند بر ایگان خون می دهند.

سازمان جوانان شیر و خورشید سرخ نیز جوانان داوطلب را برای خدماتهای اجتماعی تربیت می کند.

چنانکه می بینید یک واقعه محلی در اینالیا باعث پیدایش جمعیت بزرگ خیریه‌ای در جهان گردید که همه شعبه‌های آن هدف واحدی دارند. همینکه در گوشه‌ای از جهان حادثه‌ای پیش آید و جان مردم بخطر بیفتد گروههای امدادی این جمعیتها، از هر مذهب و ملت، به یاری آنها می شتابند. در حقیقت هدف مقدس این جمعیتها در تمام دنیا این شعر سعدی شاعر بزرگ کشور ما است که در هفت صد سال پیش سروده است:

بنی آدم اعضای یکدیگرند  
که در آفرینش زیب گویزند  
چو عضوی به درد آورد روزگار  
دگر عضوها را نماند قرار  
تو کز محنت دیگران بی‌بمی  
نشاید که نامت نهند آدمی

آزادانه = بطور آزاد

افراشته شود = بالا رود

امدادی = کمکی

ایام = روزها، روزگار، زمان

ایتالیا = کشوری در اروپا

بنی آدم = آدمیان

ثمربخش = به نتیجه رسنده

حوادث = حادثه‌ها، پیشامدها

سویس = کشوری در اروپا

شعبه = شاخه، قسمت کوچکی از یک اداره یا سازمان

صلح = آشتی (دوران صلح، یعنی: دورانی که در آن جنگ نباشد و همه کشورها با هم

در آشتی بسر برند)

صلیب = دو چوب یا دو فلز به شکل بعلاوه (+)

قرار = آرام، آرامش

محنت = رنج

مشهود می‌شد = دیده می‌شد، آشکار می‌شد

مقدس = پاک، پاکیزه

ناگوار = ناخوشایند، نامطبوع

نشاید = سزاوار نیست، شایسته نیست

واحد = یگانه، یکسان

واگیردار = سرایت کننده

وظایف = وظیفه ها

هجوم = حمله

هدف = مقصود، قصد

### پرسش :

- ۱ - نویسنده سویدی در کتاب خود چه پیشنهادی کرده بود؟
- ۲ - در کدام کشور نخستین جمعیت برای نجات زخمیان جنگ تشکیل شد؟
- ۳ - پس از آنکه کار این جمعیت مورد توجه دولتها قرار گرفت، چه جمعیتی تشکیل شد؟
- ۴ - علامت جمعیت صلیب سرخ چیست؟
- ۵ - چه جایی در جنگها از هجوم دشمن در امان است؟
- ۶ - جمعیت صلیب سرخ در ابتدا چه وظیفه ای داشت و اکنون چه کارهایی انجام می دهد؟
- ۷ - جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران، در حدود چند سال پیش بوجود آمد؟
- ۸ - جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران برای بیمارانی که نیاز به خون دارند چه کمکی می کند؟
- ۹ - وظیفه سازمان جوانان شیر و خورشید سرخ چیست؟

۱۰ - هدف مقدس جمعیت‌های صلیب سرخ و شیر و خورشید سرخ در کدام شعر سعدی خلاصه می‌شود؟

تمرین:

- با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

ایام ، آزادانه ، دلسوز ، فعالیت ، هدف ، ناگوار ، تمبرخس .

- از روی این کلمه‌ها سه بار بنویسید:

جمیعت ، بین‌المللی ، صلیب ، صلح ، مشهور ، شعبه ،  
وظیفه ، عهده ، حوادث ، انتقال ، واقعه ، باعث ،  
مذہب ، اعضا ، عضو ، محنت .

- جواب این سؤال‌ها را بنویسید:

۱ - در دوران صلح جمعیت شیر و خورشید سرخ چه وظیفه‌هایی بعهده دارد؟

۲ - پرچم صلیب سرخ در جنگ چه اهمیتی دارد؟

۳ - به عقیده سعدی چه کسی شایسته آن نیست که نام آدمی به وی نهند؟

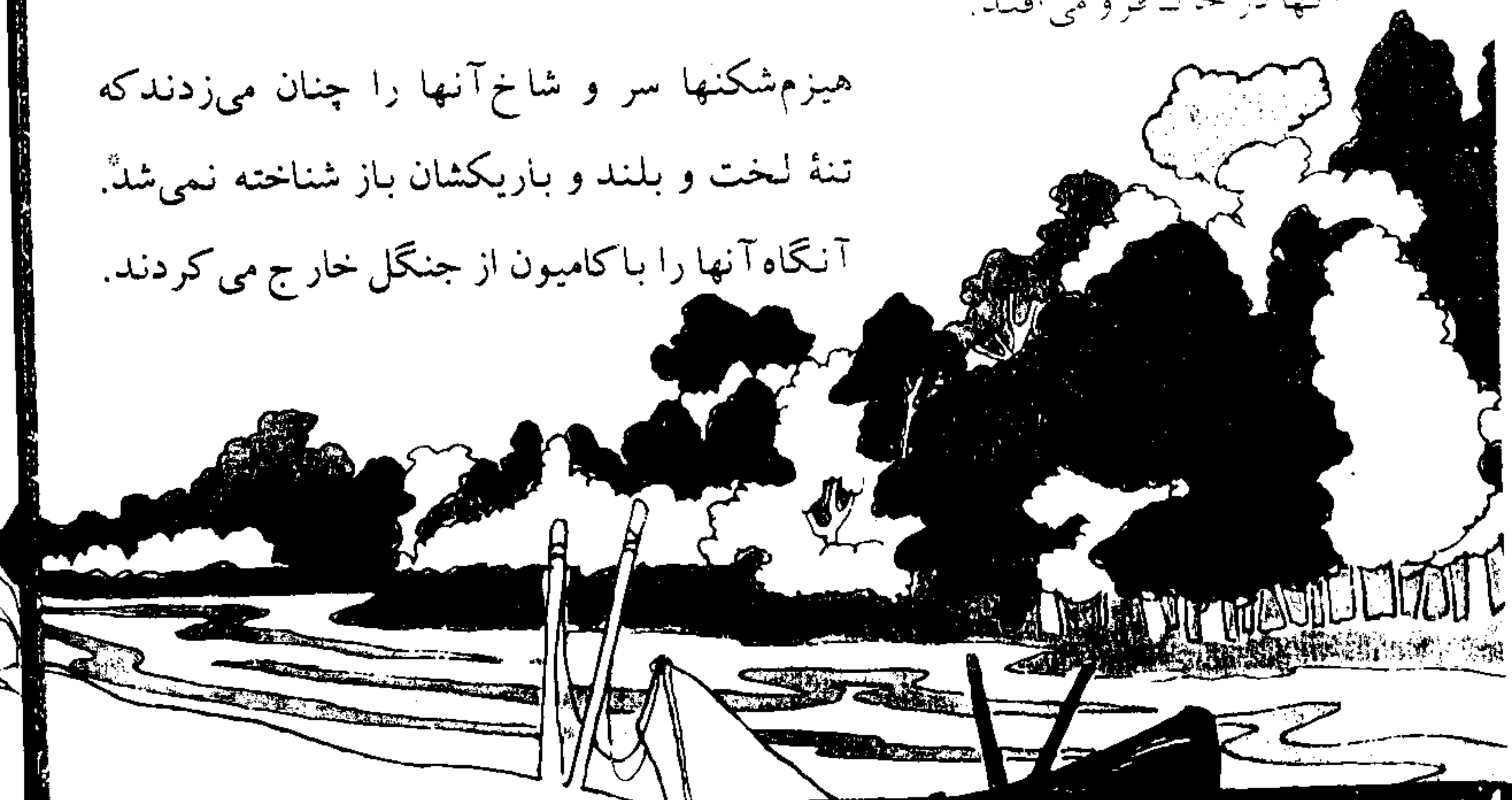
- از روی شعر درس یک بار با خط خوش بنویسید.

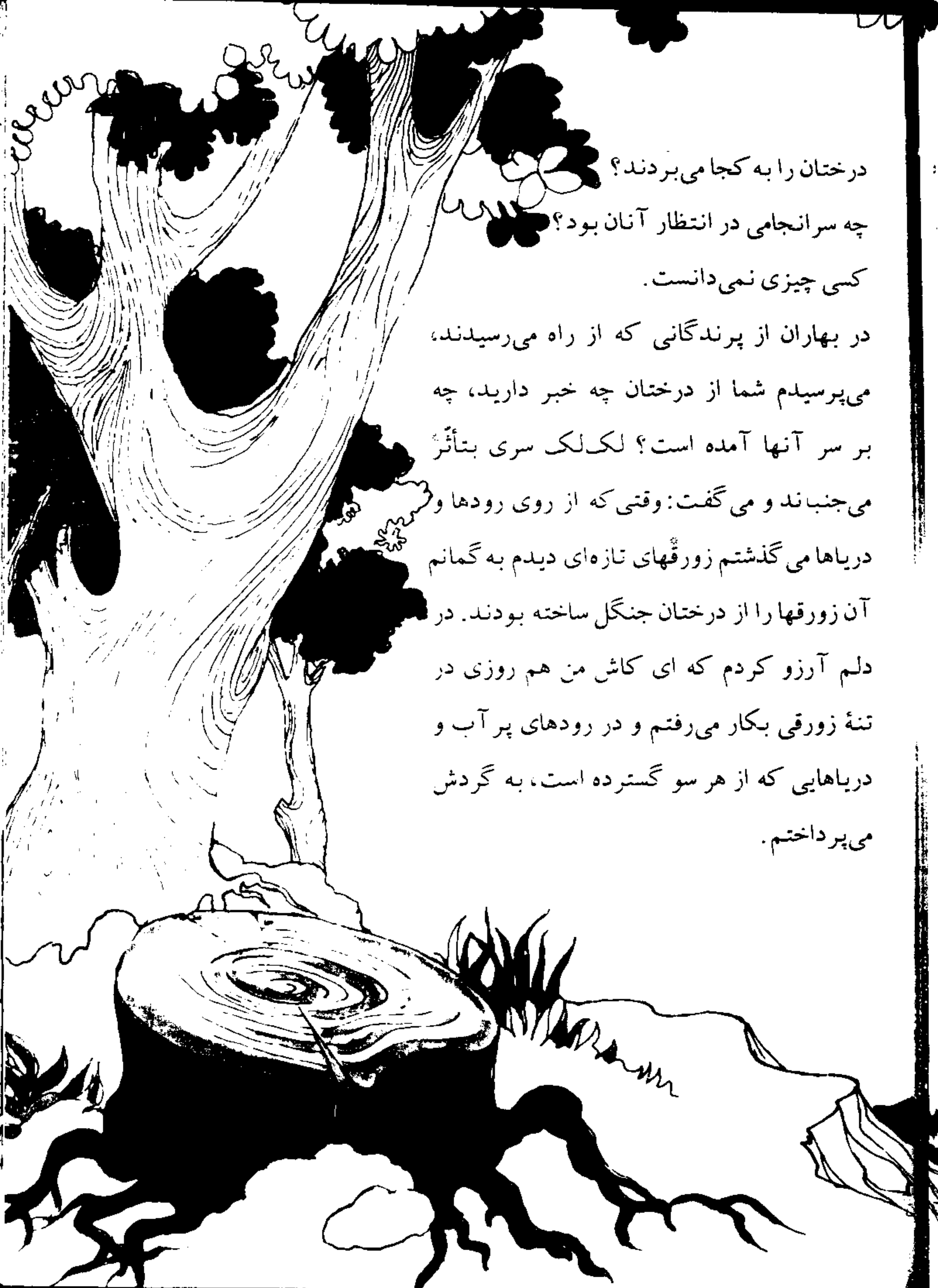
- شعر درس را حفظ کنید.

## بهترین مکان دنیا

سالیان درازی بود که در میان جنگل شاخه‌های خود را به هر سو گسترانیده بودم. قدم از قدم درختهای دیگر بلندتر بود. دنیا را از بالای سر همه تماشا می‌کردم. ابرهای گلفام هر صبح و شام در بالای سرم به این سو و آن سو می‌رفتند. مرغان در شاخه‌هایم آشیان ساخته بودند. گاه آفتاب از لابلای شاخ و برگم به تنم می‌تابید و آن را نوازش می‌داد. گاه باد سراپایم را غرق بوسه می‌ساخت. هر صبح دانه‌های مروارید ژاله برگهایم را زینت می‌داد. در آن اوقات زندگی چقدر لذت‌بخش بود. در زمستانها در حالی که قبایلی سفید می‌پوشیدم با اُبُهت و شکوه در میان جنگل خودنمایی می‌کردم. بارها در روزهای زمستانی شاهد رفت و آمد خرگوشها بودم. در پاییز برگهایم به زردی می‌گرایید. و یکی یکی از شاخه‌ها جدا می‌شد و بر زمین می‌افتاد. در این اوقات بود که هیزم شکنها به سراغ جنگل می‌آمدند. بارها دیده بودم که چگونه درختان کهنسال با ضربه‌های تبر از پای درمی‌آیند و قامت رعنائی آنها در خاک فرو می‌افتد.

هیزم شکنها سر و شاخ آنها را چنان می‌زدند که تنه لخت و بلند و باریکشان باز شناخته نمی‌شد. آنگاه آنها را با کامیون از جنگل خارج می‌کردند.





درختان را به کجا می بردند؟  
چه سرانجامی در انتظار آنان بود؟  
کسی چیزی نمی دانست.

در بهاران از پرندگان که از راه می رسیدند،  
می پرسیدم شما از درختان چه خبر دارید، چه  
بر سر آنها آمده است؟ لک لک سری بتأثر  
می جنباند و می گفت: وقتی که از روی رودها و  
دریاها می گذشتم زورقهای تازه ای دیدم به گمانم  
آن زورقها را از درختان جنگل ساخته بودند. در  
دلم آرزو کردم که ای کاش من هم روزی در  
تنه زورقی بکار می رفتم و در رودهای پر آب و  
دریاهایی که از هر سو گسترده است، به گردش  
می پرداختم.



اما گنجشک می گفت: درختان را دیده است که در شهر، در و پنجره شده و در ساختمانهای بلند قرار گرفته اند.

چقدر زیباست پنجره‌هایی که به طرف خیابان باز می‌شود، چقدر لذت دارد تماشای مردمی که از هر طرف در حرکتند. آرزو کردم که ای کاش در و پنجره می‌شدم. آن وقت رنگ زیبایی به من می‌زدند، با شیشه و دستگیره زینتم می‌دادند. سرانجام روزی هنگام آن رسید که ضربه‌های هیزم‌شکن را در پای خود حس کنم. نالان و گریان بر زمین افتادم و اندیشه هر سعادت‌ی از سرم بیرون رفت.

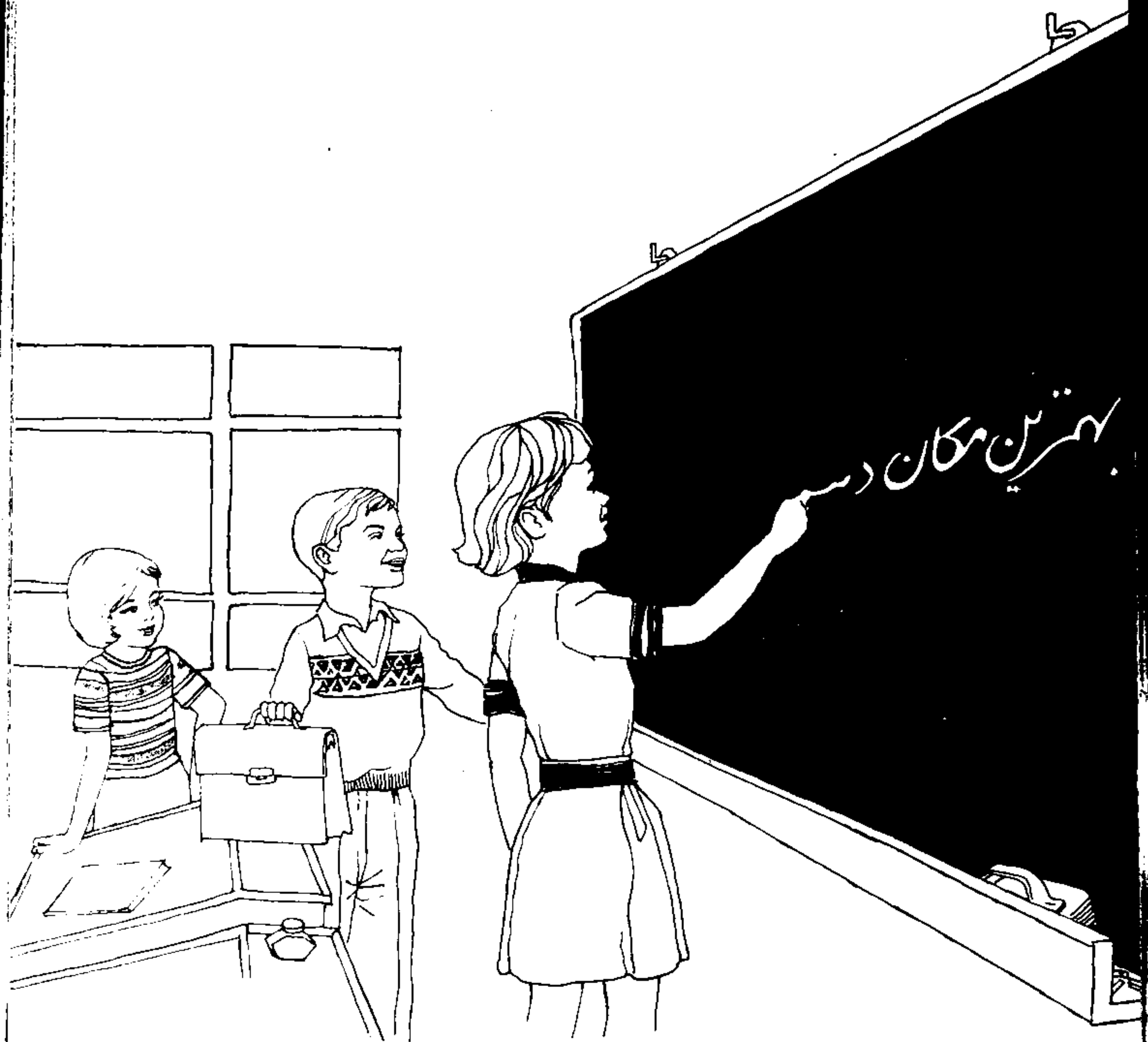
شاخ و برگ‌هایم بریده شد. لخت و عریان بار کامیون شدم. از اینکه زادگاه خود و مناظر زیبای جنگل را ترک می‌کردم، خاطری پریشان داشتم. کامیون به شهر و کارگاه نجاری رفت. نمی‌دانستم چه سرانجامی دارم. بزودی به صورت تخته‌های صاف و نازک در آمدم. آیا به سیر و سیاحت دریاها خواهم رفت، یا در ساختمانهای بلند به تماشای زمین و آسمان خواهم پرداخت؟

چند روز بعد تخته‌ها را با میخ به هم وصل کردند و دور تا دور آن را زه گرفتند، صورتم کاملاً صاف شده بود، از سفیدی می‌درخشیدم، اما هنوز نمی‌دانستم به کجا خواهم رفت و چه کاره خواهم شد. هر شب دریا را به خواب می‌دیدم.

روزی نقاشی به سراغم آمد و صورتم را سیاه کرد، چقدر دلگیر شدم. چند روز بعد عده‌ای به دیدنم آمدند، یکی از آنها دستی به صورتم کشید و گفت: رنگ تخته‌سیاه دیگر خشک شده است، می‌توانید آن را به کلاس ببرید.

تخته‌سیاه، پس اسم من تخته‌سیاه است و باید به کلاس بروم. کلاس چگونه

جایی است؟



اکنون سالهاست که من در دیوار کلاس جای دارم. هزاران شاگرد در برابر  
 من نشسته‌اند، دانش اندوخته‌اند، بزرگ شده‌اند و رفته‌اند. من چقدر خوشبخت  
 هستم که در بهترین مکان دنیا جای دارم. هر صبح که بچه‌ها با صورت خندان،  
 در رویم نگاه می‌کنند و بر من چیزی می‌نویسند دلم از شادی لبریز می‌شود. چقدر  
 خوشبختم که مرا در بهترین مکان دنیا قرار داده‌اند.

## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

ابتهت = عظمت، شکوه

از پای در می آیند = بر زمین می افتند

باز شناخته نمی شد = دوباره شناخته نمی شد

تأثر = غمگینی

خودنمایی = خود را نشان دادن

دلگیر = غمگین

رعنا = زیبا

زورق = کشتی کوچک، قایق

زه، در اینجا = باریکه چوب که دور تخته سیاه می کشند

زینت می داد = آرایش می داد

ژاله = شبنم

سیاحت = گردش

سیر = گردش

عریان = لخت

فرو می افتد = پایین می افتد

قامت = قد

قبا = نوعی لباس

کارگاه = کارخانه، کارخانه کوچک

گریبان = در حال گریه کردن

گلفام = آنچه به رنگ گل سرخ باشد

لبریز = پر

می گرایید = میل می کرد

نالان = در حال ناله کردن

### پرسش :

- ۱ - این داستان از زبان کیست؟
- ۲ - چه چیز تنه درخت را نوازش می داد؟
- ۳ - «باد سراپایم را غرق بوسه می ساخت» یعنی چه؟
- ۴ - به هنگام پاییز چه کسانی به سراغ درختان جنگل می آمدند؟
- ۵ - وقتی که لک لک از روی رودها و دریاها می گذشته، چه دیده بود؟
- ۶ - درخت پس از شنیدن سخن لک لک چه آرزویی کرد، چرا؟
- ۷ - گنجشک در شهر چه دیده بود؟
- ۸ - درخت پس از شنیدن سخن گنجشک چه آرزویی کرد، چرا؟
- ۹ - چرا وقتی که درخت جنگل را ترک می کرد، خاطری پریشان داشت؟
- ۱۰ - سرانجام درخت به چه شکلی درآمد؟
- ۱۱ - در این درس شبنم به چه تشبیه شده است؟
- ۱۲ - در این درس برف که بر روی درختان می نشیند به چه تشبیه شده است؟

## تمرین:

— از روی این کلمه هاسه بار بنویسید:

شاید ، مناظر ، انتظار ، زورق ، ضربه ، ضعف ،  
رعا ، همیزم ، غریبان ، اہبت ، قبا ، سیاحت .

— با ہر یک از این کلمہ ہا یک جملہ بسازید:

زالہ ، نسیم ، مروارید ، شکوہ ، سعادت ، ای کاش ، مناظر .

— شش جملہ یا عبارت بنویسید و در آنها باران را بہ مروارید، برف را بہ پیراھن سفید، برگھای سبز را بہ قبای سبز، راہ آھن را بہ مار، کتاب را بہ دوست خاموش، شاخہ ہای بید را بہ گیسو تشبیہ کنید.

مثال (تشیبہ باران بہ مروارید):

باران همچون دانہ ہای مروارید بر زمین می بارید.

— این جملہ ہا را در دفتر خود بنویسید و در مقابل ہر یک ، جملہ ای یا عبارتی دیگر

بنویسید کہ همان معنی را داشته باشد یا معنایش نزدیک بہ آن باشد:

- ۱- لک لک سری تاثر می جفاوند .
- ۲- ابرہای گلنام ہر صبح و شام در بالای سرم بہ این سو و آن سوی رفتند .
- ۳- باد سراپایم را غرق بوسہ می ساخت .
- ۴- بارہا در روزہای زمستانی شاید رفت و آمد خرگوشہا بودم .
- ۵- آیا بہ سیر و سیاحت دریا نا خواہم رفت ؟

- ۶- دلم از شادی لبریز می شود .
- ۷- درختان کهنسال با ضرب های تیراز پا در می آیند .
- ۸- در پاییز برگ هایم به زردی می گرایید .
- ۹- چه سرانجامی در انتظار آنان بود ؟
- ۱۰- نالان و گریان بر زمین افتادم .
- ۱۱- خاطری پریشان داشتم .

مثال: لک لک سری بتأثر می جنباند = لک لک از روی غم و اندوه سرش را تکان می داد

- در این جمله ها به جای کلمه هایی که قرمز نوشته شده است، یک فعل یا یک جمله

بگذارید:

- ۱- کلاغ پرزنان به بالای درخت رسید .
- ۲- نالان بر زمین افتادم .
- ۳- علی و جواد صحبت کنان راه می رفتند .
- ۴- آذر دوان دوان آمد .
- ۵- خرگوش جست و خیز کنان براه افتاد .
- ۶- روباه افتان و خیزان راه می رفت .

مثال: کلاغ پرزنان به بالای درخت رسید = کلاغ درختانی که پر می زد به بالای

درخت رسید.

## نفت

ایرانیان قدیم آتش را مقدّس می دانستند و در تمام عبادتگاهها که به آنها آتشکده می گفتند، آتش روشن می کردند. یکی از آتشکده‌های بزرگ و مشهور ایران قدیم آذرگشسب نام داشت. گویند در این آتشکده هفت صد سال آتش روشن بود و هرگز خاموش نمی شد و هیچوقت خاکستر به جا نمی گذاشت. دانشمندان می گویند آتشکده آذرگشسب را بر روی چاهی که از آن گاز نفت بیرون می آمده است ساخته بوده‌اند. همچنین مورّخان می گویند که ایرانیان قدیم از نفت در جنگها استفاده می کرده‌اند.

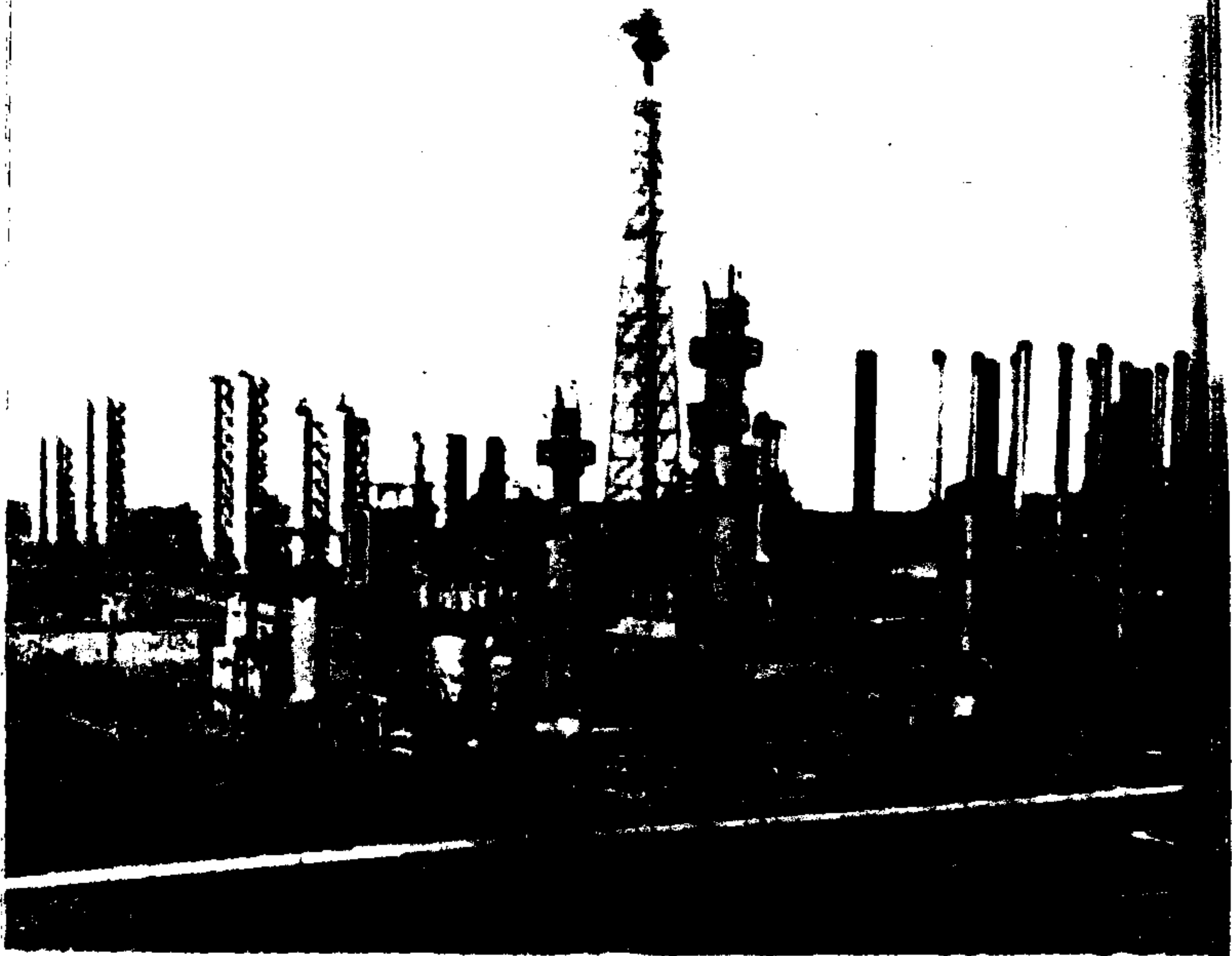


استفاده از نفت به صورت امروزی مدّت بسیاری نیست که معمول گردیده است و هنوز از حفر نخستین چاههای نفت در امریکا بیشتر از صد سال نمی گذرد. امروزه نفت در دنیا اهمیّت فراوانی یافته است. اتومبیلی که بر آن سوار می شویم، تراکتوری که آن را در کارهای کشاورزی بکار می بریم، کشتیهایی که در دریا حرکت می کنند، هواپیمایی که در آسمان پرواز می کند، بیشتر ماشینها و بعضی از کارخانه‌ها با موادّ نفتی کار می کنند، از آن گذشته صدها موادّ دیگر از نفت بدست می آید. بسیاری از وسایل پلاستیکی مانند بطری، لوله، صفحه گرامافون، انواع اسباب بازی، کف پوش اتاق و چیزهای دیگر از موادّ نفتی ساخته می شود. وقتی که در روی جاده‌ها و خیابانهای آسفالت شده راه می روید، هیچ فکر می کنید که آنچه در زیر پای شماست با مادهّ نفتی ساخته شده است؟ آنچه در آسفالت بکار می رود قیر است. قیر مادهّ سیاه رنگی است که از نفت خام بدست

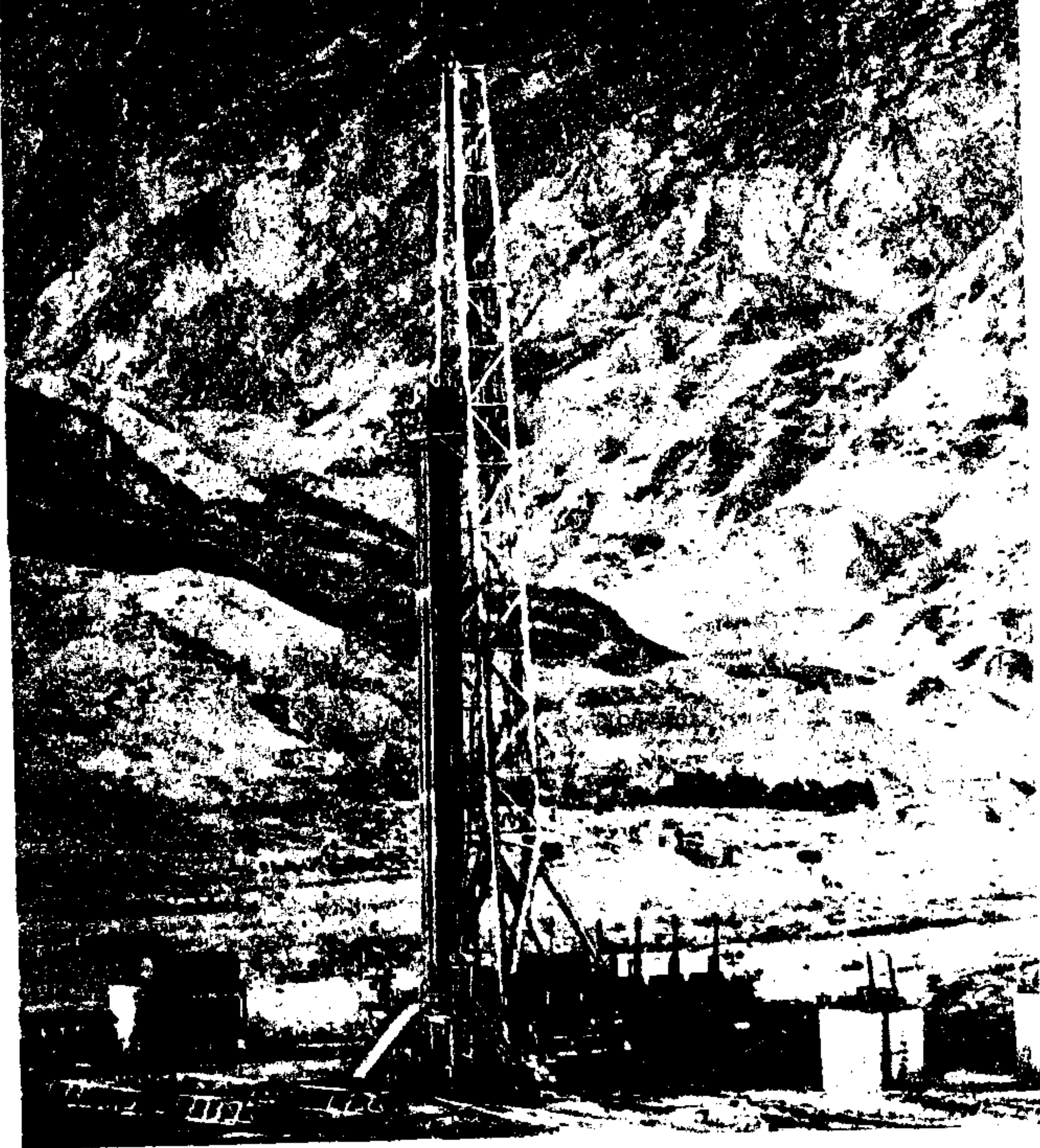
می آید، آن را با شن و ماسه مخلوط می کنند و بر سطح جاده ها و خیابانها می ریزند و می کوبند یا فشار می دهند، تا پوشش سختی تشکیل شود.

نفت را از کجا بدست می آورند؟ در بعضی از نقاط زمین بخصوص در اعماق آن نفت به مقدار فراوان یافته می شود. برای استخراج آن چاههای عمیق حفر می کنند. نفت خام را که از چاه استخراج می شود در پالایشگاه تصفیه می کنند و مواد مختلف آن را جدا می سازند.

پالایشگاه آبادان

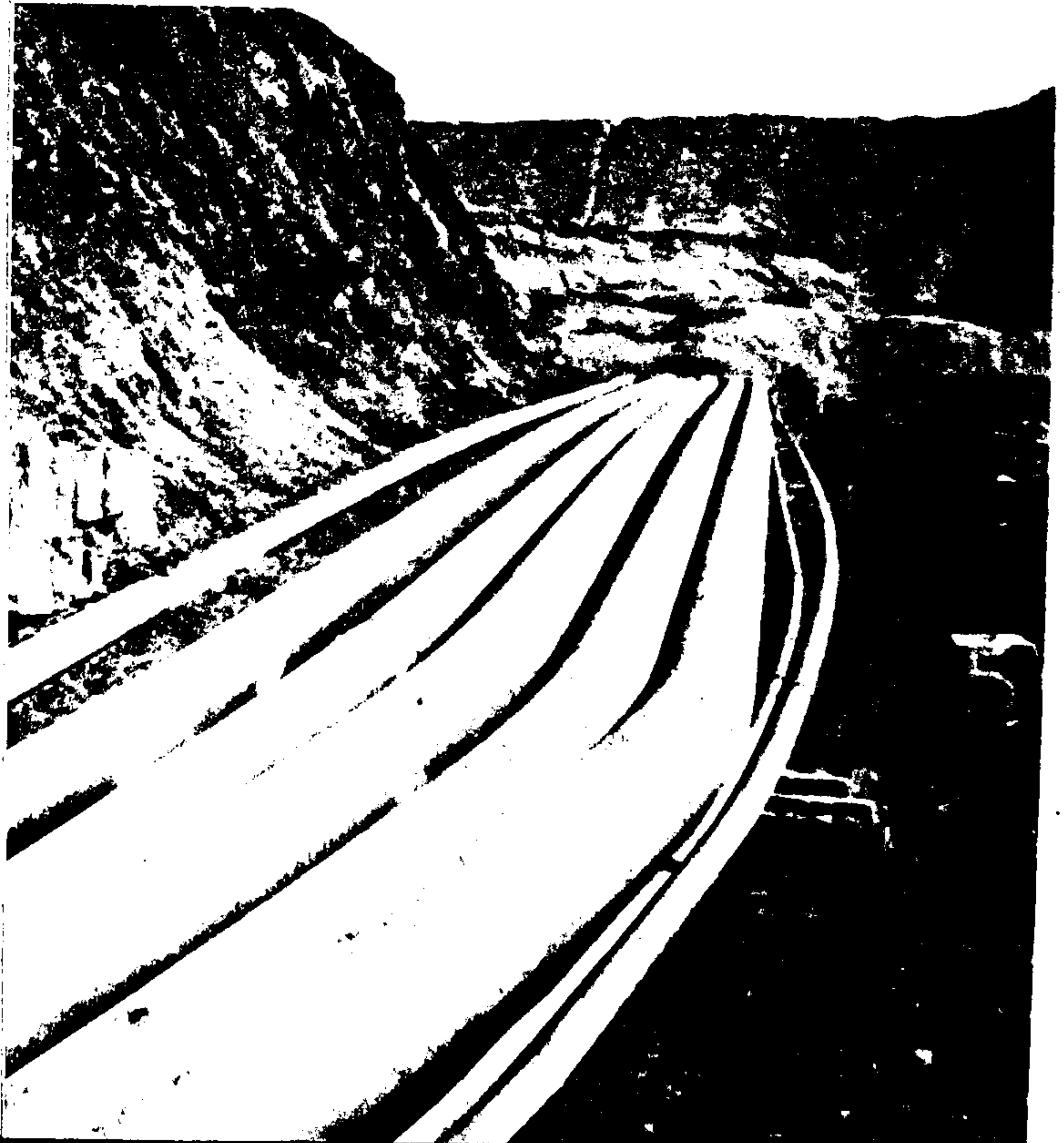






در بیشتر نقاط کشور ما ، نفت در اعماق زمین وجود دارد. کشور ما از سرزمینهای نفت خیز جهان بشمار می رود و هر سال مقدار فراوانی از نفت ایران به کشورهای دیگر صادر می شود. بیشتر چاههای نفت ایران در خوزستان است. نفتی که از چاههای خوزستان استخراج می شود با لوله به آبادان فرستاده می شود تا در پالایشگاه این شهر تصفیه شود. پالایشگاه آبادان یکی از بزرگترین پالایشگاههای جهان است. در چند شهر دیگر ایران از جمله در کرمانشاه و تهران نیز پالایشگاه وجود دارد.

سابقاً نفت را از آبادان به وسیله ماشینهای نفتکش به تهران می آوردند اما اکنون از آبادان تا تهران لوله کشی شده است. این لوله که از پستیها و بلندیها و تونلها و جلگهها عبور می کند و نفت را به تهران می رساند از شاهکارهای صنعت بشمار می رود. از تهران به مشهد و رشت نیز نفت به وسیله لوله فرستاده می شود.



## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

استخراج = بیرون آوردن. استخراج می‌شود: بیرون آورده می‌شود.

اعماق = گودبها

جلگه = زمین صاف و هموار

حفر = کندن

صادر می‌شود = فرستاده می‌شود

مواد = ماده‌ها

مورخ = تاریخ نویس

نفت خیز = جایی که نفت فراوان از آن بدست می‌آید.

### پرسش :

- ۱ - در نظر ایرانیان قدیم آتش چگونه بود؟
- ۲ - چرا ایرانیان قدیم به عبادتگاه‌های خود، آتشکده می‌گفتند؟
- ۳ - یکی از مشهورترین آتشکده‌های ایران قدیم چه نام داشت؟
- ۴ - به عقیده مورخان چرا آتش آتشکده آذرگشسب هفت صد سال روشن بود و هرگز خاکستر به جا نمی‌گذاشت؟
- ۵ - استفاده از نفت به صورت امروزی چند سال است که معمول گردیده؟
- ۶ - چه وسایلی با مواد نفتی کار می‌کند؟
- ۷ - از نفت چه چیزهایی بدست می‌آید؟

۸ - نفت را از کجا بدست می آورند؟

۹ - بیشتر چاههای نفت ایران در کجاست؟

۱۰ - نفتی که از چاههای خوزستان استخراج می شود چگونه به آبادان فرستاده

می شود؟

۱۱ - نفت چگونه از آبادان به تهران می رسد؟

به این نکته توجه کنید:

اگر بگوییم «مهری آمد.» کلمه مهری شخص معینی را نشان می دهد.

اگر بگوییم «ایران از کشورهای نفت خیز جهان است.» کلمه ایران کشور مخصوصی

را نشان می دهد.

مهری، اسم خاص است. ایران، اسم خاص است.

کلمه هایی که با آن شخص معین یا چیز معین را نام می بریم «اسم خاص»

نامیده می شود.

تمرین:

- درس را بدقت بخوانید، نام وسایل نقلیه ای را که در آن آمده است جدا کنید و با

هر یک جمله ای بسازید.

مثال: هواپیما: هواپیما زودتر از وسایل نقلیه دیگر انسان را به مقصد می‌رساند.

... با این دوازده کلمه، شش کلمه جدید بسازید:

کار ، گران ، گاه ، خانه ، پالایش ، نفت ، کده ، خیز ،  
آتش ، بها ، کار ، شاه .

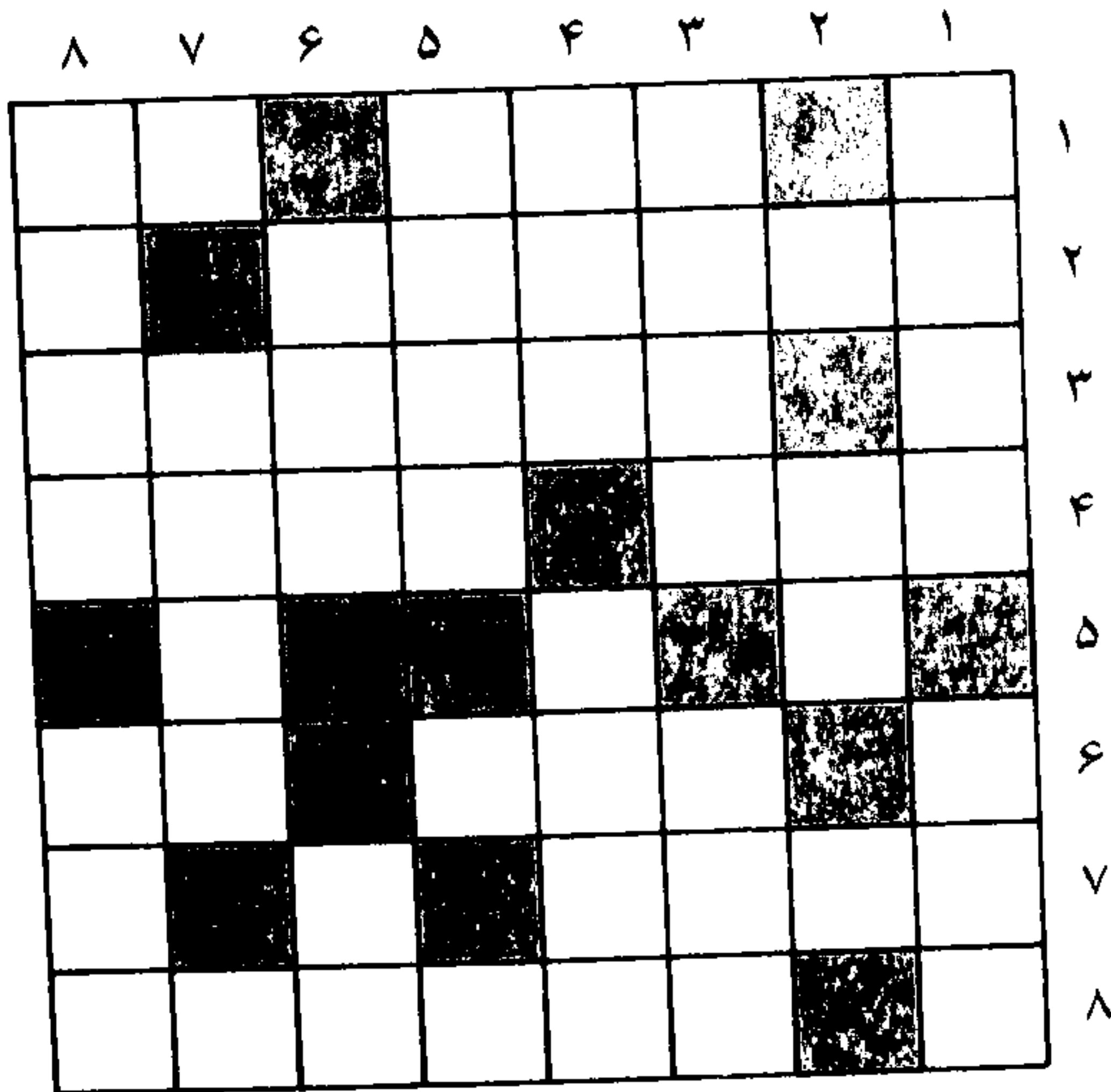
مثال: شاه + کار = شاهکار

... درس را بدقت بخوانید و اسمهای خاصی را که نام جایی است جدا کنید و در مقابل

هر یک بنویسید نام چه جایی است:

مثال: کرمانشاه، نام شهری است.

... جدول زیر را حل کنید:



از راست به چپ:

- ۱ - در این درس در باره آن مطالبی خواندید - قامت.
- ۲ - کار بزرگ و کاری که در آن هنری نشان داده باشند.
- ۳ - مقابل گرانی.
- ۴ - برای تهیه آن گندم را آرد و آرد را خمیر می کنند و می پزند - کوچکترین عدد چهار رقمی.
- ۶ - هم ... بود هم تماشا - نمی شنود.
- ۷ - کسی یا چیزی که کاری از او سر زده است.
- ۸ - نام دیگر آن سنگ پشت است.

از بالا به پایین:

- ۱ - ... دانا به از دوست نادان است - هم خانواده با «مسافرت» و به معنی آن.
- ۲ - زندگی گیاه و حیوان بسته بدان است.
- ۳ - پنهان - جزء اصلی جمله که انجام گرفتن کاری یا روی دادن حالتی را نشان می دهد.
- ۴ - اندیشه - اکنون.
- ۵ - جدید.
- ۶ - ستر - مقابل «راست».
- ۷ - مقابل کلفت.
- ۸ - شجاع - نام شهری که نفت به وسیله لوله بدان فرستاده می شود.

## خود را بیازمایید (۵)

الف) جواب این سؤاها را بنویسید:

- ۱- قبل از ششم بهمن سال ۴۱ زمینهای زراعتی از آن که بود؟
- ۲- از شعر رنج و گنج چه نتیجه ای می توان گرفت؟
- ۳- کارگران شهر را چه دایله برای رهایی از سختی زندگی چه کردند؟
- ۴- جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران، چه کارهایی انجام می دهد؟
- ۵- در کدام آتشکده ایران قدیم هفت صد سال آتش روشن بود و هرگز خاکستر به جانی گذاشت؟

ب) کلمه های زیر:

مربخش ، دامداری ، عضویت ، صادر می شود ، واگیردار ، لبریز ،  
ناگوار ، کفاف ، تأثیر .

از این جمله ها و عبارتها افتاده است. آنها را در جای خود بگذارید و از روی جمله ها و عبارتهای کامل شده یک بار بنویسید:

- ۱- کشاورزان و دهقانان باید راه درست . . . را یاد بگیرند .
- ۲- من مدتهاست در کتابخانه کودک . . . و از آن کتاب به امانت می گیرم .
- ۳- مقدار زیادی از نفت ایران به کشورهای دیگر . . . .
- ۴- آبله از بیماریهای . . . است . با آبله کوپی از آن پیشگیری می کنند .
- ۵- حوض . . . شد و آب از اطراف می ریزد .
- ۶- دستمزد کارگران . . . خرج زندگی آنها را نمی داد .

۷- وقتی کہ این خبر . . . رشنید . . . ش بیشتر شد .  
 ۸- کوششهای . . . جمعیت شیر و خورشید سرخ باعث گسترش بیشتر آن گردید .

ج) به آخر این کلمه ها « می » اضافه کنید و با هر یک جمله ای بسازید:

خورون ، شنیدن ، دیدن .

د) از میان این اسمها ، اسمهای خاص را جدا کنید و بنویسید:

کشور، دهقان، ملک الشعرا، بهار، راچدایل، مداد، ایتالیا، سعدی، لک لک ،  
 آذرگشسب، نفت، آبادان، چاه، خیابان، کرمانشاه، کتاب، دفتر، خوزستان .





## عصر فضا

در عصری که ما زندگی می‌کنیم کشفهای مهم و تازه چنان پی در پی صورت می‌گیرد که هر چند گاه نامی تازه به این عصر می‌دهند. تا چندی پیش عصر ما را، عصر ماشین می‌نامیدند. هنوز از عصر ماشین چند سالی نگذشته بود که عصر ما، عصر اتم نام گرفت. اکنون دانشمندان بسرعت سرگرم جمع‌آوری اطلاعاتی در باره سفر به فضا هستند، فضایی که پهناور و شگفت‌انگیز و اسرارآمیز است. اما تنها بدست آوردن اطلاعات، دانشمندان را راضی نمی‌کند. آنها در فکر پیدا کردن راههایی هستند که بشر بتواند به ستارگان سفر کند و در آنها فرود آید. این است که عصر ما، نامی تازه به خود گرفته است: عصر فضا.

با اینکه عصر فضا چند سالی نیست که آغاز شده، ولی فکر رفتن به آسمانها از دیرباز وجود داشته است. در شاهنامه فردوسی، شاعر بزرگ ایران، می‌خوانیم که کاووس شاه، می‌خواست به آسمانها برود و ماه و خورشید را از نزدیک ببیند. این بود که دستور داد تختی ساختند و به چهار طرف آن، چهار نیزه بستند و بر سر هر نیزه رانِ گوسفندی آویختند. آنگاه پاهای چهار عقاب را با بندهایی به چهار طرف تخت بستند. بندها آنقدر بلند نبود که عقابها به رانِ گوسفند برسند. کاووس شاه بر روی تخت نشست و عقابها چون گرسنه بودند برای رسیدن به گوشت به هوا پریدند و کاووس شاه را با خود به آسمان بردند.

ژول ورن نویسنده معروف فرانسوی نیز یک قرن پیش در کتابی به نام «از زمین تا ماه» مسافرت انسان به کره ماه را شرح می‌دهد.

این داستانها زمانی نوشته شده بود که مردم هنوز حتی نمی‌توانستند تصور



کنند که سفرهای فضایی روزی واقعاً انجام پذیر خواهد شد. هیچکس نمی دانست که روزی انسان موشک‌هایی خواهد ساخت و به وسیله آنها سفینه‌هایی به ماه و ستارگان دیگر خواهد فرستاد.

اما چون بشر کنجکاو است این داستانهای خیالی را دوست داشت و آنها را با لذت فراوان می خواند. همین کنجکاوی سبب شد که دانشمندان کم کم توانستند وسایلی بسازند که با آنها اسرار ماه و خورشید و ستارگان دیگر را کشف کنند. انسان برای اینکه به جایی برود، باید قبلاً آنجا را بشناسد و راهش را بداند و وسیله‌ای برای رفتن داشته باشد. این بود که دانشمندان سعی کردند نخست آسمان را خوب بشناسند.

گاليله دانشمند ایتالیایی نخستین کسی بود که در این راه قدم بزرگی برداشت. وی در چهار قرن پیش نخستین تلسکوپ را ساخت و با آن به مشاهده آسمان پرداخت. گاليله اولین کسی بود که ماه را با تلسکوپ مطالعه کرد. دانشمندان قدیم گفته بودند سطح ماه کاملاً هموار است و پستی و بلندی ندارد، اما وقتی که گاليله با تلسکوپ خود بدقت به ماه نگاه کرد، دید که کره ماه هم مانند زمین دارای تپه‌ها و دره‌هاست.

از آن پس هر روزی که می گذشت دانستیهای دانشمندان در باره ماه و خورشید و ستارگان بیشتر می شد تا آنکه دانشمندان توانستند انسان در کره ماه پیاده کنند. پیاده شدن انسان در ماه یکی از رویدادهای بزرگ تاریخ بشمار می رود و راه مسافرت به ستارگان و فضاها دور دست را هموار می سازد با این همه هنوز در راه مسافرت انسان به ستارگان دشواریها و موانعی وجود دارد. اما کدام دشواری

است که دانش بشری نتواند بر آن فایق شود و کدام مانعی است که اراده انسان  
نتواند آن را از میان بردارد؟



## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

انجام‌پذیر = عمل‌شدنی

پهن‌آور = فراخ، وسیع

تلسکوپ = دوربین بسیار بزرگ که با آن به ستارگان نگاه می‌کنند.

دیرباز = زمان سابق، زمان دور و دراز

سفینه = دستگاهی که با آن به فضا مسافرت می‌کنند.

شگفت‌انگیز = عجیب، تعجب‌آور

صورت می‌گیرد = انجام می‌یابد

فایق = مسلط، چیره، غالب

موانع = مانعها

### پرسش :

- ۱ - چرا به عصر ما عصر فضا می‌گویند؟
- ۲ - آیا فکر رفتن به آسمانها فکر تازه‌ای است؟
- ۳ - در کدام کتاب نوشته شده است که کاووس‌شاه می‌خواست به آسمان برود؟
- ۴ - آیا مردمان قدیم می‌دانستند که روزی بشر به ستارگان خواهد رفت؟
- ۵ - داستانهای خیالی در باره سفر به ستارگان دیگر چه فایده‌ای داشت؟
- ۶ - گالیله اهل کجا بود؟

۷ - گالیله چه کار کرد؟

۸ - دانشمندان قدیم در باره ماه چه گفته بودند؟

۹ - با تلسکوپ چه می کنند؟

۱۰ - اکنون بشر در راه مسافرت به فضا به کجا رسیده است؟

به این نکته توجه کنید:

مراد از عبارت پرسشی « کدام دشواری است که دانش بشری نتواند بر آن فایق شود؟ » این است که « دانش بشری بر هر دشواری می تواند فایق شود. » همچنین مراد از عبارت پرسشی « کدام مانعی است که اراده انسان نتواند آن را از میان بردارد؟ » این است که « اراده انسان می تواند هر مانعی را از میان بردارد. »

تمرین:

- در مقابل هر یک از این کلمه ها کلمه ای بنویسید که معنی مخالف آن را داشته

باشد و با هر یک جمله ای بسازید:

بستند ، نشستند ، دشواری ، انجام پذیر ، آغاز ،  
پنهور ، سرعت ، نخستین ، فراوان ، پایین آمدند .

مثال: بستند، باز کردند

نیزه ها را از چهار طرف تخت باز کردند.

- کلمه های هم خانواده با هر یک از این کلمه ها را پیدا کنید و هر دسته را در دفتر

خود در سطرى جداگانه بنويسيد:

لذت ، نقص ، مواظب ، تقسيم ، تحصيل ،  
معلوم ، تحقيق ، نظر ، طول ، معاينه .

- معنى اين عبارتهاى پرسشى را به صورت غير پرسشى بنويسيد:

۱ - كيست كه ميهن خود را دوست نداشته باشد؟

۲ - كيست كه نداند دانايى بهتر از نادانى است؟

۳ - کدام مشكل است كه نتوان آن را با تصميم و اراده حل كرد؟

- جواب اين سؤال را بنويسيد:

گاليله كه بود و چه كار كرد؟

رفتن كاووس شاه را به آسمان به صورت داستانى بنويسيد.

معنى اين مثل را بنويسيد و آن را حفظ كنيد:

مشكلى نيست كه آسان نشود      مرد بايد كه هراسان نشود

کودکی که بر اثر اراده و پشتکار به شهرت و افتخار رسید  
 حسین پسر با استعدادی بود. پدرش نقاش بود و گاهی نیز به ساختن قلمدان  
 می پرداخت. در آن وقت مردم بیشتر با قلم نی می نوشتند و معمولاً قلمها را در  
 جعبه ای دراز و باریک می گذاشتند که به آن قلمدان می گفتند. قلمدان سازی با  
 نقاشی همراه بود زیرا روی قلمدانها را با نقاشی تزیین می کردند.  
 حسین به نقاشی دلبستگی فراوان داشت و بهترین ساعات عمر خود را وقتی  
 می دانست که قلم مو به دست می گرفت و با رنگها نقشهای زیبا می آفرید. او پیوسته  
 می گفت: من باید آنقدر در نقاشی کوشش کنم تا روزی نقاش بزرگ و مشهوری  
 شوم.

بزودی زندگی حسین آرامش خود را از دست داد. او چون مسافر زورق  
 نشسته ای در دریای آرام زندگی خود به گشت و تماشا مشغول بود که ناگهان دریا  
 بتلاطم افتاد و نقاش کوچک در میان توفان گرفتار شد: حسین در سن هشت سالگی  
 پدر خود را از دست داد و بی سرپرست ماند. اما حسین کودکی نبود که بزودی  
 ناامید شود. او تصمیم گرفت در مقابل دشواریها و ناملايمات زندگی مقاومت کند.  
 نخست در صدد برآمد که کاری پیدا کند تا با آن بتواند زندگی خود را اداره  
 کند. چندی بعد در یک کارگاه قلمدان سازی مشغول کار شد. حسین در این کارگاه  
 هم کار می کرد، هم کار یاد می گرفت. در اوقات فراغت نیز به نقاشی و مطالعه  
 می پرداخت. حسین دوازده سال در این کارگاه کار کرد. در این موقع او جوان  
 بیست ساله ای بود با تجربه فراوان در کار و زندگی. او دیگر می توانست برای  
 خودش کارگاهی ترتیب دهد. پس از آنکه حسین کارگاه خود را دایر کرد بیشتر



به نقاشی پرداخت.

حسین کم کم به نقاشی مینیاتور علاقه بیشتری پیدا کرد. مینیاتور نوعی نقاشی است که از قرن‌ها پیش در ایران متداول بوده است.

حسین نخست از روی نقاشیهای مینیاتورسازهای بزرگ نقاشی می کرد. کم کم خود در مینیاتور استاد شد و تابلوهایی کشید. در این موقع او نقاش مشهوری شده بود. و بیشتر کسانی که به نقاشی علاقه داشتند او را می شناختند و به او «حسین بهزاد» می گفتند.

بهزاد برای اینکه هنر خود را بیشتر تکمیل کند، سفری به اروپا کرد. و به پاریس رفت زیرا در موزه‌های بزرگ این شهر آثار نقاشان بزرگ قدیم و جدید کشورهای مختلف جهان گردآوری شده است. بهزاد مدت‌ها در آثار هنری که در



این موزه‌ها گرد آمده است دقت و مطالعه کرد. اینک آن کودک هشت‌ساله‌ای که از سنین کودکی مجبور شده بود به خاطر تهیه معاش دنبال کار برود در اثر علاقه به هنر و کوشش و پایداری و نا چیز شمردن دشواریها به شهرت و افتخار نزدیک می‌شد. او شیوه تازه‌ای در نقاشی مینیاتور بوجود آورده بود. کم‌کم آوازه او از دروازه‌های کشور فراتر رفت و در سراسر جهان به گوش هنر دوستان رسید. از تابلوهایی که بهزاد ساخته بود در شهرهای بزرگ دنیا

نمایشگاههایی ترتیب داده شد. بهزاد در چند نمایشگاه نقاشی نیز که با شرکت نقاشان کشورهای مختلف ترتیب یافته بود، شرکت کرد و جایزه برد و افتخاری بر افتخارات کشور ما افزود.

بهزاد در سال ۱۳۴۷ در گذشت و با مرگ او کشور ما یکی از بهترین نقاشان خود را از دست داد.

بهزاد وقتی که واپسین روزهای عمر خود را می‌گذرانید، پیوسته به یاد دورانی بود که در کودکی با دشواریها و سختیها روبرو شده بود. در واقع اگر او از کودکی اراده، کوشش، پشتکار نداشت و از دشواریها و ناملايمات زندگي می‌هراسید هرگز در زندگي موفق نمی‌شد.

## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

آوازه = شهرت

استعداد = آمادگی. با استعداد، یعنی کسی که آمادگی برای یاد گرفتن دارد.

تزئین = زینت دادن، آرایش کردن

تلاطم = بهم خوردن

در صدد بر آمد = قصد کرد

دلبستگی = علاقه

سنین = سالها

فرا تر رفت = آن طرف تر رفت

متداول = معمول

مینیاتور = نوعی نقاشی که در آن اندامها باریکتر و ظریف تر نشان داده می شود.

ناملایمات = سختیها

واپسین = آخرین

### پرسش :

- ۱ - حسین از کودکی به چه علاقه داشت؟
- ۲ - حسین پیوسته می گفت برای آنکه نقاش بزرگ و مشهوری شود چه باید بکند؟
- ۳ - در این درس حسین قبل از اینکه پدر خود را از دست دهد به چه تشبیه شده است و بعد از آنکه پدر خود را از دست داد به چه تشبیه شده است؟

- ۴ - حسین در چند سالگی پدر خود را از دست داد؟
- ۵ - حسین بعد از مرگ پدرش چه تصمیمی گرفت؟
- ۶ - حسین برای اینکه زندگی خود را اداره کند چه کرد؟
- ۷ - حسین به چه نقاشی علاقه بیشتری پیدا کرد؟
- ۸ - حسین بهزاد برای اینکه هنر خود را تکمیل کند به کجا سفر کرد؟
- ۹ - بهزاد چه افتخاری برای کشور ما بدست آورد؟
- ۱۰ - بهزاد چه صفت‌هایی داشت که توانست با وجود دشواریها در زندگی موفق شود؟

### تمرین :

- از روی این کلمه‌ها سه بار بنویسید:

بااستعداد ، قلدان ، تزمین ، مشور ، تلاطم ، توفان ، تصمیم ،  
 صد ، فراغت ، مطالعه ، موقع ، تجرب ، سنین ، تهیه ،  
 معاش ، افتخار ، واقع ، زورق .

- با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیبها یک جمله بسازید:

ناملایمات ، متداول ، دبستگی ، درصود ، فراتر رفت ،  
 واپسین ، پشتکار ، آوازه ، کارگاه ، فراغت .

- داستانی بنویسید و در آن نشان دهید که چگونه کودکی در اثر کار و کوشش در

زندگی موفق می‌شود و در نوشته خود از این کلمه‌ها و ترکیبها استفاده کنید:

نهراسید، ناامید نشد، ناملایمات، پشتکار، عزم، سختی، اراده، کوشش، سعی،

مقاومت، تصمیم، درصود برآمد، دشواری، موفق، موفقیت.

## ایران

که خاکش گرامی تر از زر و سیم

زمینش سراسر پر از خرمی

همه مرز آن خرم و دلکش است

که بسراست و خرم چون باغ بهشت

که هند و ستانی خوش آب و هوا

خوشا مرز ایرانِ غمخیز نسیم

هوایش موافق به هر آدمی

کز فارس گوئی بهشتی خوش است

به یک سوی اهواز میو بهرشت

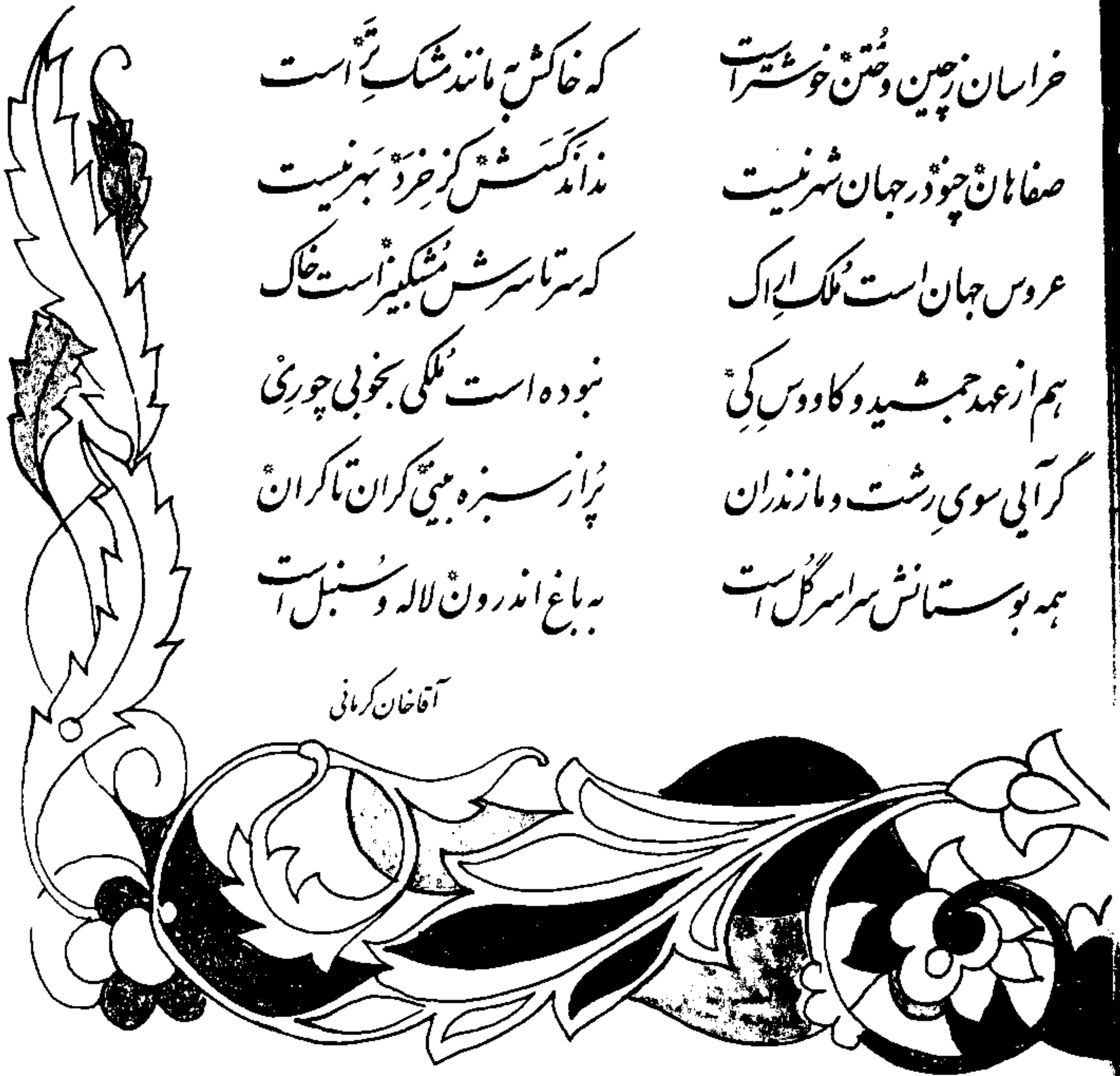
کز ملک کرمان سرایم رو است



خراسان پچین و ختن خوشتر است  
 صفایان چو در جهان شهر نیست  
 عروس جهان است ملک اراک  
 ہم از عهد جمشید و کاووس کی  
 گر آبی سوی رشت و ما زندان  
 همه بوستانش سر اسرگل است

که خاکش مانند مشک است  
 نداند گشایش کز خرد بهر نیست  
 که سراسرش مشکبیر است خاک  
 نبوده است ملکی بخوبی چوری  
 پراز سبزه بینی کران تا کران  
 به باغ اندرون لاله و سنبل است

آقاخان کرمانی



### تفسیر کلمات و ترکیبهای تازه

به باغ اندرون = در باغ

بینی = می بینی

تر = تازه

چنو = چون او

ختن = نام شهری است که مشک آن معروف بوده است.

خرد = عقل

دلکش = آنچه دل را به خود می کشد، خوش

روا = سزاوار، پسندیده، جایز

سرایم = بسرایم، بگویم

صفاهان = اصفهان

عنبر = ماده‌ای خوشبو

عنبر نسیم = چیزی که نسیمش بوی عنبر می دهد.

کاووس کی = کاووس شاه

کران تا کران = سرتاسر

کشش = کسی آن را

گرامی = عزیز

گویی = مثل اینکه

مرز = سرزمین

مشکبیز = چیزی که مشک می پراکند.

موافق = سازگار

مینو = بهشت

مینوسرشت = چیزی که طبیعت بهشتی دارد.

پرسش:

۱ - خاک ایران، به نظر شاعر چگونه است؟

- ۲ - شاعر، فارس را به کجا تشبیه کرده است؟  
 ۳ - به نظر شاعر، کدام شهر چون باغ بهشت است؟  
 ۴ - «گراز ملک کرمان سراپم رواست، که هندوستانی خوش آب و هواست» یعنی

چه؟

- ۵ - به نظر شاعر، خراسان از کجا خوشتر است؟  
 ۶ - کدام شهر است که به نظر شاعر در جهان نظیری ندارد؟  
 ۷ - در این شعر «عروس جهان» چه شهری است؟  
 ۸ - کجای ایران سرتاسر پر از سبزه و گل است؟

به این نکته توجه کنید:

«خوشا مرز ایران عنبر نسیم  
 که خاکش گرامی تر از زر و سیم»  
 یک بیت شعر است. هر بیت از دو قسمت تشکیل شده است. هر قسمت را یک مصراع می گویند.

«خوشا مرز ایران عنبر نسیم» یک مصراع است.

تمرین:

- هر یک از عبارتهای زیر معنی یا توضیح یک بیت از شعر درس است. آنها را در دفتر خود بنویسید و در زیر هر یک شعر مربوطش را پیدا کنید و بنویسید:

۱ - چون کرمان مانند هندوستان است و علاوه بر این خوش آب و هوا



ہم ہست جا دارد کہ از آن سخن بگویم .

۲ - چه خوش است سرزمین ایران کہ نسیم آن بوی عنبری دہد و خاکش گرامی تر  
از نقرہ و طلاست .

۳ - شہری مانند اصفہان در جہان وجود ندارد و این را تنہا کسی نمی داند کہ از عقل  
برہای نداشتہ باشد .

۴ - از زمان جمشید شاہ و کاو و کس شاہ ، سرزمینی ، بہ خوبی سرزمین  
ری نبودہ است .

۵ - ہوای آن ( ایران ) با ہر کسی سازگار است و سراسر زمینش پر از  
شادمانی و خرمی است .

- نام شہرہایی را کہ در این شعر آمدہ است بنویسید .

- با این دوازده کلمہ شش کلمہ جدید بسازید :

گاہ ، خوش ، مینو ، مشک ، سرشت ، ساز ، دل ،  
بو ، گار ، بیز ، کش ، کار .

مثال : کار + گاہ = کارگاہ

- اسمہای خاص را کہ در این شعر بکار رفتہ است بنویسید .

- بنویسید شعر درس چند بیت و چند مصراع است .

- از روی شعر یک بار با خط خوش بنویسید .

- شعر را حفظ کنید .

## بهترین ارمغان\*

بازرگانی طوطی زیبا و سخنگوی داشت. روزی بازرگان خواست به هندوستان رود. هر یک از اهل منزل ارمغانی از بازرگان خواستند.

بازرگان به طوطی گفت: «ای مرغ خوش آهنگ، برای تو چه ارمغان همراه

آورم؟»

طوطی که مدت‌ها در قفس مانده و افسرده بود گفت: «من از تو هیچ ارمغانی نمی‌خواهم ولی خواهش من این است که وقتی به هندوستان رسیدی و در جنگلهای خرم و سرسبز، طوطیان آزاد را در پرواز دیدی سلام مرا به آنها برسانی و بگویی: این شرط دوستی و همجنسی نیست که شما از آزادی برخوردار باشید و به میل خود در جنگلهای و باغهای خرم پرواز کنید و من در قفس زندانی باشم. آخر از من دور - افتاده و در قفس مانده هم یادی کنید و چاره‌ای به حال من بیندیشید.»

بازرگان پذیرفت که پیام او را برساند و جواب باز آورد. وقتی به هندوستان رسید، گذارش در جنگل به چند طوطی افتاد. پیام طوطی خود را بیاد آورد. توقف کرد و آن را برای طوطیان آزاد باز گفت. هنوز گفتار بازرگان پایان نرسیده بود که یکی از آن طوطیان بر خود لرزید و از بالای درخت بر زمین افتاد. بازرگان اندوهناک شد:

شد پشیمان خواجه از گفتِ خبر\*      گفت: «رقم در پاک جانور  
این چرا کردم، چرا دادم پیام      سوختم بیچاره را زین گفتِ خام.

ولی پشیمانی دیگر فایده نداشت. بازرگان کار خود را به انجام رسانید و

به شهر خود بازگشت و برای هر یک از  
اهل منزل ارمغانی آورد.

طوطی گفت: «ارمغان من کو؟  
طوطیان آزاد را دیدی؟ آیا پیام مرا  
به آنها گفتی؟ همجنسان من در جواب  
هرچه گفتند بی کم و کاست برای من  
نقل کن.» بازرگان گفت: «ای طوطی  
زیبای من، از این سخن درگذر که از  
رساندن آن پیام سخت پشیمانم و پیوسته  
خود را ملامت می کنم. به خدا که آنچه  
دیده ام تو طاقت شنیدن آن را نداری.»  
طوطی گفت: «مگر چه اتفاق افتاده که  
ترا تا این اندازه غمگین کرده است.»

بازرگان گفت: «وقتی پیام ترا به  
طوطیان گفتم یکی از آنها بر خود لرزید  
و از شاخ بر زمین افتاد. من از گفته خود  
پشیمان شدم ولی پشیمانی سود نداشت،  
آن طوطی نازک دل از غصه هلاک شد.»  
همینکه سخن بازرگان پایان رسید  
طوطی در قفس بر خود لرزید و مانند



مردگان افتاد و دم فرو کشید. بازرگان  
 از دیدن آن حالت فریاد کشید و شیون  
 سر داد، ولی طوطی مرده بود و با ناله و  
 شیون زندگی از سر نمی گرفت. بازرگان  
 ناچار در قفس را باز کرد و طوطی را بیرون  
 انداخت. طوطی بشتاب پرواز کرد و بر  
 شاخ درخت نشست. بازرگان دهانش از  
 تعجب باز مانده بود و نمی دانست چه  
 بگوید. طوطی رو به بازرگان کرد و



گفت: «از تو سپاسگزارم که بهترین ارمغان را برای من آوردی. این ارمغان، آزادی  
 بود. آن طوطی با عمل خود به من یاد داد که چگونه خود را آزاد سازم.»

اقتباس از مثنوی مولوی، شعر از مولوی

ارمغان = سوغات

افسرده = پژمرده، اندوهگین

این چرا کردم = این کار را چرا کردم

برخوردار = بهره مند

بشتاب = با عجله

بی کم و کاست = بدون کم و کسر

توقف کرد = ایستاد

خوش آهنگ = خوش آواز

در گذر = صرف نظر کن

دم فرو کشید = خاموش شد

رفتم در هلاک جانور = کاری کردم که باعث مرگ جانور (طوطی) شد.

سرسبز = تر و تازه، خرم

سوختم = سوزاندم

شیون = ناله و زاری

گذار = گذر، عبور

گفت خام = سخنی که از روی فکر گفته نشود.

گفت خبر = گفتن خبر

ملامت = سرزنش

### پرسش :

۱ - وقتی که بازرگان می خواست به هندوستان برود طوطی از او چه خواست؟

۲ - چرا طوطی افسرده بود؟

۳ - فرق پرندeh ای که آزاد است با پرندeh ای که در قفس است چیست؟

۴ - آیا خوب است انسان پرندگان را در قفس نگه دارد؟

۵ - آیا طوطیان آزاد به حال طوطی در قفس مانده چاره ای اندیشیدند؟

- ۶- چرا یکی از طوطیان لرزید و از بالای درخت بر زمین افتاد؟
- ۷- چرا بازرگان گفت آنچه من دیده‌ام تو طاقت شنیدن آن را نداری؟
- ۸- طوطی از سخن بازرگان چه فهمید؟
- ۹- آیا بازرگان در حقیقت ارمغانی برای طوطی آورد؟
- ۱۰- آیا بازرگان فهمیده بود مقصود طوطی هندوستانی از لرزیدن و افتادن چه بود، به چه دلیل؟

به این نکته توجه کنید:

در جمله‌های «فرنگیس به دبستان می‌رود.» «اما مجید به دبستان نمی‌رود.» کلمه فرنگیس اسم شخصی است و شخص معینی را نشان می‌دهد. همچنین کلمه مجید اسم شخصی است و شخص معینی را نشان می‌دهد. می‌دانیم که فرنگیس و مجید اسم شخصی است. اما در این جمله‌ها کلمه دبستان، دبستان مخصوصی را نشان نمی‌دهد. دبستان عام است. همچنین وقتی که می‌گوییم: «کبوتر می‌پرد.» یا «درخت سایه دارد.» کلمه‌های کبوتر و درخت، کبوتر و درخت مخصوصی را نشان نمی‌دهد. کبوتر و درخت اسم عام است.

کلمه‌ای که با آن شخص نامعین یا چیز نامعین را نام می‌بریم اسم عام است.  
اسم عام همه افراد همجنس را نشان می‌دهد.

– پاسخ پرسشهای ۱، ۷، ۸ و ۱۰ را بنویسید.

– دو بیت شعر داستان را به نثر بنویسید.

– در دفتر خود دو ستون ترتیب دهید یکی برای اسم عام و یکی برای اسم خاص.

سپس هر یک از این اسمها را در ستون مخصوص آن زیر هم بنویسید:

سگ ، درخت ، پروین ، تبریز ، درس ، پسر ، مادر ،  
 سرباب ، شتر ، مرغ ، علف ، ابوعلی سینا ،  
 کاغذ ، مشهد ، سعدی ، گیاه ، فردوسی ، رازی ،  
 هوا ، گرامام بل ، دهقان ، کلید ، مورچه ، گلس ،  
 جعفر ، البرز ، لباس ، رستم .

مثال:

اسم خاص	اسم عام
پروین	سگ
تبریز	درخت

– خلاصه داستان را بنویسید.

## خود را بیازمایید (۶)

الف) جواب این سؤاها را بنویسید:

- ۱ - گالیله که بود؟
- ۲ - آیا سطح ماه صاف و هموار است یا تپه و دره دارد؟
- ۳ - حسین بهزاد در چه نوع نقاشی استاد بود؟
- ۴ - «گفت خام» در این شعر یعنی چه: «سوختم بیچاره را زین گفت خام»؟
- ۵ - داستان «بهترین ارمغان» از چه کتابی اقتباس شده است؟

ب) با این ده کلمه پنج کلمه جدید بسازید:

سر ، خوش ، شکفت ، سر ، انگیز ، بستگی ، دل ،  
آبنگ ، سبز ، نشین .

ج) برای هر یک از این کلمه ها یک کلمه هم معنی پیدا کنید و با هر یک جمله ای بسازید:

موافق، پهناور، ارمغان، ملامت، گرامی، آوازه، واپسین.

مثال: موافق، سازگار

آب و هوای ایران به هر آدمی سازگار است.

د) از میان این کلمه ها اسمهای عام را جدا کنید و بنویسید:

حسین، تهران، مداد، شهر، کتاب، منیژه، سیمیندخت، کبوتر، هوا، سهراب، کاغذ.  
درخت، اصفهان، کوه.



## باران

باز باران ،

باثرانه\* ،

باگهرهای فراوان ،

می خورد بر بام خانه .

یادم آرد روز باران ،

گردش یک روز دیرین ،

خوب و شیرین ،

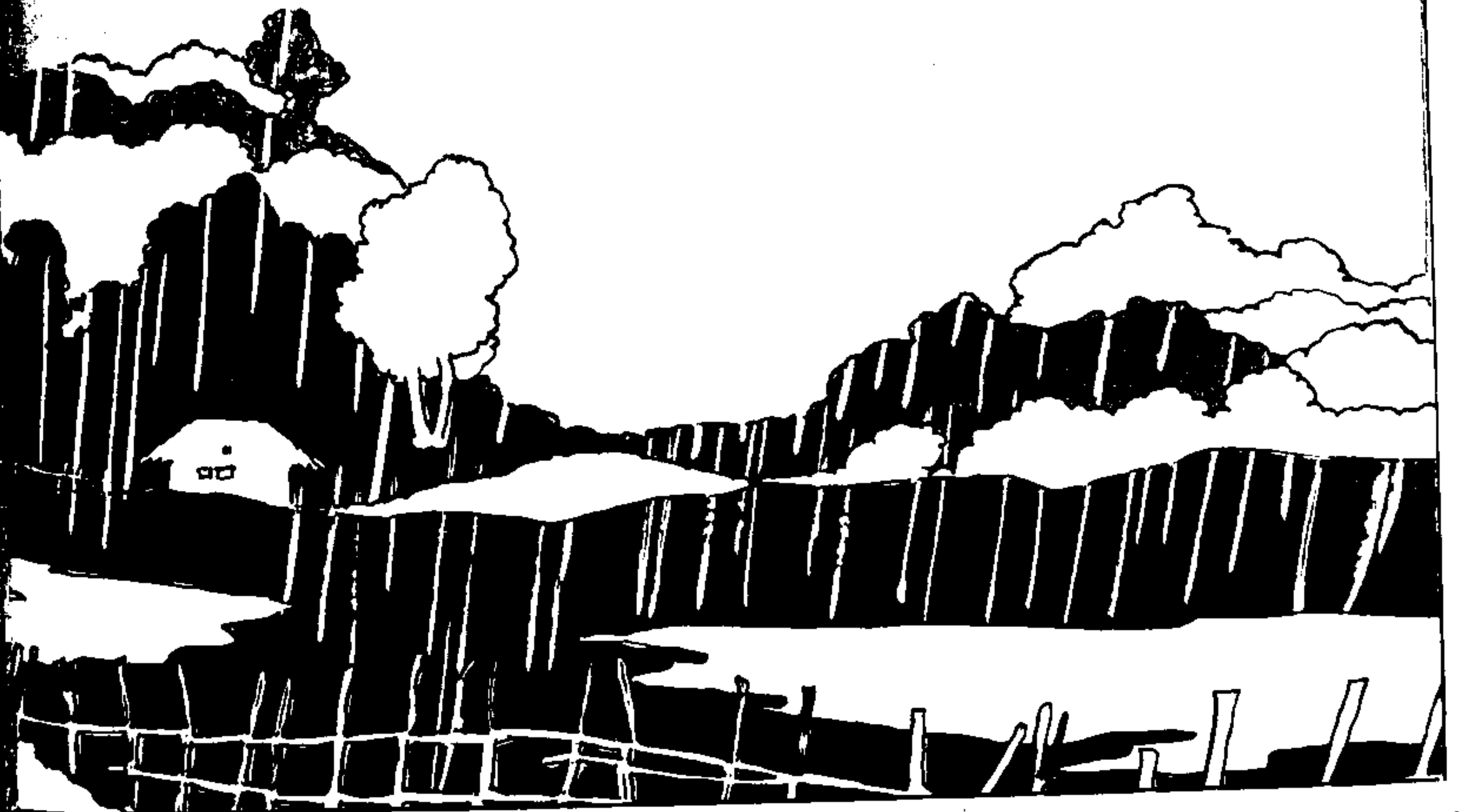
توی بچه‌های گیلان\* .

کودکی ده ساله بودم ،

شاد و خرم ،

نرم و نازک ،

چُست و چابک .



سسیم آبریزد

از لب باد وزنده ،

داستانهای نهانی ،

رازهای زندگانی .

برق چون شمشیران ،

پاره می کرد ابرها را ،

تندر دیوانه ، غران ،

مشت می زد ، ابرها را .

جنگل از باد گریزان ،

چرخهای زود چوریا ،

دانه های گردباران ،

پهن می گشتند هر جا .



سبزہ در زبردختان ،

رفقہ رفقہ گشت دریا ،

توی این دریای جوشان\* ،

جنگل وارونہ پیدا .

بس گوارا بود باران ،

به ! چه زیبا بود باران !

می شنیدم اندر این گوہر فشانہ\* ،

رازهای جاودانی\* ، پندهای آسمانی :

- « بشو از من ، کودک من !

پیش چشم مرد فردا ،

زندگانی - خواه تیره ، خواه روشن -

ہست زیبا ، ہست زیبا ، ہست زیبا .»

گلچین گیانی



برآن = بُرنده، تیز

ترانه = سرود، آواز

تندر = غرّش ابر، گاهی که دو ابر به هم نزدیک می‌شوند، میان آنها جرقه‌ای بوجود می‌آید و در نتیجه صدایی شنیده می‌شود که آن را تندر یا رعد می‌گویند.

تو = داخل

جاودانی = همیشگی

جوشان = جوشنده

چست = چابک، جلد

دیرین = قدیم، گذشته

غرّان = غرّش کننده، فریاد کننده

گریزان = فرار کننده

گوهر فشانی = گوهر پاشی، پاشیدن گوهر

گهر = گوهر، مروارید

گیلان = یکی از استانهای شمالی ایران

وارونه = سرنگون، واژگون

وزنده = آن که می‌وزد. باد وزنده، یعنی: بادی که می‌وزد

پرسش:

۱ - شاعر صدای باران را به چه تشبیه کرده است؟

- ۲ - شاعر دانه‌های باران را به چه تشبیه کرده است؟
- ۳ - روز بارانی چه چیز را به یاد شاعر می‌آورد؟
- ۴ - شاعر دویدن خود را به دویدن چه حیوانی تشبیه کرده است؟
- ۵ - شاعر از پرنده و باد چه می‌شنیده است؟
- ۶ - شاعر برق را به چه تشبیه کرده است؟
- ۷ - چرا شاعر تندر را دیوانه نامیده است؟
- ۸ - چرا سبزه‌زیر درختان رفته رفته دریا شد؟
- ۹ - منظور شاعر از اینکه می‌گوید: «توی این دریای جوشان، جنگل وارونه پیدا» چیست؟
- ۱۰ - به نظر شاعر رازهای جاودانی و پندهای آسمانی چیست؟

### تمرین:

- از روی شعر یک بار با خطّ خوش بنویسید.
- پرسشهای درس را در دفترتان بنویسید و پاسخ هر یک را در مقابل آن بنویسید.
- تشبیههایی را که در این شعر بکار رفته است جدا کنید و در جدولی به شکل زیر بنویسید.

در کدام شعر؟	چه تشبیه شده است؟	به چه تشبیه شده است؟
باز باران، با ترانه	صدای باران	ترانه

- شعر را حفظ کنید.

## چهار نقاش بزرگ

(۱)

روزی بهار، تابستان، پاییز و زمستان با هم به گفتگو پرداختند. صحبت از این بود که هر کدام که بهتر نقاشی کند باقی بماند و نقاشی کند و آن سه تن دیگر دست از نقاشی بردارند. گفتگوی آنها بالا گرفت تا اینکه تصمیم گرفتند خورشید جهان افروز را به داوری انتخاب کنند، چه، خورشید در بلندترین نقطه‌های آسمان زندگی می‌کند و در عمر خود شگفتیهای بسیار دیده است و بهتر می‌تواند خوب و بد و زشت و زیبا را از هم تشخیص دهد.

خورشید پذیرفت که بین آنان داوری کند. به این ترتیب هنرمندان شروع به کار کردند.

اول، بهار زیبا و دل‌انگیز قلم به دست گرفت. نخست دستی به شاخه‌های درختان هلو، بادام، سیب و درختان دیگر برد و بر آنها گردنبندهای دراز گلی رنگ و نقره‌ای آویخت.

در جنگل با رنگ نیلی، گودالهای کوچک و بزرگ بهاری ایجاد کرد و در اطراف این گودالها نخستین گلهای بهاری، نرگس و بنفشه را پراکنده ساخت. در اینجا و آنجا حشرات گوناگون ترسیم کرد که از شکافها و درزها سر بیرون می‌کشند. نخستین زنبورهای عسل و پروانه‌ها را بر روی گلها و پرندگان را در دشتها و جنگلها در پرواز نشان داد.

بر روی شاخه‌های نازک درختان لانه مرغ نقاشی کرد. بلبل را در شاخسار، خرگوش را در جنگل، غوک را در استخر و حیوانات دیگر را اینجا و آنجا نشانید.



در اینجا بود که بهار با خود گفت بگذار خورشید به این تابلو نگاه کند و لذت ببرد و ببیند که چگونه همه جا رنگ زندگی به خود گرفته است. بگذار خورشید داوری کند که آیا می توان تابلوی شادی افزاتر و زیباتر از این ساخت؟! خورشید از پس ابر خاکستری رنگ نگاهی افکند. با اینکه او در آسمان بیکران گردش فراوان کرده و شگفتیهای بسیار دیده بود، اما از دیدن تابلو بهار متعجب شد.

دیگر هنگام آن رسیده بود که بهار جای خود را به نقاش هنرمند دیگری بدهد. دومین نقاش، تابستان گرم، دست به کار شد. تابستان با رنگ سبز تیره سراسر جنگل را رنگ آمیزی کرد و با رنگ سبز سیر چمنزارها و کوهستانها را پوشانید. فقط برای رودخانه ها و دریاچه ها رنگ آبی روشن انتخاب کرد. برشاخه های

درختان میوه، چندان سیب گلگون و گلابی و میوه‌های دیگر آویخت که شاخه‌ها  
تاب نیاوردند و به سوی زمین خم شدند. کنار جنگل و مزرعه‌ها را با بوته‌های انبوه  
تمشک زینت داد.

دشت را از خوشه‌های طلایی رنگ گندم پوشانید. مزارع را به رنگ زرد  
طلایی در آورد. وزش باد را نشان داد که خوشه‌های رسیده را خم کرده است.  
تابلو تابستان هم بسیار زیبا از کار درآمد. حالا دیگر این نقاش هنرمند  
می‌توانست کار هنری خود را به خورشید تابان نشان دهد.

خورشید جهان افروز از پشت ابرهای سفید کم رنگ تماشا کرد و لذت برد و  
آرزو کرد که ای کاش هیچگاه چشم از جنگل سبز رنگ و از سطح نیلگون رودخانه‌ها  
و دریاچه‌ها بر نمی‌داشت.

اما وقت آن شده بود که تابستان نیز جای خود را به هنرمند و نقاش سوه

بسپارد.





## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

از کار در آمد = تهیه شد، آماده شد

انبوه = به هم پیوسته و زیاد

بالا گرفت = زیاد شد

تاب نیاوردند = طاقت نیاوردند

ترسیم کرد = نقاشی کرد

تمشک = نوعی درخت کوچک

جهان افروز = روشن کننده جهان

داوری = قضاوت

درز = شکاف باریک

دست به کار شد = مشغول شد

دل انگیز = خوب، زیبا

شادی افزا = زیاد کننده شادی

شگفتی = چیز تعجب آور

کار هنری، در اینجا = تابلو

گلی رنگ = قرمز رنگ

مزارع = مزرعه‌ها، کشتزارها

نیلگون = به رنگ نیل، آبی سیر

## پرسش :

- ۱ - در این داستان، نویسندہ، فصلها را به چه تشبیه کرده است؟
- ۲ - فصلها در بارهٔ چه گفتگو می کنند؟
- ۳ - چرا فصلها خورشید را به داوری انتخاب کردند؟
- ۴ - چرا اول بہار قلم به دست گرفت؟
- ۵ - منظور از «بہار بر درختان گردنبندہای دراز گلی رنگ و نقرہای آویخت» چیست؟
- ۶ - بہار حشرات را چگونه نشان داد؟
- ۷ - وقتی کہ بہار تابلو خود را تمام کرد با خود چه گفت؟
- ۸ - وقتی کہ شما نقاشی می کنید در روی کاغذ یا مقوای نقاشی می کنید. بہ نظر شما بہار در روی چه نقاشی کرد؟
- ۹ - «ہمہ جارنگ زندگی بہ خود گرفته است» یعنی چه؟
- ۱۰ - اگر شما منظرہای از فصل بہار را نقاشی کنید بیشتر چه چیزهایی را نشان می دهید؟
- ۱۱ - تابستان بر روی درختان چه آویخت؟
- ۱۲ - تابستان دشت را با چه پوشانید؟
- ۱۳ - آیا خورشید تابلو تابستان را پسندید؟ این را از کجا می گوئید؟

بہ این نکتہ توجہ کنید:

پروین بہ پرویز گفت: من دیروز برادر ترا در کتابخانہ دیدم.

پرویز پرسید: کدام برادرم را؟

پروین گفت: برادر بزرگ ترا دیدم.

در این جمله پروین برای اینکه در باره کلمه برادر بیشتر توضیح بدهد، کلمه بزرگ را به آن اضافه کرد. کلمه بزرگ صفت است.

همچنین در جمله «اول، بهار زیبا و دل‌انگیز قلم به دست گرفت.» زیبا و دل‌انگیز صفت است و با این دو کلمه در باره بهار بیشتر توضیح داده‌ایم.

کلمه‌ای که در باره اسم توضیحی می‌دهد و حالت آن را بیان می‌کند صفت نامیده می‌شود.

### تمرین:

– منظور نویسنده از نوشتن این عبارت: «تابستان دشت را از خوشه‌های طلایی رنگ گندم پوشانید و مزارع را به رنگ زرد طلایی در آورد.» این است که در تابستان دشتها از خوشه‌های گندم پر می‌شود و مزرعه‌ها به رنگ زرد درمی‌آید.

شما هم عبارت‌های زیر را بدقت بخوانید و منظور نویسنده را با جمله‌های ساده‌ای بنویسید:

۱ – بهار در جنگل، با رنگ نیلی، گودالهای کوچک و بزرگ بهاری ایجاد کرد.  
۲ – بهار در اطراف گودالهای کوچک و بزرگ نخستین گل‌های بهاری، نرگس و بنفشه را پراکنده ساخت.

۳ – تابستان بر روی درختان میوه، چندان سیب و گلابی و میوه‌های دیگر آویخت که

شاخه‌ها تاب نیاوردند و به سوی زمین خم شدند.

۴- بهار نخست دستی به شاخه‌های درختان ... برد و بر آنها گردنبندهای دراز

گلی رنگ و نقره‌ای آویخت.

- نام رنگها، گلها، درختان و جانورانی را که در این درس بکار رفته است پیدا

کنید و هر دسته را جداگانه بنویسید.

- در این جمله‌ها و عبارتها به جای نقطه‌ها صفت مناسب بگذارید و از روی آنها

یک بار بنویسید:

۱- من سیب . . . دوست دارم .

۲- خواهر . . . من هنوز به مدرسه نمی‌روم .

۳- انگور . . . ترش است ولی انگور رسیده شیرین است .

۴- بهار کودالهای . . . ایجاد کرد .

۵- بهار بر روی شاخه‌های . . . درختان لانه مرغان را نقاشی کرد .

۶- آیا می‌توان تابلوی . . . تر از این ساخت ؟

۷- تابستان . . . دست به کار شد .

۸- خورشید از پشت ابرهای . . . تابو تابستان را تماشا کرد .

۹- آرزو کرد که همچگاه چشم از جنگل . . . برنی داشت .

- با این ده کلمه پنج کلمه جدید بسازید:

جان ، دل ، شادی ، نیل ، گل ، افزا ، گون ،  
انگیز ، افروز ، گون .

## چهار نقاش بزرگ

(۲)

نقاش سوم، پاییز، برای کار خود رنگهای روشنی انتخاب کرد و قبل از همه با این رنگها به سراغ جنگل رفت و در همانجا دست به کار نقاشی تابلو خود شد. بعضی درختان را با رنگ زرد لیمویی پوشانید و بعضی دیگر را به رنگ ارغوانی\* در آورد.

پاییز تمام درختان جنگلها و باغها و بوته‌ها را بنا به سلیقه خود به طرز زیبایی تزیین کرد. بعضی را با رنگ زرد و برخی را با قرمز روشن. فقط کاجها و سروها و صنوبرها را نمی‌دانست چگونه رنگ آمیزی کند. به خود گفت «بگذار اینها همانطور که هستند باقی بمانند.» و این بود که کاجها و سروها و صنوبرها به همان رنگ سبز تیره تابستانی باقی ماندند.

جنگل در رنگ آمیزی ألوان\* این نقاش چیره‌دست\* مجلل‌تر و زیباتر از پیش شد. آنگاه پاییز به نقاشی مزارع و دشتها پرداخت. در مزارع، گندمهای زرین را جمع‌آوری کرد و به صورت توده‌های بزرگ خرمن در آورد. در دشتها علفهای انبوه را جارو کرد و از آنها برجها برپا ساخت.



پرنندگان و جانوران کوچک را در حال تلاش و کوشش نقاشی کرد. نقاش هنرمند زحمت می کشید و مدام رنگهای تازه‌ای برای تزیین تابلو خود پیدا می کرد. با ابرهای خاکستری رنگ آسمان را می پوشاند و نشان می داد که قطره‌های سرد باران بر گهای درختان را جلا داده است\*. بر روی سیمهای نازک تلگراف و تلفن در طول جاده‌ها دسته دسته پرستوهای مهاجر\* را می نشانند.

خورشید تابان از پشت ابر تیره نگاهی افکند. در زیر نگاه نوازش بار\* او بناگاه سراسر تابلو پاییز به شادی و تبسم در آمد.

خورشید نگاه می کرد و نمی توانست چشم بردارد و با خود می اندیشید که پاییز چه زیبا جنگلها و مزرعه‌ها را با رنگهای گوناگون تزیین کرده است!

آنگاه زمستان قلم به دست گرفت. او با خود گفت تا زمانی که من کارم را تمام نکرده‌ام خورشید نباید تابلو مرا ببیند. این بود که اول ابرهای ضخیم خاکستری رنگی در آسمان پهن کرد و زمین را از نظر خورشید ناپدید ساخت. زمستان در یک روز، تمام سطح زمین را با رنگ سفید و براق پوشاند.

کوهها و دشتها لباس سفید به تن کردند، سطح رودخانه‌ها از قشر نازک یخ پوشیده شد.

زمستان در کوهها و دره‌ها با کفشهای بزرگ و نرم خود قدم برمی داشت. آهسته و بیصدا، گاه در اینجا و گاه در آنجا تابلو شگفت‌انگیز خود را کامل می کرد.

بر روی صنوبرها و کاجها پوشش سنگینی از برف پوشانید و کلاه سفید آنها را تا روی ابرویشان پایین کشید و بر تن شاخه‌ها پیراهن کوتاه کرکی آویخت.



آن وقت درختها کنار یکدیگر با اُبّهت و جلال ایستادند.

زمستان در زیر درختان و بر روی برفها نقش و نگارها و جای پایهای مختلف نقاشی کرد: جای پای خرگوش در یک سو دیده می شد، در سوی دیگر جای پای کبک، و آن دورها جای پای گرگ.

زمستان نیز تابلو خود را بسیار زیبا و دل انگیز نقاشی کرد. اکنون می توانست آن را به خورشید نشان دهد.

خورشید ابرهای ضخیم خاکستری رنگ را به کنار زد و نگاهی به تابلو زمستان انداخت. در زیر نگاه پرنوازش او دشتها و جنگلها و درّه ها زیباتر خود نمایی می کردند. هر یک از این تابلوها در جای خود زیبا بودند. داوری در میان آنها دشوار بود و نمی شد تشخیص داد که زیباترین آنها کدام است. پس خورشید چنین گفت: ای نقاشان چیره دست! تابلوهای شما چنان زیباست که دریغ است که مردم یکی از آنها را نبینند. هر چهار تن بنوبت نقاشی کنید و اثر شگفت انگیز خود را بوجود آورید. بگذارید همه مردم نقاشیهای شما را بموقع، با جلوه خاصی که دارد نظاره کنند و از تماشای آن لذت ببرند.

از اسکره بیتسکی

ارغوانی = به رنگ ارغوان، سرخ تیره  
 الوان = رنگارنگ  
 تبسم = لبخند  
 جلا داده است = روشن و براق کرده است  
 جلوه = رونق، آرایش  
 چیره دست = استاد، ماهر  
 قشر = پوسته، پوشش  
 مجلل = باشکوه  
 مهاجر = کوچ کننده  
 نگار = نقش، تصویر  
 نوازش بار = پرنوازش

### پرسش :

- ۱ - پاییز برای کار خود چه رنگهایی انتخاب کرد؟
- ۲ - پاییز درختان را با چه رنگی پوشانید؟
- ۳ - جنگل در رنگ آمیزی پاییز چگونه بود؟
- ۴ - پاییز بعد از جنگل به سراغ چه رفت؟
- ۵ - پاییز جانوران کوچک و پرندگان را چگونه نشان داد؟



۶ - پاییز در روی سیمهای تلگراف و تلفن چه نشانید؟

۷ - زمستان آسمان را با چه نوع ابری پوشانید؟

۸ - زمستان چه رنگی برای رنگ آمیزی بکار برد؟

۹ - زمستان جای پای چه حیوانهایی را نقاشی کرد؟

۱۰ - چرا داوری در میان تابلوها دشوار بود؟

۱۱ - خورشید سرانجام چگونه داوری کرد؟

### تمرین:

تشبیههایی که در این جدول نشان داده شده است، در کدام جمله ها یا عبارتهای درس بکار رفته است. آنها را پیدا کنید و در جدولی مانند این جدول بنویسید:

جمله یا عبارت	چه تشبیه شده است؟	به چه تشبیه شده است؟
تابش خورشید	نگاه	شاد شدن و تبسم
روشن شدن و برق زدن تابلو	لباس سفید	آدمی که کفش بزرگ
برف	و نرم پوشیده است	کلاه سفید
زمستان	برف روی درختان	

– ده اسم و صفت از درس پیدا کنید و آنها را به شکل این جدول بنویسید:

اسم و صفت باهم	اسم	صفت
قطره‌های سرد	قطره‌ها	سرد

– جواب این سؤاها را بنویسید:

۱ – چرا نویسنده نوشته است: پاییز کاجها و سروها و صنوبرها را به رنگ خودشان

باقی گذاشت؟

۲ – چرا نویسنده نوشته است: پاییز پرندگان و جانوران کوچک را در حال تلاش و

کوشش نقاشی کرد؟

۳ – چرا نویسنده نوشته است: زمستان گفت تا زمانی که من کارم را تمام نکرده‌ام

خورشید نباید تابلو مرا ببیند؟

۴ – چرا نویسنده نوشته است: خورشید به نقاشان گفت: هر چهار تن بنوبت نقاشی

کنید.

– کدام فصل را بیشتر دوست دارید، آن را وصف کنید و در نوشته خود از کلمه‌ها و

تشبیهایی که در این دو درس بکار رفته است استفاده کنید.

## خود را بیازماید (۷)

الف) جواب این سؤاها را بنویسید:

- ۱ - شعر باران از زبان چه کسی گفته شده است؟
  - ۲ - شعر باران، روز بارانی را در کجا نشان می دهد؟
  - ۳ - به نظر شما «مرد فردا» کیست؟
  - ۴ - در درس چهار نقاش بزرگ، چرا نویسنده فصلها را به نقاش تشبیه کرده است؟
  - ۵ - در درس چهار نقاش بزرگ، پاییز چه درختانی را به رنگ خود باقی گذاشت؟
- ب) از میان این کلمه ها، صفتها را جدا کنید و با هر یک جمله ای بسازید:

باران، زیبا، دل انگیز، جنگل، شیرین، رفته بودم، بزرگ، کوچک، ابن سینا، نازک، حسین، گرم، مزرعه، گندم، سرد، سفید، دست، ضخیم، منیژه، خوب، چابک.

ج) در هر یک از این شعرها چه تشبیهی وجود دارد:

- ۱ - با دو پای کود کانه، می دویدم همچو آهو
- ۲ - برق چون شمشیر بران، پاره می کرد ابرها را،
- ۳ - جنگل از باد گریزان، چرخها می زد چو دریا

د) کلمه ها و ترکیبهای زیر:

قشر، دل انگیز، بالا گرفت، داوری، درینج، جهان افروز،

از این جمله ها و عبارتها افتاده است. آنها را در جای خود بگذارید و از روی جمله ها و عبارتهای کامل شده یک بار بنویسید:

۱- دانش آموزان درباره کتابهایی که خوانده بودند صحبت می کردند. گفتگوی آنها . . . .

- ۲- . . . است که مردم این تابلو را اینستند .
- ۳- خورشید پذیرفت که بین چهار تقاش بزرگ . . . کند .
- ۴- چمن در بهار منظره ای . . . پیدامی کند .
- ۵- خورشید . . . همه جا را روشن کرده بود .
- ۶- در زمستان سطح رودخانه ما از . . . نازک بخی پوشیده می شود .



## به حیوانات آزار نرسانیم

اگر شیخنتی و مردانه رو  
به ده برد انبان گندم به دوش  
که سرکشته هر گوشه ای می دوی  
به ناوای خود بارش آورد و گفت:  
پراکنده گردانم از جای خویش

یکی سیرت نیکردان شنو  
که بشلی ز جانوت گندم فروش  
نگه کرد و موری در آن غله دید  
ز رحمت بر او شب نیارست خفت  
مروت نباشد که این مور ریش

بوستان سعدی



### کلمات نازہ

انبان = کیسہ بزرگ از پوست گوسفند

بازش آورد = او را باز آورد

پراکنده گردانم = آوارہ کنم

حانوت = دکان

رحمت = مہربانی

ریش . در اینجا = ناراحت

سرگشته = حیران، سرگردان

سیرت = خو، عادت

شبلی = نام مردی دانا کہ در قدیم زندگی می کرده است .

غلہ = گندم و جو و دانہ های مانند اینها

ماوا = جا

مردانہ رو = جوانمرد، بخشندہ

مروّت = جوانمردی، انسانیت

نیارست خفت = نتوانست بخواهد

نیکمردان = مردان نیک (خوب)

یکی در شعر «یکی سیرت نیکمردان شنو» = یک حکایت

### پرسش :

- ۱ - شبلی از دکان گندم فروش چه به ده می برد؟
- ۲ - شبلی در میان گندم چه دید؟
- ۳ - مور در میان گندم در چه حال بود؟
- ۴ - چرا شبلی شب نتوانست بخواهد؟
- ۵ - سرانجام شبلی مور را چه کرد؟
- ۶ - شبلی وقتی که مور را به جای خود می آورد چه گفت؟
- ۷ - این شعر از چه کتابی نقل شده است؟
- ۸ - بوستان چه کتابی است؟
- ۹ - «نیارست خفت» یعنی چه؟

### تمرین :

- داستان درس را به نثر بنویسید.
- از روی شعر یک بار با خطّ خوش بنویسید.
- شعر را حفظ کنید.

# داستان کاوہ آہنگر

(۱)

ایرانیان قدیم از پدران خود داستانہایی نقل می کردند و بہ آنها علاقہ داشتند. این داستانہا را فردوسی شاعر بزرگ ایران در شاہنامہ بشعر در آورده کہ تاریخ داستانی ایران است. داستان رستم و سہراب کہ سال گذشتہ خواندیم و داستان کاوہ آہنگر کہ در اینجا می خوانیم از این داستانہاست.

جمشید پادشاہی بزرگ و توانا بود. در روزگار او مردمان آسودہ بودند و جہان چون باغ آراستہ شدہ بود.

در اواخر پادشاہی جمشید بود کہ ضحاک تازی بدنیآ آمد.

ضحاک فرزند امیری عادل بہ نام «مرداس» بود. اہریمن کہ در جہان جز فتنہ و آشوب کاری نداشت کمر بہ گمراہ کردن ضحاک جوان بست.

چون ضحاک پادشاہ شد، اہریمن خود را بہ صورت جوانی خردمند و خوش - سخن آراست و نزد ضحاک رفت و گفت: «من مردی ہنرمندم و ہنرم ساختن

خورشہا و غذاہای شاہانہ است.» ضحاک ساختن غذا و آراستن سفرہ را بہ او واگذار کرد. اہریمن سفرہ بسیار رنگینی با غذاہای لذیذ و گوناگون آمادہ کرد. ضحاک

خشنود شد. روز دیگر سفرہ رنگین تری فراہم کرد و ہر روز غذای بہتری می ساخت. روز چہارم ضحاک شکم پرور چنان شاد شد کہ رو بہ جوان کرد و گفت:

«ہر چہ آرزو داری از من بخواہ.»

اہریمن کہ در دنبال چنین فرصتی بود گفت: «شاہا، دل من از مہر تو لبریز



است و جز شادی تو چیزی نمی خواهم. تنها یک آرزو دارم و آن اینکه اجازه دهی دو کتف ترا از راه بندگی ببوسم. «ضحاک اجازه داد. اهریمن لب بر دو کتف شاه گذاشت و ناگاه از روی زمین ناپدید شد.

بر جای لبان اهریمن بر دو کتف ضحاک دو مار سیاه روید. مارها را از بن بریدند. اما فوراً به جای آنها دو مار دیگر روید. ضحاک پریشان شد و در پی چاره افتاد. پزشکان هر چه کوشیدند سودمند نشد.

وقتی همه پزشکان درماندند، اهریمن خود را به صورت پزشکی ماهر در آورد و نزد ضحاک رفت و گفت: «بریدن ماران سودی ندارد. داروی این درد مغز سر انسان است. برای آنکه ماران آرام باشند و گزندی نرسانند چاره آن است که هر روز دو تن را بکشند و از مغز سر آنها برای ماران غذا بسازند، شاید از این راه ماران سرانجام بمیرند.»



چنان بید که هر شب دو مرد جوان      چه کھتر چه از تخته پهلوان  
 خورشگر بردی به ایوان شاه      وز ساختی راه درمان شاه  
 بکشتی و مغزش برودن آختی      مرآن از دھا را خوش ساختی

در این وقت که جمشید پیر شده بود ضحاک فرصت را غنیمت دانست و به ایران تاخت. جمشید تاب نبرد نیاورد و گرفتار شد. ضحاک سالیان دراز به ظلم و بیداد پادشاهی کرد و گروه بسیاری از مردم بیگناه را برای خوراک ماران به کشتن داد. کینه او در دلها نشست و خشم مردم بالا گرفت. یک شب که ضحاک در کاخ شاهی خفته بود خواب آشفته‌ای دید. خوابگزاران را به بارگاه خواست و خواب خود را باز گفت. یکی از خوابگزاران گفت: «شاه، معنی خواب این است که روزگار تو به آخر رسیده و دیگری به جای تو بر تخت شاهی خواهد نشست. «فریدون» نامی در جستجوی تاج و تخت شاهی برمی آید و ترا از پای درمی آورد و در بند می کشد.» از شنیدن این سخنان ضحاک بیهوش شد. چون بخود آمد در فکر چاره افتاد. پس دستور داد تا سراسر کشور را بجویند و فریدون را بیابند و پیش او آورند.

آراسته شده بود = زینت داده شده بود

از دھا = مار

اھریمن = موجودی کہ بہ عقیدۂ ایرانیان قدیم ہمہ بدیھا از او بود.

ایوان = کاخ

بارگاہ = کاخ شاھان

بیرون آختی = بیرون می آخت. بیرون می کشید

بکشتی = می کشت

بیداد = ظلم

تازی = عرب

تخمہ = اصل و نسب

خوابگزار = آن کہ خواب را معنی می کند.

خورش = غذا. خوردنی

خورشگر = آشپز

ساختی = می ساخت

کشف = دوش

گمراہ گمراہ کردن . . . بست = آمادہ شد کہ گمراہ بکند.

کھتر = کوچکتر

مراں ژدھا را = برای آن مار

پرسش :

۱ - ضحاک کہ بود؟

۲ - ضحاک کی دنیا آمد؟

- ۳- به عقیده ایرانیان قدیم اهریمن که بود؟
- ۴- به عقیده ایرانیان قدیم کار اهریمن چه بود؟
- ۵- وقتی که ضحاک شاه شد اهریمن چه کرد؟
- ۶- اهریمن به چه مقصودی برای ضحاک خورشهای لذیذ پخت؟
- ۷- چرا اهریمن دو کتف ضحاک را بوسید؟
- ۸- وقتی که پزشکان از درمان کردن ضحاک درماندند اهریمن چه کرد؟
- ۹- ضحاک چگونه پادشاهی بود؟
- ۱۰- چرا کینه ضحاک در دلها نشست؟
- ۱۱- یکی از خوابگزاران در باره خواب ضحاک چه گفت؟
- ۱۲- از شنیدن سخن خوابگزار چه حالی به ضحاک دست داد؟
- ۱۳- ضحاک پس از آنکه بخود آمد چه کرد؟

### تمرین:

- صفت‌هایی از درس پیدا کنید و در این جمله‌ها به جای نقطه‌ها بگذارید و از روی

آنها یک بار بنویسید:

- ۱- جمشید پادشاهی . . . و . . . بود .
- ۲- داستانهای قدیمی را فردوسی شاعر . . . ایران بشعر آورده است .
- ۳- ضحاک فرزند امیری . . . به نام مرداس بود .
- ۴- اهریمن خود را به صورت جوانی . . . و . . . آراست .

- ۵- اہرین غذائی . . . و . . . آمادہ کرد .  
 ۶- روز دیگر سفرہ . . . تری فراہم کرد .  
 ۷- بروکتف ضحاک دوما . . . روید .  
 ۸- اہرین خود را بصورت پزشکی . . . درآورد .  
 ۹- ضحاک سالیان . . . پادشاہی کرد .  
 ۱۰- یک شب ضحاک خوابی . . . دید .

روی شعر درس یک زیر بنویسید.

یا ہر یک از این کلمہ ہا یک جملہ بسازید:

توانا ، خوردمند ، شکم پرور ، رنگین ، لبریز ، پریشان ، فرصت ،  
 در مانند ، غنیمت ، بالا گرفت .

شعر درس ۱ حفظ کنید.

تعیین کنید ہر کدام از این کلمہ ہا :

جمشید، پادشاہ، بزرگ، توانا، روزگار، بود، آسودہ، جهان، باغ، آمد، ضحاک، مرداس،  
 عادل، نداشت، اہرین، خوردمند، خوش سخن، آراست، می ساخت، مہر، نمی خواہم، راہ،  
 سیاہ، مہر، مر، دانست، فریدون، بخواہ، رنگین، سفرہ

فعل است یا اسم عام یا اسم خاص یا صفت. آنها را در جدولی بہ شکل زیر بنویسید:

فعل	اسم عام	اسم خاص	صفت
دید	غذ	کاوہ	آشفته

## داستان کاوہ آہنگر

(۲)

از ایرانیان مردی بود به نام «آتیین». زن وی «فرانک» نام داشت. فرانک فرزندی زاد. او را فریدون نام نهادند. فریدون چون خورشید تابنده بود و فرو شکوه جمشیدی داشت.

روزی از روزها مأموران ضحاک که در پی بخت برگشته‌ای برای مارهای کتف شاه می‌گشتند به آتیین برخوردند. او را ببند کشیدند و به جلاّد سپردند.

خردمند مأم فریدون چو دید	که بر بخت او بر، چنان بر رسید
روان کشت و دخت از روزگار	همی رفت گریان سوی مرغزار
بپیش نگهبان آن مرغزار	خروشید و بارید خون در کنار
بدو گفت کاین کودک شیرخوار	زمن روزگاری به زینهار دار
پروا ریش از مادر اندر پذیر	وزین کاو نغزش پرور بشیر

نگهبان مرغزار سه سال فریدون را نزد خود نگاه داشت. اما راز، پنهان نمود و به ضحاک خبر رسید که فریدون از شیر گاوی در مرغزاری پرورش می‌یابد. ضحاک مأموران خود را به دستگیری فریدون فرستاد. اما فرانک آگاه شد و بشتاب به مرغزار آمد و فریدون را برداشت و از بیم ضحاک رو به صحرا گذاشت و به جانب کوه البرز روان شد. در البرز کوه مردی به خواهش فرانک نگهداری و پرورش فریدون را بر عهده گرفت.

سالی چند گذشت، فریدون جوانی قد بلند و دلاور شد، اما نمی‌دانست فرزند

کیست. چون شانزده ساله شد از کوه به دشت آمد و نزد مادر خود رفت و از او خواست تا بگوید پدرش کیست و از کدام نژاد\* است. فرانک راز پنهان را آشکار کرد.

فریدون چون شنید که ضحاک پدر او و هزاران ایرانی دیگر را کشته است خونش بجوش آمد و دلش پر درد شد و آتش کین\* در درونش شعله زد. رو به مادر کرد و گفت: «مادر، حال که ضحاک ستمگر روزگار ما را تباه کرده\* و این همه از ایرانیان را به کشتن داده است، من نیز روزگار او را تباه خواهم ساخت. دست به شمشیر خواهم برد و کاخ و ایوان او را با خاک یکسان خواهم کرد.»

\* \* \*

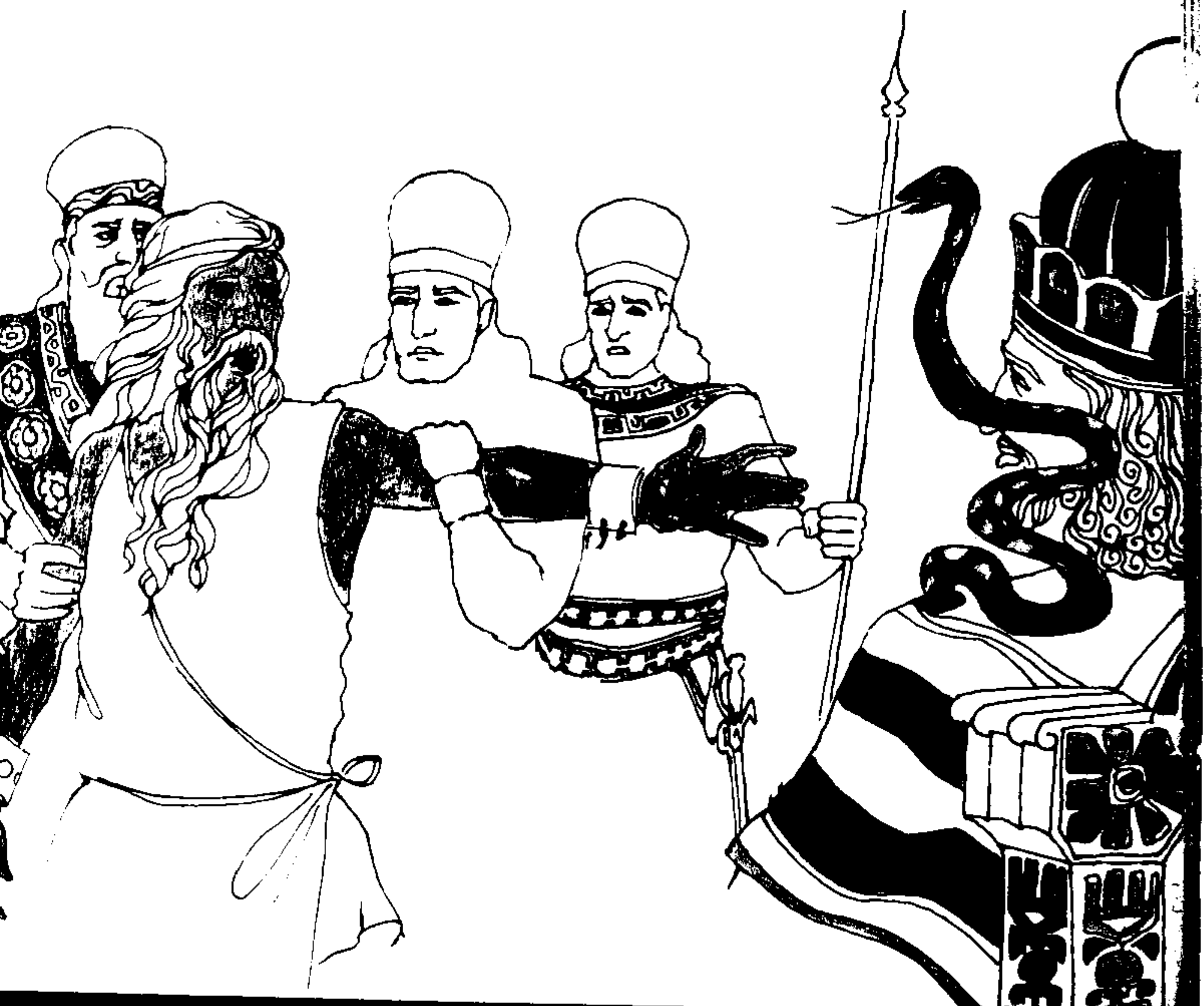
روزی ضحاک فرمان داد تا بارگاه را آراستند. خود بر تخت نشست و تاج بر سر گذاشت و دستور داد تا بزرگان شهر را حاضر کردند. آنگاه روی به آنان کرد و گفت: «شما آگاهید که من دشمنی بزرگ دارم که گرچه جوان است اما دلاور و زورمند است و در پی برانداختن\* تاج و تخت من است. جانم از اندیشه\* این دشمن همیشه در بیم است. باید چاره‌ای جست: باید گواهی نوشت که من پادشاهی دادگر\* و بخشنده‌ام، تا دشمن بهانه\* کین جویی\* نداشته باشد. باید همه بزرگان و نامداران این گواهی را امضا کنند.»

ضحاک ظالم و تندخو بود. از ترس خشمش همه جرأت خود را باختند\* و بر دادگری و نیکی و بخشنندگی ضحاک ستمگر گواهی دادند.

در همین هنگام خروش و فریادی در بارگاه برخاست و مردی آشفته و دست بر سر زنان پیش آمد و بی پروا فریاد بر آورد که «ای شاه ستمگر، من کاوه‌ام،

کاوه آهنگرم، عدل و داد تو کو؟ بخشندگی تو کجاست؟ اگر تو ستمگر نیستی چرا فرزندان مرا یکی یکی می کُشی؟ من هجده فرزند داشتم. همه را جز یک تن مأموران تو به جلاد سپردند. من آهنگری تهیدست و بی آزارم، چرا باید از ستم تو چنین آتش بر سرم بریزد؟ چرا باید هفده فرزند من قربانی ماران تو شوند؟ چرا دست از یگانه فرزندی که برای من مانده است بر نمی داری؟»

ضحاک از این سخنان بشگفت آمد و بيمش افزون شد. تدبیری اندیشید و چهره مهربان بخود گرفت و از کاوه دلجویی کرد و فرمان داد تا آخرین فرزند او را از بندرها کردند و باز آوردند و به پدر سپردند.





## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

اندرپذیر = قبول کن

باختند = از دست دادند

بارید خون در کنار = سخت گریه کرد

بر انداختن = از بین بردن

بر جفت او بر = بر جفت او (جفت = همسر)

به زنهاردار = به امانت نگاه‌دار

بی پروا = بدون ترس

پدروارش = مانند پدر او را

تباه کرده = پریشان کرده

جلاد = مأمور کشتن

دادگر = عادل

دلاور = دلیر

دلخسته = غمگین

زمن = از من

کاین = که این

کین = کینه، دشمنی

کین جویی = دشمنی

مام = مادر (خردمند مام، یعنی: مادر خردمند)

مرغزار = چمنزار

نامدار = مشهور

نژاد = اصل و نسب

نغز = خوب (وزین گاونغزش بیروربه شیر، یعنی: با شیر این گاو خوب اورا پرورش بدہ)

وزین = و از این

ہمی رفت = می رفت

پرسش:

- ۱۔ آتبین کہ بود؟
- ۲۔ سرانجام آتبین چه شد؟
- ۳۔ فریدون کہ بود؟
- ۴۔ فرانک وقتی کہ شوہرش کشتہ شد چه کرد؟
- ۵۔ وقتی کہ ضحاک فہمید فریدون در مرغزاری پرورش می یابد چه کرد؟
- ۶۔ وقتی کہ فریدون شانزدہ سالہ شد چه کرد؟
- ۷۔ فریدون بہ مادرش گفت می خواہد چه کند؟
- ۸۔ ضحاک از بزرگان خواست تا چه را امضا کنند؟
- ۹۔ کاوہ کہ بود؟
- ۱۰۔ وقتی کہ کاوہ بہ بارگاہ ضحاک آمد چه حالی داشت؟
- ۱۱۔ از فرزندان کاوہ چند تن را کشتند؟
- ۱۲۔ کاوہ بہ ضحاک چه گفت؟

به این نکته توجه کنید:

«فریدون جوانی قد بلند و دلاور شد.» یک جمله است. در این جمله در باره فریدون خبری داده ایم. «فریدون جوانی قد بلند و دلاور شد.» یک جمله خبری است.  
«فریدون چه کرد؟» هم یک جمله است. در این جمله در باره فریدون مطلبی پرسیده ایم.  
«فریدون چه کرد؟» یک جمله پرسشی است.

جمله ای که خبری را بیان می کند جمله خبری است. در آخر جمله خبری نقطه می گذاریم. جمله ای که در آن پرسشی باشد جمله پرسشی است. در آخر جمله پرسشی علامت پرسش (?) می گذاریم.

تمرین:

— جواب این سؤالها را بنویسید:

- ۱ - چرا فریدون می خواست کاخ و ایوان ضحاک را ویران کند؟
- ۲ - ضحاک چه صفتهایی داشت؟
- ۳ - چرا کاوه آشفته و دست بر سر زنان به بارگاه ضحاک آمد؟
- ۴ - به نظر شما چرا ضحاک از شنیدن سخنان کاوه بشگفت آمد؟

۵۔ چراضحاک از کاوه دلجویی کرد؟

۔ از روی شعر درس یک بار با خطّ خوش بنویسید:

۔ با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله خبری و یک جمله پرسشی بسازید:

خردمند ، دلاور ، پرورش ، خروشید ، گریان ، بشتاب ،  
سیم ، نژاد ، راز ، تباه ، باخت .

مثال: خردمند

مادر فریدون زن خردمندی بود.

چه کسی خردمند است؟

۔ شعر درس را حفظ کنید.

## داستان کاوہ آہنگر

(۳)

پس از آنکہ آخرین فرزند کاوہ را بدو سپردند ضحاک بہ کاوہ گفت: «اکنون کہ بخشندگی ما را دیدی، تو نیز باید نامہ ای را کہ سران و بزرگان در دادجویی و نیک اندیشی من نوشته اند گواہی کنی.»

کاوہ چون نامہ را خواند خونش بجوش آمد. رو بہ بزرگان و پیرانی کہ نامہ را گواہی کردہ بودند نمود و فریاد بر آورد کہ ای مردان ترسو و بی ارادہ، شما ہمہ جرأت خود را از ترس این دیو ستمگر باختہ و گفتار او را پذیرفتہ اید. من ہرگز چنین دروغی را گواہی نخواہم کردو بہ ستمگر، دادگر نخواہم گفت. سپس آشفته پی خاست و نامہ را سر تا بہ بن دریدو بہ دور انداخت و خروشان و پرخاش کنان با آخرین فرزند خود از بارگاہ بیرون رفت.

چو کاوہ برون آمد پیش شاہ	برو انجمن کشت بازار کاہ
بہی بر خروشید و فریاد خواند	جہان را سراسر سوی داد خواند
از آن چرم کاہنکران پست پای	پوشند بہ کام زخم درای
بمان کاوہ آن برس نیزہ کرد	ہمانکہ ز بازار برخاست کرد
خروشان بہی رفت نیزہ بہ دست	کہ ای نامداران یزدان پرست
یکایک بہ نزد فریدون شویم	بدان سایہ فراو بچنومیم

سخنان کاوہ در دلہا نشست. بازاریان و پیشہوران کہ از بیداد ضحاک بجان آمدہ بودند در پی کاوہ افتادند و گروہی بزرگ فراہم شد. کاوہ با چرمی کہ بر سر



نیزه کرده بود از پیش می رفت و مردم در پی او می رفتند تا به درگاه فریدون رسیدند.  
 فریدون نگاه کرد و دید گروهی خروشان و پرکینه از راه می رسند و کاوه  
 آهنگر با چرم پاره ای که بر سر نیزه کرده از پیش می آید. فریدون درفش چرمی را  
 به فال نیک گرفت. به میان ایشان رفت و به گفتار ستمدیدگان گوش داد. نخست  
 فرمان داد تا چرم پاره کاوه را به پرنیان و زرو گوهر آراستند و آن را «درفش  
 کاویانی» خواندند. آنگاه لباس جنگ پوشید و نزد مادر خود فرانک آمد که  
 «مادر روز کین خواهی فرا رسیده است، من به کارزار می روم تا به یاری یزدان پاک  
 کاخ ستم ضحاک را ویران کنم. تو با خدا باش و بیم به دل راه مده.»  
 فرانک چشمانش پر آب شد. فرزند را به یزدان سپرد و روانه پیکار ساخت.

فریدون بر اسبی کوه پیکر نشست و با سپاهی که از ایرانیان فراهم شده بود و دم بدم افزوده می شد روی به جانب کاخ ضحاک نهاد. وقتی که فریدون با سپاه خود به بارگاه رسید ضحاک در شهر نبود. فریدون تخت ضحاک را تصرف کرد و بر آن نشست. سپاهیان فریدون نیز در کاخ ضحاک جا گرفتند.

ضحاک چون این خبر بشنید چون گرگ بر آشفت. سپس سراسیمه بر اسب نشست و با سپاهی گران روی به جانب فریدون گذاشت.

چون ضحاک با سپاه خود به شهر رسید دید همه مردم شهر فریدون را به سالاری پذیرفته اند.

مردمان چون از رسیدن سپاه ضحاک آگاه شدند یکباره بر آنان تاختند. سپاهیان فریدون نیز به یاری آمدند. از بام و دیوار سنگ و خشت چون تگرگ بر سر سپاه ضحاک می ریخت.

سرانجام فریدون ضحاک را گرفتار کرد و دست و پای ضحاک را سخت به بند پیچید و او را بر پشت اسبی انداخت و به جانب کوه دماوند برد و در غاری زندانی ساخت.

آنگاه فریدون بزرگان را گرد کرد و گفت خدا را سپاس که بر ستمگر چیره شدم. از من جز نیکی و راستی و آیین یزدان پرستی نخواهید دید. اکنون همه، خدا را سپاس گوید و به سرخان و مان خود روید و آرام و آسوده باشید.

مردمان شاد شدند و فرمان بردند. فریدون بر تخت شاهی نشست و به داد و دهش پرداخت. رسم بیداد برافتاد و جهان آرام گرفت.

از کتاب داستانهای شاهنامه، شعرها از فردوسی

## کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

انجمن گشت = جمع شد

بازار گاه = مردم بازار

بر آشفته = خشمگین شد

بر افتاد = از بین رفت

بغنویم = آسوده شویم

پرخاش کنان = در حال پرخاش کردن

پرنیان = پارچه ابریشمی

پیکار = جنگ

تصرف کرد = بدست آورد

خان و مان = خانه

خروشان = در حال خروشدن، در حال فریاد کردن

داد = عدل

دادجویی = عدالتخواهی

درفش = پرچم

دم بدم = لحظه بلحظه

دهش = بخشش

زخم درای = پتک زدن

سران = بزرگان



سویم = رویم

فریاد خواند = کمک خواست

کارزار = جنگ

کاهنگران = که آهنگران

کوه پیکر = بزرگ مانند کوه

کین خواهی = گرفتن انتقام

همی بر خروشید = می خروشید

پرسش :

- ۱ - پس از آنکه آخرین فرزند کاوه را بدو سپردند ضحاک از او چه خواست؟
- ۲ - چرا کاوه پس از خواندن نامه خونش بجوش آمد؟
- ۳ - کاوه به بزرگان و پیرانی که نامه را امضا کرده بودند چه گفت؟
- ۴ - وقتی که کاوه از پیش ضحاک بیرون آمد چه شد؟
- ۵ - پس از آنکه مردم بازار دور کاوه جمع شدند کاوه چه کرد؟
- ۶ - وقتی که کاوه و همراهانش به نزد فریدون رفتند، فریدون چه کرد؟
- ۷ - فریدون چه چیز را درفش کاویانی خواند؟
- ۸ - وقتی که ضحاک شنید فریدون بر تخت نشسته است چه کرد؟
- ۹ - وقتی که مردم آگاه شدند که سپاه ضحاک به شهر رسیده چه کردند؟
- ۱۰ - سرانجام ضحاک چه بود؟
- ۱۱ - وقتی که فریدون بر تخت شاهی نشست چه کرد؟

۱۲۔ در شعر «همان کاوه آن بر سر نیزه کرد» منظور از «آن» چیست؟

۱۳۔ این داستان از چه کتابی نقل شده است؟

۱۴۔ شاهنامه را چه کسی سروده است؟

### تمرین:

۔ از روی شعر درس یک بار با خطّ خوش بنویسید.

۔ جواب این سؤالها را بنویسید:

۱۔ چرا فریدون به مادرش گفت: «روز کین خواهی فرا رسیده است»؟

۲۔ چرا ایرانیان گرد فریدون جمع شدند و به جنگ ضحاک رفتند؟

۳۔ چرا مردم بر سپاه ضحاک سنگ و خشت پرتاب کردند؟

۴۔ آیا به نظر شما فریدون حق داشت ضحاک را به بند پیچد و او را زندانی کند.

چرا؟

۔ شعر درس را به نثر بنویسید.

۔ سه قسمت داستان کاوه آهنگر را بدقت بخوانید و خلاصه آن را بنویسید.

۔ شعر درس را حفظ کنید.

## خود را بیازمایید (۸)

الف) جواب این سؤاها را بنویسید:

۱ - شبلی که بود؟

۲ - شبلی موری را که در میان کیسه گندم دید چه کرد؟

۳ - تاریخ داستانی ایران در چه کتابی نوشته شده است؟

۴ - وقتی که فرانک نزد نگهبان مرغزار رفت چه گفت؟

۵ - ضحاک از کاوه خواست چه نامه ای را امضا کند؟

ب) هر چند تا از این کلمه ها با هم، هم معنی هستند. هر دسته از کلمه های هم معنی را در یک

سطر بنویسید:

ایوان ، بیداد ، کارزار ، کمتر ، شجاع ، ظلم ، خورش ،  
بارگاه ، کوچکتر ، کاخ ، ستم ، خوردنی ، پیکار ، نقر ،  
قصر ، خوراک ، دلیر ، خردتر ، خوب ، جنگ ، دلاور ، نیک .

ج) به این جمله و جدول زیر آن توجه کنید:

فریدون دلاور چه چیز را درفش کاویانی خواند؟

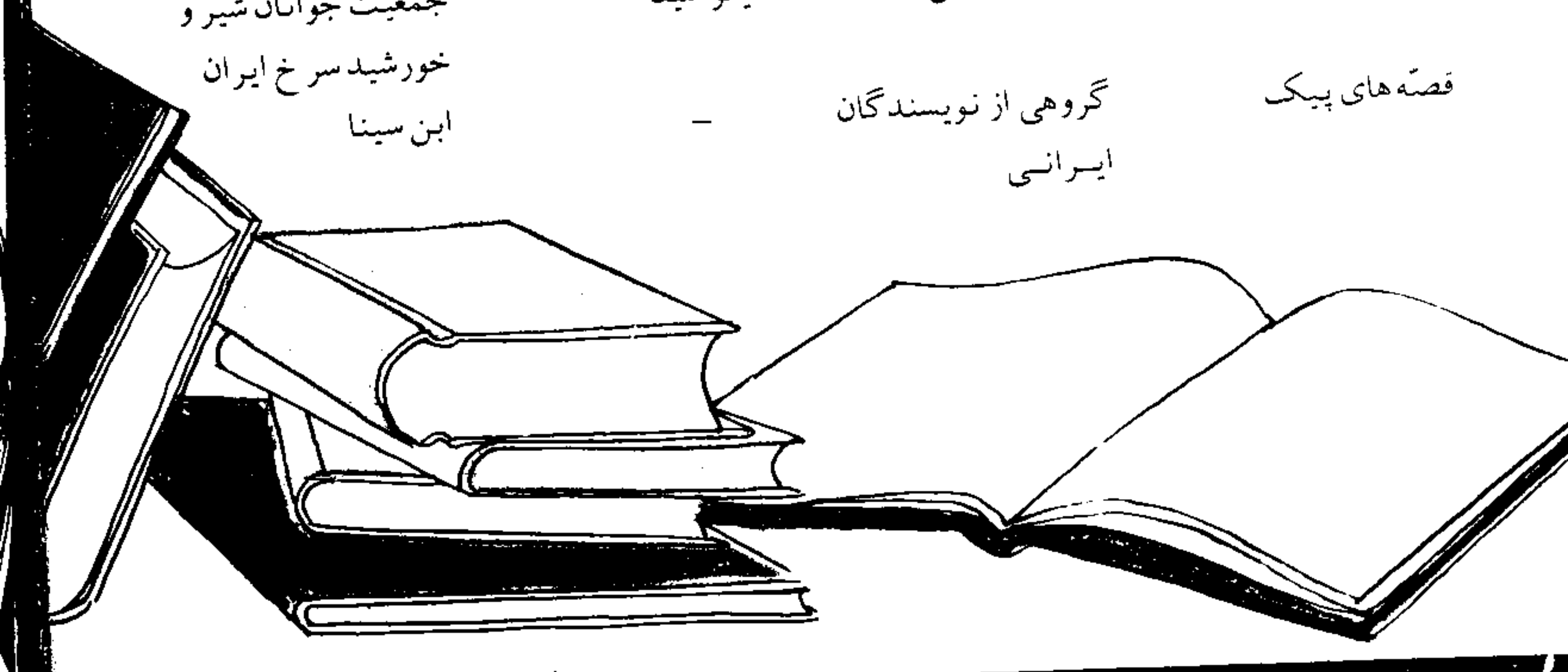
جمله	جمله خبری است یا پرسشی؟	فاعل	فاعل اسم عام است یا اسم خاص	صفت	فعل
فریدون دلاور چه چیز را درفش کاویانی خواند؟	پرسشی	فریدون	اسم خاص	دلاور	خواند

حالا شما هم برای این جمله ها جدولی مانند جدول بالا بکشید و آن را پر کنید:

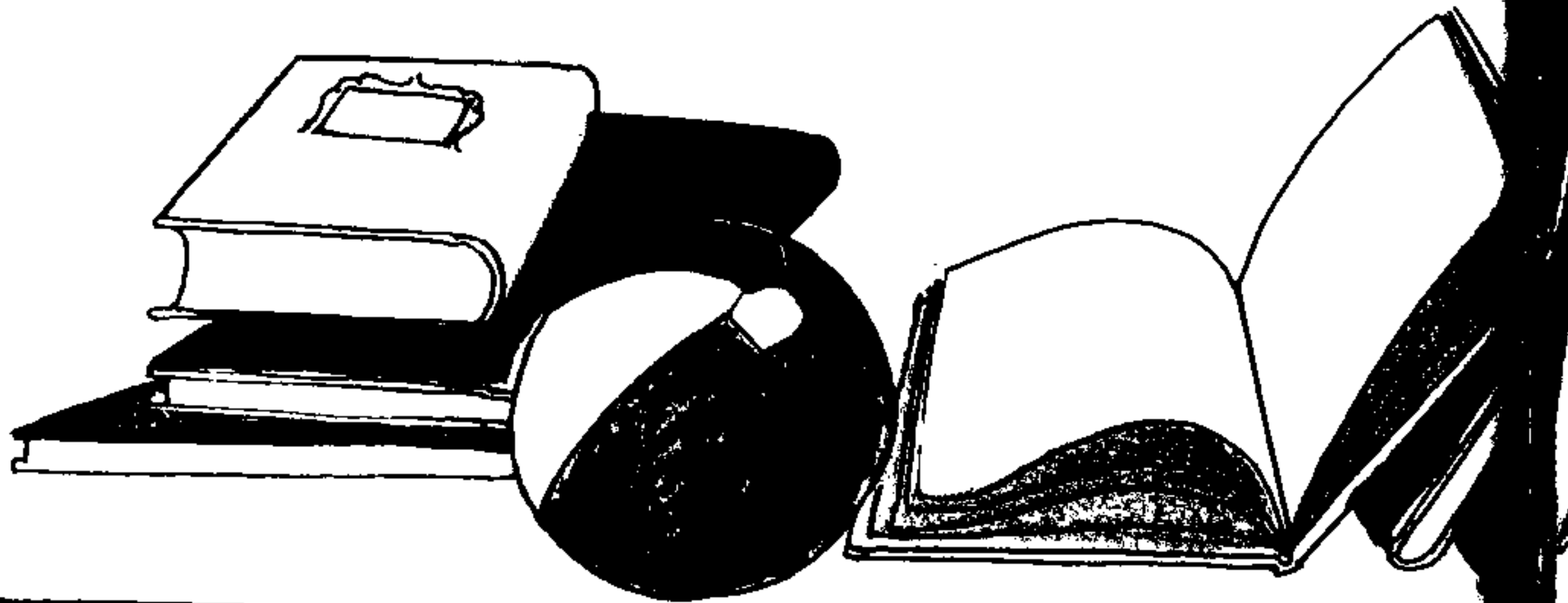
- ۱ - آیا انسانهای نخستین شکارچی بودند ؟
- ۲ - بهار زیبا همه جا را به سبزه آراست .
- ۳ - آشنی سفره رنگینی آماده کرد .
- ۴ - ضحاک خواب آشفته ای دید .
- ۵ - فریدون درفش چرمی را به فال نیک گرفت .
- ۶ - مردم فریدون را به سالاری پذیرفتند .
- ۷ - چرا فرانک رازپنهان را آشکار کرد ؟
- ۸ - رازی بیمارستانی در ری تأسیس کرد .

کتابهای خوبی که آسمانی نوابان بخوانند

نام کتاب	نام نویسنده	نام مترجم	نام ناشر
افسانه باغ بهشت هایدی قصه های خوب برای بچه های خوب	ه. ل. آندرسن ژوهناسپری مهدی آذریزدی	اردشیر نیکپور مهرداد نیکپور -	امیر کبیر نور جهان امیر کبیر
بوز کا و سگش تیپا جشید شاه	ولتیستوف و بارانووا مهرداد بهار	گامایون -	پروگرس کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
داستانهای روسی ماکس و آدمکها داستان دوستان ویکی سگ راهنما ماکسیم کوچولو همراه آفتاب میمون گلی کوچولو آدمک چوبی افسانه های بلغاری ندای پنج قاره	ا. ل. یاریشنیکوا گیزلابونزلس تایزن و بوند مارگریت و هلن جانسون استانیو کویچ هاروند کورلندر کارلو کلودی کارلو کلودی آنگل کارالی ایچف نورت مرتنس	روحی ارباب زینت و مجید کشاورز ساعدی -	بنگاه ترجمه و نشر کتاب شرکت سهامی نبشته ابن سینا نور جهان گوهرخای کتابهای جیبی اندیشه گوتنبرگ نیل جمعیت جوانان شیر و خورشید سرخ ایران ابن سینا
قصه های پیک	گروهی از نویسندگان ایرانی	-	ابن سینا



توسن بادپا	هنری	امیر فرسود	سخن
داستانهای شاهنامه	احسان یارشاطر	-	بنگاه ترجمه و نشر کتاب
قهرمانان کوچک	چند نویسنده خارجی	مهری آهی	بنگاه ترجمه و نشر کتاب
گل ارغوانی	-	روحی ارباب	بنگاه ترجمه و نشر کتاب
کوتوله بینی دراز	-	مهدی نیکزاد	بنیاد
جانوران کوچولو	یوگنی چاروشین	گامایون	پروگرس
داستانهای ملل مشرق	بیستروف - پینوس -	روحی ارباب	بنگاه ترجمه و نشر کتاب
زمین (۲ جلد)	روزنفیلد	-	اندیشه
جادوگر شهر زمرد	فرانک باوم	ابوالقاسم حالت	حافظ
چهره‌های درخشان	و. ا. دویت	خواجه نوری	-
تاریخ	مهدخت دولت آبادی	-	مرکز تهیه موادخواندنی
بدن من	(اقتباس)	-	برای نوسوادان
سرگذشت نفت	ژال مران	جمیله صمدی	کانون پرورش فکری
ماهی سیاه کوچولو	صمد بهرنگی	-	کودکان و نوجوانان
دور از خانه	نادر ابراهیمی	-	" " " "
جهان جانوران	رابرت مک کلانگ	جواد عامری	نیل
ملکه برفها	هانس کریستیان آندرسن	حفظ الله بربری	نیل



بسم اللہ الرحمن الرحیم

این کتاب در سال ۱۳۰۰

در مطبعه دارالمطبعین

طبع شد و در سال ۱۳۰۱

در کتابخانه

بسم اللہ الرحمن الرحیم

این کتاب در سال ۱۳۰۰

در مطبعه دارالمطبعین

طبع شد و در سال ۱۳۰۱

در کتابخانه



